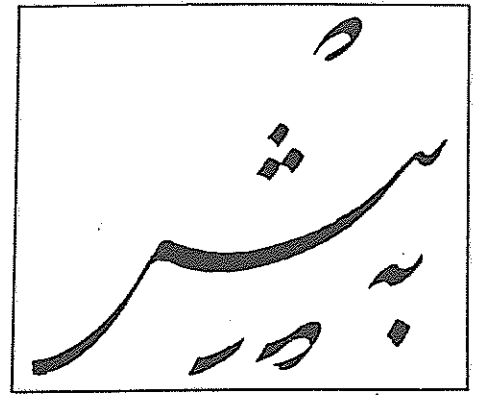


# در راه وحدت



## ۴ بهمن "رعادی در آسمان بی ابر" نبود

## توضیح کمیسیون وحدت

برای کسانی که با علاقه مندی و احساس مسئولیت، مسائل مربوط به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اقلیت) و پیروان آنها را در کنار طرح وحدت دوباره آنرا دنبال کرده‌اند، کاملاً روشن است که در کنار زمینه‌های عینی و نتایج منفی سال‌ها پراکندگی و فعالیت مجزای گروه‌بندی‌های این طیف، یکی از علل اساسی گشایش مباحث مربوط به بحران‌های گذشته سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بویژه اقلیت، ریشه‌یابی و نقدها، انحرافات و اشتباهات گذشته حاصل تجربه عملی و نظری و شناخت سخت جانی انحرافات گذشته و ناتوانی در تک‌تک این گروه‌بندی‌ها در پاسخ مشخص به آن و نیز مهم‌تر از همه ناشی از غلبه‌ی است که در کمیسیون وحدت دوحش از این طیف در جهت روشن شدن حقایق چهار بهمن و نظایر آن، تجزیه و تحلیل بحران‌ها، علل انحرافات، بازبینی و بازنگری برنامه اساسنامه مواضع و انحرافات گذشته و حال سازمان در فضای بجز آنچه که تا مدت‌ها بر مباحث این طیف حاکم بوده دنبال شده و علیرغم موانع مختلف و پیچیده گه‌های موجود بدان پای فشرده شده است، امری که بدون مشارکت مستقیم، دمکراتیک، آگاهانه، مسئولانه بوده و تشکیلات و حمایت و نظارت جدی و انقلابی آنها جهت پیش برد پیروزمندان این پیروان تنها هیچ‌گونه چشم‌اندازی برای شناخت واقعیات، ریشه‌یابی بحران‌ها و برخورد انتقادی بسا گذشته و راه‌یابی برای آینده‌ای که وحدت‌ورزندگی و انسجام سازمان را تأمین کند، وجود نخواهد داشت بلکه امروز وحدت نیز جز حرف‌پوچ و میان تهی و در بهترین حالت ادامه همان انحرافات انشقاقات و لطمات بعدی چیز دیگری نمیتواند برپا داشته باشد.

کمیسیون وحدت در جلسه اسفندماه ۶۸ خود پس از بررسی روندها تا کنونی پیروان وحدت جهت تسریع پیشبرد امور وحدت و تنظیم برنامه و اساسنامه و قطعنامه‌های مشترک تصمیم گرفت به رهبری دوتشکیلات پیشینها دنما پدنا از یک طرف و وظائف کمیسیون وحدت از این پس فقط تصمیم‌گیری در مورد انتشار مقاله‌های دریافتی و انتشار به پیش باشد و از طرف دیگر پیشبرد امور وحدت و تنظیم برنامه اساسنامه و قطعنامه‌های مشترک برعهده اجلاسهای مشترک رهبری دوسا زمان قرار گیرد. رهبری دوتشکیلات پس از بررسی طرح پیشنهادی کمیسیون وحدت با آن موافقت نمود، لذا از این پس کمیسیون وحدت وظائف خود را در چهارچوب فوق انجام خواهد داد.

کمیسیون وحدت  
اسفندماه ۱۳۶۸

## مروری بر متدولوژی مارکسیستی

و

## نقد و ایت رفیق توکل از آن

طبقه کارگر ایران در قیام توده‌ای بهمن ۵۷ با همه توان خود به عرصه مبارزه انقلابی گام نهاد، اما قادر به ایفای نقش محوری در این مبارزه نگشت. تکان عظیم اجتماعی بهمن ۵۷ طبقه کارگر را به وظایف سترگ تاریخیش آگاه گردانید. صفوف طبقه کارگر بعد از قیام مدام دستخوش امواج حوادث روزانه شده و پالایش می‌یافت. درخواستهای اقتصادی و سیاسی آنان بر سر لوحه مبارزات توده‌ای جای گرفت. با وجود ارتقاء سطح مبارزاتی طبقه کارگر، هنوز آن شکل نوین سازمان سیاسی که آنان را در تمامی حوزه‌های برخورد با نیروهای سرمایه‌کاملاً مهیا نماید، جای خود را به اشکال کهنه شده شکل سیاسی نداده است. طبقه کارگر فاقد ستاد رزمنده رهبری انقلابی خود می‌باشد. نیروهای سیاسی مارکسیستی موجود پاسخگوی نیازهای سازمانی طبقه و ظرفی جهت شکل دائمی آن نیستند. حائل نازک، اما عبورناپذیر این جریانات را از طبقه کارگر جدا میکند. امروز برای هدایت جنبش و سازمانیابی و تصریح خواسته‌های طبقه کارگر باید در جهت تشکیل آن شکل سیاسی که برخورد را از سنن و ضوابط و اصول حزبیت باشد، گام برداشت. نیازهای واقعی زندگی با چنان قاطعیتی این مسئله را در دستور کار گذارده‌اند که کسی را یارای مخالفت با گام نهادن در آن نیست. مسائل بسیاری در این زمینه مطرح میشود که هر کدام پاسخهای

انحرافات و اشتباهات و خطاها تنها مربوط به گذشته نیست همه آن عوامل و زمینه‌ها امروز نیز وجود دارند و فردا نیز ممکن است وجود داشته باشند بنا بر این ماحق نداریم در برابر انحرافات و موانعی هر چند هم جزئی از خود سازشکاری نشان دهیم، یا انحرافات و خطاها را لایوشانی بکنیم، مسکوت گذاشتن و یا تلاش برای کهنه کردن اشتباهات و انحرافات و یا مربوط به گذشته دانستن آنها و یا موکول کردن به آینده با هریتی که باشد در نهایت دفاع از انحرافات آشتی با انحرافات و تمکین به انحرافات است.

بولتن مباحثات  
زیر نظر کمیسیون وحدت  
سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران  
سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران  
(اقلیت)

# پیش بسوی تشکیلات حزب طبقه کارگر

بطور کلی بکاربرد. برنامه احزاب مورد نظر لنین در متدولوژی او از پیش مفروض بود. تلاش لنین در جهت نقاب برداری از چهره احزابی بود که منافع واقعی خود را در زیر الفاظ پیرزوق و برق مستور میداشتند. لنین تنها با پشتوانه درک عمیق خود از متدولوژی مارکسیستی و در ادامه منطقی آن، ارزیابی از احزاب بورژوازی را بر "عدم قضاوت درباره جریان‌های سیاسی بر مبنای بیان خویش" مبتنی گردانید. جابجایی این متد و تکرار عین آن در حوزه بررسی نمایندگان احزاب پرولتاری از نیروهای غیر پرولتاری بمعنای تقلیل مارکسیسم به یک نظریه جامداست چرا که از پیش بایستی روشن نمود چه عوامل اساسی برنامه‌ای این دو جریان را از هم جدا میکند. "عدم قضاوت درباره نیروهای سیاسی بر اساس ادعاهایشان" بی تردید جایگاه خاصی در کل متدولوژی مارکسیستی دارد، اما خصلت نمای آن نیست. متدولوژی مارکسیستی بایستی در عموم جوانب خود ویژه باشد و همین آنرا از سایر روش‌های شناخت بورژوازی متمایز می‌گرداند. یک تحلیل بورژوازی هم میتواند اساس بررسی خود از نیروهای سیاسی را بر پراتیک آنها مبتنی نماید بدون آنکه از وجهه‌ای علمی برخوردار باشد. بنا بر این این مقوله به تنهایی نمیتواند سنگ بنای متدولوژی مارکسیستی باشد. میباید این ریشه‌ها را در جای دیگر یعنی در متون پایه‌ای مارکس در زمان جدال اولیه وی برای ایجاد سیستم نظری خاص خود، جست.

مارکس در یکی از این آثار مینویسد: "درواقع برای ماتریالیست‌های عملی یعنی کمونیست، مسئله بر سر آنستکه این واقعیت را سرنگون سازد، در چیزهای پیشرفته دست برد و تغییرشان دهد." (ایدئولوژی آلمانی) مراحت مارکس در مترادف گرفتن واژه کمونیست با ماتریالیست عملی کمک بسیاری به درک متدولوژی وی و نیز تمایز کمونیست‌ها از دیگران می‌نماید. برای این اساس کمونیست همان ماتریالیست عملی است. این مهمترین رکن مرزبندی فلسفه ماتریالیستی مارکس با ماتریالیسم پیش از اوست. در این حوزه کلی یعنی حوزه فلسفه، مارکس شالوده متدولوژی ویژه خود را پی‌ریزی نمود. بنا بر این برای یافتن و درک متد بکار رفته در تحلیل‌های بعدی مارکس و لنین باید به این حوزه رجعت نمود. مارکس در یاد زده‌های مهم قسمت تزه‌ای مشهور خود در باره فوئر باخ به این مسئله بازمی‌گردد و با عدم قبول موضوع تغسیری فلسفه ما قبل خود میگوید: "مسئله اما بر سر تغییر آنست." او عنصر تغییر را وارد ادبیات فلسفه نمود. همه نقش ارزنده‌ای که مارکس در تاریخ فلسفه کسب نمود مدیون این امر میباشد. از نظر مارکس انسان مفسر دیروز بایستی به عاملی تغییر دهنده میدل شود. شعور انسانی تنها با زتاب انفعالی و واقعیت عینی نیست بلکه میدانی برای فعالیت او نیز هست. از اینرو دیگر فلسفه نه تنها متدی برای شناخت که روشی برای تغییر دادن و فعالیت نیز میباشد. تا آن هنگام ذهن انعکاس انسانی محیط بود، اینک می‌باید محیط انسانی گردد یعنی جهان خارجی حاصل عمل مشترک انسانها شود. در دستگاه فلسفی مارکس انسان انتزاعی جای خود را به انسان مشخص میدهد و همچنین عمل چارچوب مشخص بخود گرفته به صورت پراتیک تغییر دهنده درمی‌آید. آن انسان مشخص می‌باید این عمل مشخص یعنی عمل انقلابی را به فرجام برساند. مارکس ضمن تحلیل و به زیر نقد کشیدن جامعه سرمایه داری آن انسان مشخص را می‌یابد که بیش از همه خواهان تغییرات عمیق و مهیا برای عمل انقلابی است. او طبقه کارگر را در مرکز فرایند تغییر قرار میدهد. این طبقه سازنده تاریخ میشود و عظیمترین تکان‌های اجتماعی در تاریخ بوسیله او رقم می‌خورد. بنا بر این مارکس آن تغییری را مورد تأکید قرار داد که مبتنی بر پراتیک انسان در راستای مدارج عالی تکامل در دوحوزه شعور و طبیعت باشد. از طرف

ویژه‌ای طلب میکند. در گام نخست تشکیل حزب طبقه کارگر طبیعتاً این مسئله بایستی جواب مقتضی دریافت نماید که کدام نیروهای مشخص در جنبش کمونیستی قادرند در این راستا اقدام کنند؟ برای مشارکت نیروهای کمونیست در مباحثات حول تدوین برنامه حزب کدام خصوصیات و شاخص‌های عمده را باید مدنظر داشت؟ و اساساً با کدام متدولوژی این خصوصیات آنچنان برجسته می‌گردند که ملزومات عملی این امر مهم را فراهم آورند؟

با سپری شدن سال‌های پرتلاطم بعد از قیام، نیروهای سیاسی موجود در جنبش کمونیستی در جایگاه‌های تا حد معینی شناخته شده قرار داده شده‌اند. بنیان‌های حزب کمونیست را باید در همین نیروهای موجود جستجو نمود. ایجاد حزبی که رسالتش انجام انقلاب کارگری است مستلزم حداکثر تمرکز قوای بالقوه طبقه است. بنا بر این برای تشکیل حزب بدور از هرگونه پیشداوری‌های غیر اصولی باید تمامی جریان‌های مارکسیستی را که در خطوط کلی از هم اکنون مشخص برنامه طبقه کارگر گنجانده میشوند، مشارکت داد. همه اصول و مواد برنامه حزب کمونیست در پرتو تبادل آراء و نظرات گوناگون تثبیت می‌گردند. اما این بدان معنا نیست که نتوان از آغاز آن چارچوب کلی را معین نمود که مباحثات در حدود آن به نتیجه نهائی میرسند. عملکرد سیاسی جریان‌های موجود در دهه اخیر بخوبی زمینه لازم جهت ترسیم این خطوط را فراهم آورده‌اند و نیز به همین علت است که بدرستی می‌توان نیروهای برنامه حزب کمونیست را از دیگر جریان‌های جنبش کمونیستی تفکیک نمود. بر این اساس بایستی روشی را بکار گرفت که بتواند این خط‌فصل را از لابلای پیچیدگی‌های مواضع سیاسی موجود روشن نماید. بدون شک تنها با وفاداری به متدولوژی مارکسیستی میتوان چنین مرزبندی‌هایی را قطعیت بخشیده و در راستای سیر کلی رویدادهای مادی قرار گرفت. کاربست‌های عملی و درست در موارد جداگانه و تبعیت آن از اصول علمی و نتایج حاصله مطلوبی که از آن بدست آمده، به این متدولوژی غنای پر بار بخشیده‌است. برای درک علمی و تعیین رئوس اساسی این متدولوژی و همچنین شناخت پایه‌های مهم آن برای کاربرد در شرایط کنونی، بایستی به متون اساسی تر مارکسیستی رجعت نمود. این متدولوژی نشان خود را بر همه آثار تحلیلی بنیانگذاران فلسفه علمی زده‌است چرا که مارکسیسم خود از جمله روشی برای شناخت است. بنا بر این برای آگاهی از ریشه‌های متدولوژی مارکسیستی نه به متون تحلیلی سیاسی مشخص که خود حوزه‌ای جهت کاربرد آن بوده بلکه بایستی به زمینه‌های کلی‌تری ابتدای شکل‌گیری فلسفه علمی گام نهاد. ترسیم شاخص‌ها و نقاط برجسته این متدولوژی را با نگاهی به مقاله مندرج در شماره نخست ارگان "به پیش" از رفیق توکل که به همین موضوع پرداخته و تلاش نموده که خط‌های رایج در این مورد را به نقد بکشد، آغاز می‌کنیم. نویسنده درک خود از متدولوژی لنینی در تعیین خصلت طبقاتی سازمان‌های سیاسی را با نقد مصوبات کنگره دوم شورای عالی در این باره شروع کرده و اصرار دارد که این متدولوژی بر "عدم قضاوت درباره نیروهای سیاسی بر مبنای ادعاهایشان" مبتنی میباشد. ایشان قصد دارند با کاربرد این روش به ترسیم مرز پدیدار جنبش کمونیستی و پالودن آن از جریان‌های غیر پرولتاری بپردازد. به همین سبب است که اشاره می‌کند: "نمیتوان بر این اساس که فلان سازمان خود را مارکسیست و مدافع منافع طبقه کارگر می‌نامد، خصلت طبقاتی آن سازمان را پرولتاری ارزیابی کرد." این بخش که ظاهراً بیان دیگری از نقل قول‌های ذکر شده لنین است نمیتواند تماماً مبنای متدولوژی مورد نظر را فراهم آورد. لنین چنین متدی در مورد احزاب بورژوازی

دیگر پراتیک معیاری برای ارزیابی صحت و سقم برداشتهای ذهنی از طبیعت نیز میگردد. پراتیک انقلابی با این مفاهیم جسید که محصول ابداعات داهیان مارکس میباشند، وارد دستگاه فلسفی وی گردید. از نظر طبقه کارگر که عنصر مادی تغییر در فعالیت اجتماعی است، پراتیک انقلابی بمعنای گام نهادن در راه تغییر وضع موجود، همسوبا خطوط عالی تکامل تاریخ میباشند. مارکسیسم خود مبین این تغییرات در عرصه فکری میباشند و با تکیه بر شناخت قانونمندیهای این تکامل، کمونیستها قادر خواهند بود طبقه کارگر را در مبارزات همیشگی اش بسوی اهداف معین خود رهنمون گردند.

آن رشته ای را که مارکس با ترداف "ما تریالیسم عملی و کمونیست" بدست گرفته بود در مانیفست پی میگیرد، وی میگوید: کمونیستها هیچ منافعی جدا از منافع طبقه کارگر ندارند. بنا بر این کمونیستها و طبقه کارگر مدافعین یک منافع مشترک در دو حوزه جداگانه هستند. کمونیستها در حوزه نظری به یافتن پاسخ و راه حلهای آن مشکلات و معضلاتی مبادرت می ورزند که طبقه کارگر در فعالیت اجتماعی و زندگی روزمره با آنان درگیر است. کمونیستها مفسرانی نیستند که طبقه کارگر بایستی صرفا نتایج تفسیرات و توضیحات آنان را بیازمایند بلکه آنها خود فعالین پیگیر عرصه های دیگر فعالیت اجتماعی نیز هستند. مارکس بیشترین پیوستگی و قرابت میان طبقه کارگر و کمونیسم را به اثبات میرساند. زندگی مبارزاتی روزانه طبقه کارگر بستر مادی رشد و شکوفایی گرایش کمونیستی در سطح فعالیت اجتماعی است. ارتقاء طبقه کارگر به طبقه برای خود تنها میتواند از پیوند این نیروی عظیم تاریخی با کمونیسم ناشی شود. کمونیسم بعنوان مصداق جریان هشیار تفکر با روند نا هشیار تاریخ درهم می آمیزد و انرژی لازم را برای پویائی هر چه بیشتر در جهت سازندگی تاریخ از همدیگر کسب می کنند. مارکس با توضیحات و تشریح کوتاه اما بسیار غنی خود، شاخصها و خصوصیات کمونیستها را آنچنان برجسته می نماید که بخوبی میتوان آنان را از سایر جریانات و گرایشات سیاسی دیگر تمیز داد. مارکس آن نیروهای را که با پراتیک دخالترانه خود گام در راه انجام تغییر و دگرگونیهای عمیق و اساسی در جهت منافع طبقاتی پرولتاریا می نهند، کمونیست محسوب می نماید. کمونیسم دریچه ای خاص برای نگرش، کندوکاو و فعالیت در جهان با همه تنوع آنست. این دریچه، زاویه و دیدگاه منافع خاص طبقه کارگر است. بدینوسیله مارکس خط فاصل پایدار و جاویدانی را ما بین خود و فلسفه ما قبل خویش می نشاند. او بر اساس چنین برداشت نوینی به تحلیل جوامع مشخص پرداخت و به حقانیت و درستی آنچه که در حوزه فلسفه بدان رسیده بود و همچنین روشهای شناختی که متضمن این درک جدید بود، نا ئل آمد. تبیین متدولوژی مارکسیستی را با یاد از این نقطه آغاز کرد. متدولوژی مارکسیستی همان سلاحی است که کمونیستها بدان مجهز میشوند تا به اعماق پدیده ها رخنه کرده و کنکاش نمایند. این همان عینکی است که لنین برای نقد همه جانبه جامعه روسیه برچشم زد. بنا بر این متدولوژی مارکسیستی بطور در خود از هیچکدام از ارزیابیهای سیاسی مشخص مارکسیستی مستفاد نمیشود چرا که قبل از پرداختن به تحلیل مشخص باید بدان متکی بود. شکاف عمیقی که تحلیلات سیاسی مارکسیستی را از بررسیهای سیاسی بورژوازی جدا میکند مدیون وفاداری به آن متدی است که خطوط کلی آن در حوزه فلسفه توسط مارکس ترسیم گردید. بدین ترتیب بود که کمونیستها هویت مشخص خویش را یافتند.

آنچه که پیرامون رئوس تمایز فلسفه مارکسیستی گفته شد به کمونیستها تعیین ویژه خود را در پایه ای ترین سطح یعنی در چارچوب فلسفه، می بخشد. شکی نیست که با خطوط کلی بر شمرده فوق نمیتوان

مستقیما طرق فعالیت در عرصه اجتماعی را معین نموده و در آن گام نهاد، اما برای یافتن این راهها باید بر مقدمات فوق اتکاء داشت. بنا بر این امر تشکیل حزب مستقل طبقاتی پرولتاریا و چگونگی ساختار آن نیز مستلزم بررسی مشخص مسئله در زمان کنونی میباشند. مارکسیسم بر آن مسیرهائی که جنبش های عظیم اجتماعی طبقه کارگر بطور اجتناب ناپذیر می پیماید، پرتوهای روشنائی می افکند. مارکسیسم بعنوان تئوری انقلابی عنصر تغییر، بیان آگاهانه قوانین حاکم بر روند عینی هستی موجود میباشند. این قوانین در چارچوبی خارج از اراده ذهن متفکر عمل میکنند اما آگاهی بدانها میتواند پراتیک عنصر فعاله را به آن سمت متوجه گرداند که لاجرم مسیر رویدادها در آن جهت سیر خواهد نمود. بنا بر این تئوری مارکسیستی ناظر بر پراتیک انقلابی میباشند و در عین حال آنرا معیار درستی ارزیابی خویش می گرداند. در رابطه با پیوند تئوری و پراتیک و نیز گوناگونی عرصه های فعالیت آنهاست که برنامه جایگاهی برای خود می یابد. تئوری از طریق برنامه بر پراتیک نظارت می کند. در نتیجه آن شکل سیاسی که برنامه ای مدون را حلقه واسط تئوری و پراتیک انقلابی خود قرار دهد، یک حزب سیاسی را تشکیل میدهد. برنامه، تدوین تئوری انقلابی در خطوط کلی آنست. آن نیروهای میتوانند برگرد یک برنامه واحد سازمان یا بند که بر سر اصول و مواد منعکس شده در آن برنامه، توافقات و اشتراک نظر یکسان داشته باشند. تا آنجا که به برنامه حزب طبقه کارگر مربوط میشود این برنامه متضمن دو بخش مهم و اساسی میباشند که گردآوری حداکثر نیروی موجود بدور آن مستلزم شناخت عمیق از این دو بخش و رابطه آنها با هم میباشند. برای تعیین نیروهای برنامه حزب کمونیست بر اساس آنچه که بعنوان متدولوژی مارکسیستی روشن نمودیم بایستی مفاد این دو بخش برنامه پرولتری را مد نظر داشت و تازه در مراحل بعدی است که میزان وفاداری عملی به آنچه مورد ادعا قرار میگیرد در بوطه سنجش قرار داده میشود. نمیتوان از این مرحله نخستین و اساسی پرش نموده بدون آنکه صف نیروهای برنامه حزب کمونیست مخدوش نگردد. اشکال این شیوه تحلیل آنست که بر فراز برنامه نیروهای مورد نظر به تعیین خصائل آنان میپردازد. برای روشنگری پیرامون آن شاخصهای عمده ای که نیروهای برنامه حزب کمونیست دارا باشند و همچنین گامهای جدی نهادن در جهت تشکیل حزب پرولتاریا بر روی این دو بخش مهم برنامه آن تامل می کنیم.

خصلت نمای فلسفه مارکسیسم از ابتدای حیات آن، تا کیدیست که بر اهمیت پراتیک انقلابی کرده است. پراتیک انقلابی زمانی جایگاه واقعی خود را بازمی یابد که بر راستای مدارج عالی تکامل در تاریخ سمگیری نماید و هدایت درست پراتیک مستلزم شناخت اصولی از خصوصیات عمومی و جهت حرکت تاریخ میباشند. بخش مهمی از برنامه هر حزب مارکسیستی به ترسیم خطوط کلی تکامل جامعه بشری اختصاص یافته است و اساسا عنصر فعاله زمانی خواهد توانست نقش دخالتر و سازنده در تاریخ ایفا نماید که بتواند درک روشنی از جهت حرکت آن بدست آورد. مارکسیسم صحت تئوری خود را با پراتیک انقلابی به ثبوت رسانیده است. تئوری مارکسیسم قبل از هر چیز مستلزم درک درست و روشنی از مضمون عمده و راستای اصلی تکامل جامعه بشری است. این همان چیزی است که تحت عنوان "دوران" در جنبش کمونیستی وجه تسمیه یافته است. تحلیل شرایط عمومی جهان و شناخت دقیق تضادهای موجود و تعیین نیروهای مترقی در آن پایه ای ترین بخش برنامه حزب کمونیست را تشکیل میدهند. قانونمندیهای حاکم بر روند عینی تاریخ به احکام این بخش برنامه سمت و سوی بخشند. ارزیابی از مفهوم دوران را با یاد مقدم بر سایر مواد برنامه ای قرار داد،

طبقات موجدین انقلاب نیستند. انقلاب ریشه داراست و از بستری عمیقتر برمی خیزد. طبقات اجتماعی زمانی به نبرد غائی خواهند رسید پرداخت که همه شرایط مادی وقوع آن فراهم شده باشد و همچنین روند تحولات خارج از اراده طبقات پیش خواهد رفت. بنا بر این پژوهش علمی در باب مسئله انقلاب و تعیین قوانین آنرا باید از جایی دیگر آغاز نمود.

شناخت قانونمندیهای عینی حاکم بر یک جامعه مشخص، بر اساس ماتریالیسم تاریخی، از طریق تحلیل ساختار تولیدی و موقعیت اقتصادی آن میسر میشود. ملزومات هستی طبقات اجتماعی بر متن آن شرایط مادی فراهم میگردد که مقدرات آنرا زیربنای اقتصادی معین می نماید. طبقات اجتماعی در چارچوب مشخص ساختار تولیدی مفهوم می یابند. صف بندی های طبقاتی و جایگاه واقعی آنان، تعیین میزان ظرفیت مبارزاتی و نقشی که در تنشهای محتمل اجتماعی خواهند داشت بر پایه درک علمی از شرایط اقتصادی موجودیتشان قابل تعمق و بررسی است. طبقه کارگر بر اساس آگاهی از قوانین اقتصادی محرک جنبش های اجتماعی به درک نقش و وظایف خود در انقلاب نائل می آید. نمیتوان پتانسیل و توانائیهای طبقات را در کشاکش انقلاب مورد سنجش قرار داد مگر آنکه قبلانموداری عینی از پافت اقتصادی جامعه دستخوش تحول را بدست آورده باشیم. بحث پیش گفته حول برنامه یعنی بررسی مفهوم دوران معاصر خصوصیات نمونه و اربافت های مشابه را مبرهن می نماید که کشور ما راهم تحت پوشش دارد. طبقه کارگر در تعاقب آن بحث در این بخش برنامه خود به آن مسواری می پردازد که به انقلاب ایران جنبه خود ویژه میدهند. این موارد از جمله شامل تبیین علمی مرحله مشخص انقلاب، وزن اقتصاری و سیاست پرولتاریا در قبال آنان، مکانیسمهای اعمال هژمونی در انقلاب و طرق اتخاذ تاکتیکهای مبارزاتی بموازات اوجگیری جنبش، میشود. اما پاسخ مطلوب و علمی به هر یک از این مسائل مشروط به مطالعه دقیق ساختار تولیدی ویژه سرمایه داری ایران و اشکال سیاسی متناسب با آن، میباشد. در تحلیل غائی درجه رشد نیروهای تولیدی معیار تعیین مرحله انقلاب است. بنا بر این نقطه عزیمت دیدگاه مارکسیستی جهت پژوهش در انقلاب ایران، تحلیل اقتصادی جامعه و شناخت قانونمندیهای آنست. البته باید گفت قوانین اقتصادی که اساسا تعیین کننده هستند خود را از طریق مبارزه طبقاتی بروز میدهند و ضمنا در این اثناء از آن تاثیر می پذیرند. مبارزه طبقاتی هم شرایطی فراهم می آورد که موجبات پیشروی و تعمیق هر چه بیشتر انقلاب را مهیا سازد. رشد یافتگی نیروهای تولید زمینه عینی بسط دامنه انقلاب را بوجود می آورد اما طبقه کارگر برای انجام انقلاب خود نیاز به کسب تجارب عملی و فنی در مورد سازماندهی شیوه رهبری دارد که تنها بر بستر مبارزه طبقاتی قادر به جذب آنها خواهد بود. اهرمهای اقتصادی طبقه کارگر را به میدان روبروئی با دشمنانش می کشانند، ولی او در کوره مبارزه طبقاتی آبدیده میشود، پس هنگامی قادر به اعمال هژمونی و پاسخگوی معضلات انقلاب خواهد شد که بتواند ابتدا تصویری روشن و منطبق بر واقعیت ساختار اقتصادی جامعه را متجسم گرداند و بعد بر اساس آن نقش واقعی طبقات موجود را تعیین بخشد. تا کیدما تریا - لیسم تاریخی بر تقدم شناخت پایه های اقتصادی هر انقلاب واقعی برای اجتناب از هرگونه برخورد ذهنی گرایانه و مکانیکی به انقلاب اجتماعی است. جنبش کمونیستی ایران در گذشته مواردی از اینگونه برخوردها را تجربه نموده که گاه به کشف افلاطونی طبقه ای غیر واقعی هم نائل آمده است.

ارزیابی وضعیت مشخص اقتصادی و صف بندیهای طبقاتی ناشی از آن

چراکه "تنها آگاهی از جنبه های اساسی یک دوران میتواند بمشابه شالوده ای برای شناخت جنبه های این یا آن کشور خدمت نماید" (لنین). تکامل پویای جامعه بشری مراحل مختلفی را در بر میگیرد که قطعاً برای فعالیت دخالنگرانه وظایف و مسائل گوناگونی در انطباق با ویژه - گیهای هر مرحله مشخص را در دستور قرار میدهد. آگاهی بروظایف عملی عنصر فعاله تنها در چارچوب شناخت ویژه گیهای مشخص مراحل جداگانه تکامل امکانپذیر میباشد. آهنگ نضج جوامع کوچکتر و انکشاف تضادهای طبقاتی آن فقط میتواند بموازات روند عمومی جهانی آن صورت گیرد. بنا بر این آگاهی از عوامل مادی تغییرات در متنسی گسترده ترو عمومی تر همواره کلیدی برای گشودن باب تحلیلی جوامع مشخصتر میباشد و هم از اینروست که تحلیل خصوصیات اساسی و عمومی تکامل جوامع بشری بطور کلی ویا بعبارت دیگر مفهوم دوران معاصر جایگاه ویژه ای در برنامه کمونیستها می یابد. اگر تدوین اصول برنامه پرولتاریا را نتیجه مناقشات و تبادل نظرات گوناگون بدانیم، آنوقت باید بپذیریم که برای راهگشائی و تثبیت قطعی اصول مورد نظر - سر بایستی از تحلیل و پژوهش پیرامون مضمون عمده و راستای اساسی تکامل جامعه بشری حرکت هدفمند را آغاز نمود. مزیت این روش تنها به تدوین و پایداری بخش اساسی از برنامه حزب مربوط نمیشود بلکه همانطور که لنین متذکر میشود شالوده های شناخت جنبه های مختلف موارد مشخص را مستحکم می گرداند و این خود محرکی عمده برای ادامه - کاری جهت ارائه یک برنامه پرولتری میباشد. پایه های مشترک نیروهای حزب طبقه کارگر را بایستی در ارزیابی آنها از وضعیت عمومی جهان جستجو نمود. اینجا به آن مخرج مشترکی دست می یابیم که بر روی آن میتوان اعمال کمتری پیچیده جمع و منها را به فرجام خود رساند و در نهایت ما را به جمع بستنی که واقعا شایسته عنوان حزب کمونیست باشد، رهنمون نماید. شیوه نگرش به مفهوم "دوران معاصر" بخش مقدم، اساسی و مهمی از برنامه حزب پرولتاریا را تشکیل میدهد که لنین هم توجه خاصی نسبت بدان معطوف میدارد. واضح است که در همین حد کلی طرح موضوع، مرزهای مشخصی در جنبش کمونیستی ما نمایان میشود و بر احتی میتوان مشاهده کرد که آن حریاناتی که در این چارچوب کلی نمی گنجد، غربال میشوند. مباحثه حول تدوین برنامه حزب بر بستر نتایج بدست آمده در این زمینه به سطحهای مشخصتری ارتقاء میابد و همچنین میتوان در این گام اولیه به ریشه های خطاهای تاکتیکی موجود دست یافت. امیدواری به نتایج مباحثات پیرامون برنامه منوط به خشکاندن ریشه انحرافات در این بحث پایه ای میباشد.

تحلیل مشخص جامعه و صف آرائی های طبقات موجود در آن، بخش مهم دیگری از برنامه حزب طبقه کارگر میباشد. این بخش که در واقع ادعای نام طبقه کارگر یک کشور در محکومیت بورژوازی خودی است به بررسی ویژه گیهای خاص کشور مورد نظر اختصاص دارد. تمامی اهمیت مشا جره بر سر تشکیل حزب و سازماندهی پرولتاریا در نقشی است که طبقه کارگر در انقلاب آتی می یابد ایفا نماید. انقلاب ستیز طبقات است و آن طبقه ای پیروز خواهد شد که اقتدار افزونتری از خود به نمایش بگذارد. پیروزی طبقه کارگر بستگی به بیشترین تمرکز نیرو و بهره گیری از همه امکانات موجود خواهد داشت و این از طریق برخورداری از تجسمی عینی از صف بندی های واقعی جامعه ممکن میباشد. برای جدول بندی طبقات انقلابی و ضد انقلابی بایستی قوانین مادی حاکم بر جامعه را مورد تحقیق قرار داد. این تحقیق از مطالعه صف بندیها و زور آزمائیهای طبقات شروع نمیشود. بدون شک جبهه گیری و مبارزه طبقات سرنوشت انقلاب را رقم خواهد زد. اما

ایدئولوژیک حول اصول و مواد برنامه حزب طبقه کارگر ازجمله صاف گذر کند و براحتمی بتوان به نتایج معقول آن دست یافت. این مبارزه از تندپیشهای متعددی عبور می نماید که صرف انرژی زیادی را طلب میکند. مبارزه ایدئولوژیک در این مرحله برای آنکه بتواند به هدف خود نائل آید باید به بیشترین همگونی میان نتایج بدست آمده از مباحث با اصول مشترک اولیه منجر گردد. این آغاز کشاکشی است که در حیات حزبی نیز ادامه خواهد داشت. بنا بر این شروع بحث حول تدوین برنامه حزب کمونیست از اصول اساسی و بنیادین برنامه ای تنها طریقی است که میتوان در آن ادعای حرکت هدفمند در جهت ایجاد ستاد رزمنده رهبری پرولتاریا را داشت و نیز میتوان از گرفتار شدن در بررسی کلاف سردرگم تاکتیکی متنوع موجود که عملی بیهوده خواهد بود، رهائی یافت. اقدام در جهت ایجاد حزب مستلزم گام نهادن در عرصه مبانی عمیقتری میباشد، همانچیزی که رفیق توکل از آن استکفاف میورزد. همانگونه که قبلا هم متذکر شدیم، ایشان متدولوژی تعیین خصلت طبقاتی نیروهای سیاسی را برپراتیک واقعی و نه ادعاهایشان مبتنی گردانید. رفیق توکل از آن جایی آغاز میکند که مارکسیسم آنها درخاتمه تحلیل متدولوژیک خود می نشاند و خطایشان مربوط میگردد به آنکه این متد را به شیوه ابتدا به ساکن بکار می گیرد و آن حلقه های پیوندی که متد مزبور را به اصول پایه ای مارکسیسم میرساند، نادیده میگیرد. علاوه بر این متد رفیق توکل از چارچوب بسیار کلی برخوردار است که حل و فصل مسائل و معضلات مشخص در متن آن امکانپذیر نمیشد. چراکه این نه در مورد شخصیت، سازمان و حزب سیاسی، بلکه یک دوران تاریخی را هم براساس آنچه درباره خود ادعا می نماید، مورد ارزیابی قرار نمیگیرد. علت آن هم در دیالکتیک چندگانگی با زتاب های سطحی ناشی از مناسبات پایدار - تری میباشد که اتفاقا وظیفه علم یافتن آن تارهای نامرئی است که ایندورا به هم می پیوندند. بنا بر این معیار قراردادن پراتیک واقعی در تحلیل متدولوژیک مارکسیستی جایگاه خود را دارا میابد و لسی این متد ویژه مارکسیسم نیست و اگر بشیوه در خود و بدون ارتباط با موارد بنیادی تر بدان نگریده شود جنبه های بسیار عمومی تری بخود میگیرد که در نتیجه آن این مسئله مهم که قبل از معیار قراردادن پراتیک نیروهای کمونیست، چه شاخصها و خصوصیات ویژه ای آنها را از جریانات غیر کمونیست جدا میکند، در برده ابهام می ماند. لنین بر چنین روشی تنها در مورد احزاب بورژوازی و آنها با آگاهی بر ماهیت طبقاتی آنها تاکید نمود چرا که مسلمیت بسیاری از احکام مارکسیستی موجب عباریت گرفته شدن و درج آنها در برنامه احزاب بورژوازی و در نتیجه تغییر ظاهری آن میشد. زمانی که حوزه مورد بحث به تعیین نیروهای برنامه حزب کمونیست انتقال داده میشود، در چارچوب شناخت از ماهیت نیروهای پرولتری این عبارت جنبه ها و ویژه گیهای دیگری بخود می گیرد. وفاداری رفیق توکل به این متد چیزی بیش از یک انتقال مکانیکی اصول لنینی نیست که باید بریستر شرایطی که منجر به آغاز این روش شده آگاهی یافت. این شیوه برخورد کلیشه ای به لنینیسم ما به ازای عملی خود را در لغزشهای اساسی پیرامون مسائل مطرح شده در مقاله ایشان نمودار میسازد. از طرفی متدولوژی مارکسیستی در کلیت جامع و همه جانبه خود بطوریکجانبه به یک جزء در همان چارچوب تقلیل یافته و از طرف دیگر جایی برای تفسیر مارکسیستی از عبارت "معیار قراردادن پراتیک واقعی در تعیین خصلت طبقاتی نیروهای سیاسی" باقی نمی ماند. وقتی رفیق توکل متد خود را بدون سنگ بنای مارکسیستی بکار می گیرد قطعاً نمیتواند از بررسیهای سطحی هم فراتر رود و اختلافات نیروهای سیاسی را در اعماق وجودی آنها جستجو نماید.

در جامعه شدیداً تحت تاثیر استنتاجات بررسی وضعیت عمومی جهان یعنی مفهوم دوران معاصر میباشد، در واقع چهارچوب کلی و مضمون اقتصادیات جامعه مشخص را ترسیم می نماید. با این حال مفهوم دوران جانشین تحلیل مشخص نمیشود. ایندو دارای پیوند دیالکتیکی با هم بوده و با احراز جایگاه خاص خود در دیدگاههای کمونیستی، بنیان برنامه حزب طبقه کارگر را پی ریزی می کنند. جدیت در راه ایجاد حزب کمونیست منوط به استحکام چنین ستونهای جهت تدوین برنامه آن میباشد. چارچوب بدست آمده از این سطح کلی طرح مسئله تدوین برنامه حزب طبقه کارگر آن جریانات کمونیستی را در بر میگیرد که به فصول مشترک آن حدود تعلق داشته و با این پشتوانه امکانی برای پیشبرد و تعمیق مباحثات فراهم آورند. دویخش اساسی برنامه حزب که مورد اشاره قرار گرفت شالوده متدولوژی مارکسیستی در تعیین نیروهای برنامه حزب پرولتاریا را تشکیل میدهد. بنا بر این برای آنکه بتوانیم نیروهای سیاسی موجود در جنبش کمونیستی بطور کلی را در ظرف نیروهای برنامه حزب طبقه کارگر بطور مشخص جای داد، نخست بایستی پایه های اشتراک نظر در خصوصیات و شرایط گسترده تر جهانی و در وهله بعد وضعیت مبارزات طبقاتی در شکل بندی اقتصاد مشخص و تبعات ناشی از آن را مدنظر قرارداد. تنها با این روش قادر خواهیم بود که جریانات سیاسی مارکسیست را در جایگاههای واقعی خود قرار دهیم و همچنین از مباحثات حول برنامه حزب آنچنان نتایج عملی کسب نمود که طبقه کارگر را در راستای انجام وظایف انقلابی هدایت نماید. با آغاز از این نقطه و متعاقب آن است که عبارت "عدم قضاوت درباره نیروهای سیاسی براساس ادعاهایشان" معنا و مفهوم راستین خود را بازمی یابد و به این ترتیب میتوان خط فاصل روشنی میان درک مارکسیستی و بورژوازی را از این عبارت ترسیم نمود. یعنی ابتدا بر زیر ساخت متدولوژی مارکسیستی پیرامون خصلت طبقاتی نیروهای سیاسی آگاهی پیدا نمود و سپس با معیار قراردادن پراتیک مبارزاتی آنان به سراغ نقش واقعی شان در جنبش انقلابی رفت. در متد "عدم قضاوت درباره نیروهای سیاسی بر اساس ادعاهایشان" برنامه احزاب مکتوم می ماند و بر فراز آن و البته با معیارهای غیر علمی و فرقه ای به تعیین خصلت طبقاتی نیروهای سیاسی پرداخته میشود. زمانیکه این متد جهت تعیین نیروهای برنامه حزب کمونیست بکار گرفته شود عملاً بجوای هیچکدام از مسائل و معضلات ایجاد حزب نخواهد بود. نتیجه گیریهای بعدی رفیق توکل که نه تنها به تقلیل نیروهای برنامه حزب بلکه به تحدید مرزهای جنبش کمونیستی نیز انجامیده است بروشنی مؤید خطاهای اساسی در متدولوژی بکار گرفته ایشان میباشد.

بر اساس متدولوژی مارکسیستی بایستی از اشتراک نظر در اصول اساسی برنامه بمثابه تکیه گاه جهت طرد پدیده های انحرافی در حوزه های دیگر استفاده کرد. تقابل دیدگاههای متباین به یافتن علل و زمینه های پیدایش و رشد انحرافات و راههای مقابله با آنها، مسأله مسأله خواهد نمود. همان عاملی که در زندگی روزمره طبقه کارگر را به صف آرائی و پالایش صفوف از نیروهای مخالف جریان خود می کشاند، در عرصه نظری با زتاب خود را در مبارزه ایدئولوژیک نیروهای مدافع منافع پرولتاریا می یابد. نگاهی به تاریخچه دهه اخیر جنبش کمونیستی نشان میدهد که مبانی اصولی و مشترک پیرامون دوران معاصر به نتیجه گیریهای سیاسی واحدی نیانجامیده، همانطور که از مواضع سیاسی همان استنتاجات تاکتیکی مشابیه گرفته نشده است. مسیر مبارزه طبقات بریستر شکل بندی اقتصادی اجتماعی موجود، مسیری بسیار پیچیده و شکسته اما روبه جلومیباید. نباید انتظار داشت که مبارزه

نمودن این جریان با سایر نیروهای مارکسیستی در این موضوع مشخص خطا خواهد بود. جالب اینجاست در بررسی تاریخچه مواضع انحرافی راه کارگر، رفیق توکل برای اجتناب از رویت علامت قرابت، حتی یک اشاره هم به دیدگاه‌های بین‌المللی این جریان نمی‌کند، اما در مورد کومه‌له چون این مسئله ایشان را محق میدارد که کومه‌له را دورتر از خود مشاهده نماید، مواضع جهانی‌ش را هرچند بسیار کوتاه مورد توجه قرار میدهد. این نشان میدهد که نویسنده تا آنجا در بررسی موضوع پیش می‌رود و مسائل را مطرح می‌سازد که بتواند مفروضات از پیش خود را اثبات نماید و از بحث مواردی که خلاف آنها را بروز دهد، استنکاف می‌ورزد.

متد رفیق توکل بعلمت دور زدن از برنامه مجبور به جنبه افراق آمیز بخشیدن به ابعاد موارد سطحی از جمله تاکتیکیا می‌باشد و در واقع این متد در همین حد هم اعتبار دارد و ظرفیت آن قدرت کشش بحث حیاتی و با اهمیتیتی چون تعیین نیروهای برنامه حزب کمونیست را نداشته و قادر به پاسخگویی معضلات و مسائل آن نیست. در عین حال تجرید انحراف از بررسی مواضع سیاسی و تاکتیکی جریانات مختلف چپ‌منجر به ترافغ گیری شمار بیشتری از نیروهای سیاسی علی‌رغم تفاهت‌های ماهوی آنان می‌شود و مرز تفارق این نیروها بیش از پیش مخدوش می‌گردد. این درحالیست که این چارچوب بررسی اساسا به مباحث اولیه موضوع ما مربوط نمی‌گردد. دلیل عدم فرا رویی از بحث پیرامون اختلافات تاکتیکی در جهت ایجاد حزب کمونیست که با گذشت زمان مدام برداشته و ابعاد آن افزوده می‌شود و گام نهادن در بستر مبانی عمیقتر، درست‌رونی متد بکار گرفته توسط نویسنده می‌باشد. حرکت از چارچوب صرف بحث ایشان بعلمت تنوع و وسعت آن تا ذات حرکتی مستدیر خواهد بود و لذا با چنین اسلوبی نمیتوان چشم انداز امیدوار کننده‌ای در مورد پیشرفت امر وحدت حزبی داشت. وحدت پایبندار مستلزم کاربست آن متدی است که برشالوده‌های اساسی تری تکسیه دارد.

نویسنده در ادامه بررسی خود اینگونه نتیجه می‌گیرد که: " . . . نیروهای طیف اقلیت بر سر اساسی‌ترین مسائل برنامه‌ای و تاکتیکی با این جریانات اختلاف دارند و این اختلاف اساسی و جدی است." و بعد اضافه میکند: " این اختلافات چنان عمیق است که حتی خود را بر سر هر مسئله تاکتیکی جزئی نیز نشان میدهند." رفیق توکل سه جریان راه کارگر، کومه‌له و طرفداران مبارزه مسلحانه هم‌استراتژی‌هم تاکتیک را ضمن بحث خود در کنار یکدیگر قرار میدهد تا خلط مباحث کند. اولاً نه فقط اختلافات برنامه‌ای که مرز بندیهای تاکتیکی این ۳ نیرو را نمیتوان در یک طرف قرار داد. ثانیاً تا آنجایی که به راه کارگر برمی‌گردد این اختلافات اساسی و جدی همه حوزه‌های مورد بحث را شامل نمی‌گردد. چنین آغازی در بحث حول وحدت حزبی منطقی‌قا به مخدوش گشتن حدود حوزه‌ها و طبقه بندی موضوعات مورد بررسی می‌شود. ایشان بر احتی اختلاف در قسمتی از برنامه‌ها به سایر بخشها سرایت میدهند و بدینگونه تعیین تکلیف نهایی را نموده که این نتیجه‌ای جز بازداشتن طبقه کارگر از بکارگیری همه توانش را ندارد. بزعم رفیق توکل اساسی و جدی بودن اختلافات با راه کارگر همان و طرد و حذف این جریان در صفوف نیروهای برنامه حزب کمونیست همان. بسا یاد گفت اتفاقاً این اختلافات اساسی و جدی است که بحثها و مناقشات جدی و اساسی را می‌طلبد چرا که سخن بر سر ایجاد یک حزب جدی است. حزبی که با پرچم انقلابی پرولتاریا به میدان مبارزه تاخته و گام در راه محو همه اشکال ستم و استثمار جامعه بشری می‌نهد. حزبی که باید سکان حرکت مادی زندگی توده‌ها را در دست گرفته و مجالی برای

جلوه‌های دیگر خطای متدولوژیک رفیق توکل در تعیین نیروهای برنامه حزب کمونیست را با بررسی نتایج کاربست متد ایشان دنبال می‌کنیم. ارزیابی مواضع سیاسی و تاکتیکی دهساله جریانات راه کارگر و کومه‌له نقطه عزیمت ایشان در یافتن جایگاه واقعی آنان نسبت به برنامه حزب طبقه کارگر می‌باشد. ایشان از انتقادات بر شمرده خویش که به این دو جریان مربوط می‌شود، انحراف بطور کلی را منتزاع نموده و همین را مستمسکی برای یک کاسه کردنشان قرار داده و هر دو را با یک چوب به خارج از حوزه نیروهای برنامه حزب کمونیست می‌راند. در ضمن اینکه انحرافات کومه‌له و راه کارگر از یک نقطه واحد سرچشمه نمی‌گیرد، مورد بحث نویسنده قرار نمی‌گیرد. چنین تعمیقی برای دستیابی به علل بروز و رشد انحراف در متدولوژی ایشان به موانع اساسی برخورد میکند. باید گفت که با توجه به میزان تنوع و گوناگونی شکل‌های تاکتیکی و سیاسی برآمده از یک مضمون پایدار معین، بیهوده خواهد بود اگر برای حرکتی هدفمند جهت آگاهی به رئوس اساسی این مضمون، از نقداشکال تاکتیکی آن، مسئله را مطرح کنیم، هر چند که این نقطه عزیمت در راستای مشاهده بلاواسطه ما باشد. متدولوژی مارکسیستی بر آن است که از سطح بروز و نمود پدیده‌ها باید فراتر رفت و با شکافتن آن بر قوانین تعیین کننده دست یافت چرا که نمود مشخص نتیجه و محل تلاقی فعل و انفعالات روابط پایه‌ای تری می‌باشد. کشف قوانین عینی تکامل اجتماعی توسط مارکس مدیون گام نهادن وی در ورای نمود مشاهده‌ای اشیاء بود. تمامی متون پایه‌ای مارکسیسم ملهم این شیوه نگرش به تحلیل اقتصادی و سیاسی جامعه پرداخته است. حتی اگر در حد انتقادات رفیق توکل به مواضع دهساله کومه‌له و راه کارگر بنگریم با در نظر گرفتن چارچوب سیاسی شناخته شده این دو سازمان، در کنار هم گذاشتن آنان بلحاظ اصولی نیز خطاست. کافیت در مواضع اساسی تر این دو سازمان تعمق نمود تا اختلاف آنها بعنوان دو خط فکری جداگانه آشکار گردد. از جمله این مواضع اساسی میتوان به دیدگاه‌های جهانی آنان اشاره کرد. ما پیشتر درباره نقش و اهمیت ارزیابی خصوصیات عمومی جهان و تضادهای موجود در آن در شکل دادن به اصول دیگر برنامه و تاکتیکیهای منتج از آن بحث نمودیم. لازم است بار دیگر تاکید نمود که مفهوم دوران معاصر ماهیت آن شکل بندی اقتصادی- اجتماعی را که در یک جامعه مشخص می‌یابد مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد، معین میکند. انحرافات و لغزشهای بزرگتر در اشکال گوناگون مثلاً در عرصه تاکتیکی در این حوزه‌های پایه‌ای نطفه می‌بندد. بنا بر این وقتی بحث پیرامون تدوین برنامه حزب طبقه کارگر باشد، روشن است که این مباحثه آن جریاناتی را شامل می‌گردد که در بنیادی‌ترین اصول برنامه‌ای امکان وحدت نظر ندارند. صلاحیت و جدیت حزب کمونیست از استحکام پایه‌هایش در این حوزه‌های بنیادی مایه می‌گیرد. نادیده گرفتن وجوه مشترک پایه‌ای بعنوان آغاز حرکت آگاهانه و تلاش جدی ما در جهت ایجاد حزب مستقل پرولتاریا بمعنای تهی نمودن حزب کمونیست از مضمون واقعی آن و عدم بکارگیری حداکثر نیروی بالقوه طبقه کارگر می‌باشد. اساساً از این زاویه نگرش است که هر مدیف نمودن راه کارگر و کومه‌له بعنوان خطایی اصولی شمرده می‌شود و همچنین این مسئله راه کارگر را هر چه بیشتر به طیف نیروهای اقلیت نزدیکتر و از کومه‌له در این مبحث دور می‌سازد. کومه‌له با محور قرار دادن خود با صلاح حزب کمونیستش را تشکیل داده و داعیه سبک کار حزبی را سرداده است. در نتیجه بلحاظ زمانی از آن جریاناتی که هنوز شعار پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر را علم کرده‌اند و در جهت برپایی آن گام بر میدارند، فاصله بسیاری دارد. به این ترتیب اگر صرفاً از این زاویه هم به مسئله نگریسته شود یک کاسه

مطالعه شیوه برخورد نویسنده به سازمانهای راه کارگر و کومه له در باز-نگری به انحرافات آنان در گذشته این مسئله را به ذهن هر خواننده‌ای متبادر می‌نماید که از نظر ایشان سازمان پرولتری آن سازمانی است که گذشته آن مسیری مستقیم بدون کمترین لغزش داشته باشد و از نتیجه‌گیری ایشان چنین برمی‌آید که جریان‌ات پرولتری فاقد دگرگونیهای عمیق در حیات سیاسی خود هستند. غافل از آنکه نفس عدم شکل‌گیری حزب کمونیست عامل مهمی در جهت دادن زدن و تشدید نوسانات سیاسی بوده و نیز سبب کارما قبل حزبی و سکتاریسم و سایر انحرافات شاخص در حوزه سازماندهی پرولتاریا، ادامه حیاتشان را مدیون تشمت حاکم بر نیروهای برنامه حزب طبقه کارگر می‌باشند.

بنا بر این بایستی علل وجود لغزشهای سیاسی را در جایی دیگر جست. رفیق توکل انحرافات خرده بورژوازی راه کارگر را با تعلق طبقاتی آن به خرده بورژوازی توضیح میدهد، دور باطلی که نتیجه‌ای جز انزوای هر چه بیشتر و به پشت صحنه کشاندن طبقه کارگر نخواهد داشت. باید میانی نظری چنین دیدگاهی را شکافت تا معلوم گردد که اصرار ایشان را بر غیر پرولتری بودن راه کارگر از کجا سرچشمه میگیرد. یکی از عواملی که رفیق توکل را به تقلیل نیروهای برنامه حزب پرولتاریا و مهمتر از آن معادل شمردن این نیروها با کل جنبش کمونیستی در جامعه ما می‌کشاند، اعتقاد ایشان به "ناب" و یکدست بودن طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری ایران است. بزعم ایشان حیات طبقه کارگر بر روی خط راست سیر میکند و گرایشات گوناگون به تناسب موقعیتهای ویژه‌ای که در ساختار تولیدی دارند، مکانی برای بروز نمی‌یابند و بالطبع آنچه تحت عنوان جنبش کمونیستی ذکر مینماید بایستی بازتاب نظری تحولات نه چندان پیچیده این طبقه همگون که آنهم یک سازمان سیاسی و یا در بهترین حالت تبعات ناشی از آنرا هم شامل شود. اما در عالم واقعیت چنین طبقه‌ای وجود ندارد. عوامل متعددی میتوانند در دسته بندی افراد تشکیل دهنده یک طبقه مشخص موثر واقع شوند بدون آنکه آن ماهیتی را تغییر دهند که آنها را در کل از طبقات دیگر متمایز می‌گرداند. پرولتاریای کشورهای پیشرفته صنعتی هم به لایه‌های گوناگون رشد یافته و کمتر رشد یافته تقسیم میشوند. واضح است که آن بخش از طبقه کارگر که بهبود وضعیست معیشت و زندگی خویش را در چارچوب موجود ممکن میدانند، در عرصه سیاسی هم بیشتر تحت تاثیر ایدئولوژیهای بورژوازی قرار می‌گیرد.

میزان آگاهی و درجه شکل‌پذیری در سازمانهای صنفی و سیاسی پرولتری با تمایز شاخه‌های مختلف تولیدی بنا بر نقشی که در اقتصاد جامعه دارند مورد سنجش واقع میگردد. پرولتاریای صنایع مادر در رابطه با هم زنجیران خود در بخشهای دیگر تولید از سنتهای مبارزاتی جا افتاده اروپا یدارتری برخوردار هستند و قطعا برای حزبی که سازماندهی این طبقه در پیکار همیشگی و روزانه‌اش با بورژوازی را در دستور کار خود قرار داده چنین مواردی اهمیت خاص پیدا میکند. برای اینکه بتوان کارگران را بعنوان یک طبقه در مقابل بورژوازی سازمان-دهی نمود بایستی بویژه قشر بندی درون آنرا مورد توجه قرار داد. پیرامون تقسیم بندی‌های درونی پرولتاریا لنین می‌گوید: "اگر در درون خود پرولتاریا تقسیم بندیهای از لایه‌های رشد یافته ترو تقسیم بندیهای مرکب از افراد همولایتی و هم حرفه و گاه همدین وجود نمیداشت، سرمایه داری هم سرمایه داری نبود." بر این اساس میتوان ریشه‌های این قشر بندی را بر احوالی در تناقضات رشد و تکامل سرمایه داری جست. آنچه مهم است لنین بر وجود پرولتاریای "ناب" خط بطلان میکشد و چنین امری را در شمار قانونمندیهای اقتصادی اجتماعی جامعه سرمایه داری بحساب می‌آورد. بنا بر این قشر بندی درون پرولتاریا

بسط و پیوستایی همه جانبه جامعه را فراهم آورد. حزبی که فردا از آن اوست. برای ایجاد چنین حزبی البته که تهیدات اساسی و جدی در همه ابعاد آن ضروری است تا بتوان واقعا یک نیروی مادی پرتوان را بنیان نهاد. حال که بحث بر سر تعیین نیروهای برنامه این حزب میباشد لازم است که در این گام نخست و مهم تمامی جلوه‌های وفاداری عمیق به مارکسیسم ارتدکس نمایان شود. برای پیشبرد این امر تنها متدولوژی مارکسیستی است که بر پایه‌ای علمی استوار میباشد، اهمیت و حقانیت آن در این است که از روشهای دیگر آنچنان نتایج عملی حاصل نمیشود که قادر به پی‌ریزی ارکان اساسی حزب باشند. همان-طوری که ملاحظه میشود رفیق توکل بحث پیرامون وحدت حزبی را به درجه‌ای تقلیل دادند که شامل نیروهای می‌گردد که الزاما اکنون از نظر مواضع سیاسی و تاکتیکی قرابت چشمگیری با نیروهای طیف اقلیت دارند تازه آنوقت معلوم خواهد شد که چنین نیروهای وجود ندارند. وقتی که چنین مسئله مشخصی تا این حد در مفاهم مجرد گنجانده شود قطعا حذف سازی شامل خود نیروهای طیف اقلیت نیز خواهد شد. چنانچه بحث پیرامون وحدت حزبی به حل اختلافات تاکتیکی مشروط گردد که ابعاد موهومی به آن داده شده، طبعا جایی برای مجادله حول اصول بنیادی برنامه باقی نخواهد ماند، همانچیزی که رفیق توکل عملا بدان میرسد. در صورتیکه برای تدوین برنامه حزب طبقه کارگر اساسی‌ترین مسائل برنامه‌ای مورد تعمق و مذاقه قرار می‌گیرد و از این روست که راه کارگر در مدار وحدت حزبی با طیف نیرو-های اقلیت جایی پیدا می‌کند. در این مسائل نکات مشترکی برای ابتدای بحث در نگرشهای راه کارگر میتوان یافت و همراه آن قادر خواهیم بود انحرافات تاکتیکی این سازمان را در همین حوزه ریشه-یابی کنیم، از اینجاست که راه کارگر در این زمینه با نیروهای دیگر مورد اشاره مقاله فاصله می‌گیرد. افتراق سازمانی راه کارگر و نیروهای طیف اقلیت، در شکلی ارتقاء یافته برخورد از سنت‌های عمیق حزبیت را با یک مبارزه ایدئولوژیک نوین و پیگیری میتوان مرتفع نمود و با توجه به سابقه و نتایج ایجابی این امر در جنبش ما که رفیق توکل نیز در مواردی بدان اذعان دارند، این امر کاملا عملی است، مشروط به آنکه ریشه‌های درک مکانیکی و کلیشه‌ای از مارکسیسم و پایداری به سنتهای متحجر گذشته را خشکانند.

هدف رفیق توکل با توسل به متدولوژی غیر مارکسیستی خود اثبات این نکته است که راه کارگر حتی در شمار نیروهای جنبش کمونیستی جای ندارد و حرف آخر در این باره را با منتسب نمودن خاستگاه طبقاتی راه کارگر به خرده بورژوازی می‌زند. و به این ترتیب میان خود و راه کارگر شکاف طبقاتی عمیقی را تعبیه می‌نماید. ایشان علاقمند به دسته بندی نیروهای سیاسی از یکطرف و طبقات واقشار موجود جامعه از طرف دیگر و ترسیم خطوط متناظر میان آن دو دسته می‌باشند. اما این یک برخورد ساده انگارانه است، اولاً ادعای موجودیت سازمان طبقاتی و روتین خرده بورژوازی بلحاظ تنوریک خطاست که بعدا به این مسئله بازمی‌گردیم، ثانياً اگر مجاز به ترسیم خطی ما بین جریان‌ات سیاسی موجود و طبقات واقشار واقعی جامعه خود باشیم می‌باید آن پارامتر-هایی را بکار گرفت که اجتناب ناپذیری این شیوه بیان سیاست را بنا بر منافع اقتصادی معین ایضاح می‌گرداند. عبارت دیگر باید دید کدام الزامات مبارزه طبقاتی امکان تجلی سیاسی منافع اقتصادی مشخصی را به چنین شکلی فراهم نموده است. آگاهی بر چنین مکانیزم پیچیده‌ای با یک برخورد سطحی بدست نمی‌آید. در حالیکه رفیق توکل با استناد به نوسانات و تزلزلات راه کارگر عملا با چنین برخوردی جهت اثبات تعلق طبقاتی این سازمان به خرده بورژوازی اقدام میکند. با

شماری از جریان‌اتی که در این چارچوب می‌گنجند به خود باز می‌گردد. در تمام عرصه‌هایی که برای دورنگاه داشتن راه کارگر از نیروهای برنامه حزب کمونیست قدم می‌گذارد، خط‌هایی اساسی در زمینه‌های مختلف مشاهده می‌شود. همچنین کل بررسی ایشان فاقد نکات بدیع و نشانه‌هایی است که حاکی از وقوع تحولی کیفی بدنبال سال‌های پرتلاطم بعد از قیام گردد. روش تحلیل و پلیمیک ایشان در قبال نیروهای برنامه حزب طبقه کارگر و از آن جمله راه کارگری از هرگونه رادیکالیسم کیفیتا نوینی است که با عزم راسخ در راستای بنیادگذاری حزب کمونیست گام برمی‌دارد، این همان رادیکالیسم پوپولیسم سنتی است که بنا بر آن کسی و جریانی که فدایی و اقلیت نباشد کمونیست نیست. بزعم نویسنده برای تشکیل حزب کافیت بخشهای منشعب سازمان دوباره گردهم آیند و این درحالیست که خود ایشان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران را آهنگامی که زیرچکش انشعاب خرد نشده بود را بعنوان حزب کمونیست محسوب نمیداشت، در ضمن با توجه به مواردی که در همین نوشته قید نموده‌ایم حداقل نمیتوان از ارتقاء کیفی و قابل بحثی در چارچوب نظری ایشان سخنی بمیان آورد. ایشان فراموش میکنند که روند تشکیل حزب پرولتری باید بمطابق با کسب نیروهای آن از سکتاریسم و گرایشات فرقه‌گرایانه تلقی گردد. وقتی جنبش کمونیستی در تمامیت آن به یک سازمان و انشعاقات آن تنزل یا بدلاجرم تاریخچه کشاکش‌های درونی جنبش کمونیستی همان مطالعه پروسه انشعابات متعدد اقلیت سازمان فدایی بعد از قیام ۵۷ می‌باشد و اگر حزب طبقه کارگر مورد نظرایشان تشکیل گردد جنبش کمونیستی نیز به پایان خط میرسد چرا که نویسنده اکنون با پرتاب همه جریان‌ات پرولتری از جنبش کمونیستی یک مرز و آنهم موهومی خود و غیر خود در طیف نیروهای اقلیت را برسمیت می‌شناسد. روشن است که با از میان رفتن چنین مرزی، جنبش کمونیستی مورد داعیه ایشان موجودیت خود را از دست می‌دهد. معلوم نیست پاسخ رفیق توکل به کسی که بخواهد جنبش کمونیستی و اختلافات موجود در آنرا مورد بررسی قرار دهد چه خواهد بود؟

این شیوه برخورد به امر تشکیل حزب کمونیست نه تنها کوچکترین کمکی در این جهت نخواهد بود بلکه برای ایجاد حزب یا دید مورد نقد مارکسیستی قرار گیرد. با رقه‌های امیدی که در نتیجه گام‌های اولیه در راستای ایجاد حزب درخشش یافته است یا چنین شیوه بررسی سنتی رفیق توکل به خاموشی می‌گراید. حزب کمونیست باید برخوردار از چنان اقتداری گردد که با تکیه بر علم رهائی پرولتاریا بتواند انقلاب را در مجرای تاریخی دوران معاصر آن یعنی در سمت سوسیالیستی قرار دهد. این اقتدار با چشم‌پوشی از بخشی از نیروهای حزب پرولتاریا قابل دسترسی نمی‌باشد. این تقلیل مکانیکی و ساده‌انگارانه فرجام طبیعی کار بست آن متدی است که مورد نقد ما قرار گرفت.

علاوه بر خط‌های اساسی متدولوژیک رفیق توکل که ذکر آن رفت، نویسنده احکام در خور تعمقی را نیز مورد بحث قرار داده که جا دارد بطور گذرا نظری بر نمونه‌هایی از آنها بیا فکنیم. ایشان مینویسند: "... چگونه ممکن است در کشوری که عمیقاً خرده بورژوازی است و خرده بورژوازی یک جمعیت کثیرالعدد را تشکیل میدهد، اینهمه احزاب و سازمان‌های بورژوازی و پرولتری وجود داشته باشند. اما حتی یک سازمان خرده بورژوازی وجود نداشته باشد." لازم به یادآوری است که چنین اصلی نه بعنوان نتیجه استدلالات تئوریک بلکه بمطابق نقطه عزیمت بحث ارائه گشته است و معلوم نیست که نویسنده بر پایه کدام برهین علمی بر چنین موردی دست یافته است. اگر بخواهیم بر اساس این اصل جامعه را تحلیل کنیم باید بگوئیم که احزاب سیاسی

واقعیت موجودیت مادی اوست. اگر این واقعیت را نقطه رجوع تجلی پرولتاریا در عرصه نظری قرار دهیم خواهیم دید که جنبش کمونیستی آن جریانی است که تمامی تحولات این طبقه بطور کلی را در بر می‌گیرد. مطالعه تاریخ این جنبش و کم‌وکیف کنونی آن بدون در نظر گرفتن گرایشات مختلف درونیش امکان پذیر نخواهد بود. با توجه به مادیت قشر بندی طبقه کارگر از یکسو و فقدان حزب واحد این طبقه از سوی دیگر، سخن گفتن از تنها یک گرایش سیاسی بعنوان کل جنبش کمونیستی بیسک تناقض است. این تناقض از لابلای انواع لغزشهای رفیق توکل بخوبی آشکار میشود. ایشان از طرفی ادعای گام نهادن در راه ایجاد حزب کمونیست را دارند، بعبارت دیگر خود را حزب محسوب نمیدارند و از طرف دیگر اندک جریانی را در شمار نیروهای حزب کمونیست می‌نهند که اکنون اختلافات "اساسی و جدی" با آنها ندارد. ایشان با کشاندن خواستگاه طبقاتی نیروهای جنبش کمونیستی به حوزه‌های دیگر با همه آنها تعیین تکلیف میکند. در حالیکه اگر بخواهیم برای جریانات پرولتری جنبش کمونیستی ایران، پایگاه‌های اجتماعی متناسب با آن را مربوط کنیم، مسئله بیشتر در حوزه بررسی قشر بندی درون طبقه با توجه به شرایط مشخص موجودیت آن جای می‌گیرد. یک گرایش سیاسی مشخص بریسترا مکانات و شرایط مادی درون طبقه امکان زیست و بقا می‌یابد. کمونیسم از پویایی و بالندگی طبقه کارگر مایه می‌گیرد. برای ایجاد حزب کمونیست بایستی در شرایط مادی حیات طبقه کارگر دقیق شود برای تعیین نیروهای آن متدولوژی مارکسیستی را بکار گرفت. با استناد به چنین متدی است که راه کارگر در شمار نیروهای حزب طبقه واقع میشود. کثرت نوسانات و تزلزلات مدلل می‌سازد که راه کارگر به قشر پیشرو پرولتری تعلق ندارد، اما تا آنجا فاصله نمی‌گیرد که نتوان آنرا در زمره نیروی حزب کمونیست بشمار آورد. رفیق توکل تنها با انحراف از مارکسیسم میتواند راه کارگر را از صف جریانات مارکسیستی دور سازد.

درک‌های ناروشن از خطوط اصلی روند تحولات جامعه، منجر به اتخاذ مواضع ناپایدار و متزلزل میشود. آن نیرویی که اصالت پرولتری داشته باشد قادر خواهد بود که از چنین موضعی دست کشیده و با نقد صریح کم‌وکاستیهای گذشته خود به شناخت اصولی دست یابد. اما این فقط قشر پائینی پرولتاریا نیست که با عدم پختگی فکری مشخص میشود، فقر معرفتی میتواند در مانگیر پیشروانی از طبقه نیز گردد و این بهیچوجه پدیده غریبی نیست. "در هر طبقه‌ای، حتی در کشوری که حد اعلا روشنگری در آن انجام گرفته است، حتی در میان پیشروترین طبقه‌ای که اعتدالی تمام نیروهای معنوییش در نتیجه اوضاع و احوال زمان به مدارج عالی رسیده باشد، همیشه بیانگرانی از این طبقه وجود دارند که اندیشمند نیستند و توانائی اندیشیدن ندارند و تا زمانی که طبقات بر جای مانده اند و جامعه فارغ از طبقات بر بنیاد خود تحسکیم پذیرفته، استوار نشده، تکامل نیافته است، چنین کسانی هم ناگزیر وجود خواهند داشت. اگر جز این میبود، نظام سرمایه داری هم ستمگر توده‌ها نمی‌بود." (لنین) بنا بر این استناد صرف به درک مغشوش یک جریان سیاسی در مقاطع مشخصی از گذشته و بدین بهانه تعیین تکلیف نمودن با آن بدون دخالت شاخصهای متدولوژی مارکسیستی فاقد اعتبار می‌باشد. برای آگاهی از مکان واقعی یک جریان سیاسی باید برشالوده‌های مارکسیستی در این زمینه تکیه نمود. اما همانگونه که دیدیم رفیق توکل در بررسی خود پیرامون تعیین جایگاه واقعی نیروهای سیاسی در دور باطلی گرفتار آمده است. ایشان در خاتمه بحث خود به همان مکانی اشاره دارد که مقاله را با آنها آغاز کرده بود. از خود بعنوان نیروی برنامه حزب طبقه کارگر شروع کرد و سرانجام نیز با حذف



بنا بر این امکان دفاع از منافع خرده بورژوازی بطور کلی و راه گشایی بسوی یک هدف معین در تشکل سیاسی واحدی در جهان عینی ما وجود ندارد. یک حزب سیاسی جدی بر اساس شالوده های عمیق تر یعنی منافع طبقات بنیان گذاشته میشود، درحالیکه خرده بورژوازی یک طبقه اجتماعی نیست. هر چند فرهنگ و شیوه زندگی و چگونگی تامین معیشت آنان را از طبقات جامعه متمایز می گرداند ولی بعلمت اینکه شیوه زندگی و منافع دوگانه آنها بنا به بیان مارکس "بطور خصمانه" در مقابل منافع طبقات قرار نمیگیرد، نمی توانند تشکیلی یک طبقه اجتماعی بدهد و طبیعا الزامات عمل مشترک و همه گیر را فراهم نمیسازد.

بنا به نکاتی که ذکر شد تلاش برای یافتن نیرویی که سا زمان سیاسی منحصر و روتین خرده بورژوازی و همچنین آئینهای تمام نمای صاف و منفعل از آن روابط اقتصادی باشد که هستی این قشر در چارچوب آن میسر میگردد، راه بجایی نخواهد برد. موضوع شایان توجه برای رفیق توکل آنست که ایشان مسئله تحزب در صفوف خرده بورژوازی را نه از واقعیت عینی حیات بلکه ناشی از کثیرالعهده بودن آن در جامعه استنتاج میکند و مهمتر از آن مقایسه ای است که ایشان ما بین پرولتاریا و خرده بورژوازی بعمل می آورند. گویا پرولتاریا نیز حزب را بگواهی کثرت عددی خود واقعیت می بخشد. با یادآوری آموزه های بدیهی مارکسیستی حول سازماندهی پرولتاریا و شیوه های مشخص آن، عمق بیگانگی نظر رفیق توکل با مارکسیسم در این زمینه آشکار میشود. اگر مارکس چنین فاکتوری را در سیستم معرفتی خود برجسته میکرد بایستی بجای کاپیتال یک کتاب آماری جهت اثبات پرجمعیتی پرولتاریا را به نگارش درمی آورد. دیدیم که ظاهر کثیرالعهده بودن پرولتاریا و خرده بورژوازی حاوی چه اختلافات کیفی و اساسی میباشند. تاکید صرف بر جنبه شمارش آنها بمعنای مسامحه و چشم پوشی از این اختلافات و دوری جستن از مارکسیسم است. اما عجز خرده بورژوازی مانع از تاثیرات و کارکرد این قشر در جنبش های اجتماعی نمیگردد. در نهایت از طریق تاثیر و نفوذ در ایدئولوژیهای طبقات دیگر مکانی برای ابراز وجود خویش مییابد و البته این اعمال نفوذ هم ناشی از کثیرالعهده بودن خرده بورژوازی نیست بلکه ریشه در جایگاه و میزان تحرک بالفعل این نیرو در عرصه مبارزات طبقاتی موجود دارد.

جالب اینجاست که خود رفیق توکل در ریشه یابی انشعابات بعد از قیام ۵۷ در طیف اقلیت در موارد متعدد آنرا ناشی از نفوذ طبقات و اقشار غیر پرولتاریا ارزیابی نموده است. مسلم است که این رخنه بدلیل فشار مکانیکی جمعیت کثیرالعهده مثلا خرده بورژوازی بر دروازه سازمان پرولتاریا نبوده بلکه اعمال آن از طریق تیره نمودن افکار و دیدگاه های روشن تشکیلات کارگری میباشند. خرده بورژوازی هاله ای کدر که مانع از تصویر جهانی بینی پرولتاری و دفع رسوبات غیر پرولتاری میگردد گرداگرد سازمان طبقه کارگر میکشد. مکانیزم عمل آن نیز بغرنج و در عین حال متنوع میباشند. اما همانطور که گفتیم الزاما از طریق تشکل روتین خرده بورژوازی انجام نمیگیرد.

درجایی دیگر نویسنده با اشاره به دواصل عمده سیاست پرولتاریا در قبالی جریانات دمکرات و انقلابی، اصل نخست را چنین بیان می نماید "اصل اول تاکید بر استقلال طبقاتی کارگران و این حقیقت است که طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی باید خود را در یک حزب جداگانه متمایز از تمام احزاب غیر پرولتاریا سازمان دهد یعنی هویت طبقاتی اش را بخاطر اهداف سوسیالیستی اش حفظ کند." اما این تمام حقیقت نیست. معنایی که رفیق توکل برای جمله نخست ارائه

زمانی موجودیت می یابند که قبلا در زندگی اجتماعی به حدتصا ب عددی مشخصی رسیده باشند و یا هر کدام از احزاب موجود را به تناسب وسعت آن باید به یکی از جمعیت های کثیرالعهده منتسب نمود. آن وقت برای بررسی ملزومات تشکیل حزب طبقه کارگر باید به اداره آمار مراجعه کرد. اینهم جلوه ای دیگر ساده انگاری واقعیت های بارز و مادی اجتماعی است. پارامترهای ساده حسابی قادر به حل مسائل بزرگ و بغرنج سیاسی و اجتماعی نمیباشند، برای این امر بایستی بیشتر متغیرات جبر و آنالیز را بکار گرفت. باید گفت در تحلیل غائی میتوان حیات سیاسی طبقات را به ساخت اقتصادی و شرایط تولید حاکم بر جامعه پیوند داد اما این ارتباط بر روی خط راست صورت نمیگیرد. پیچیدگی آن مکانیزمی که این پیوند بایستی از خلال آن گذر کند به درجه ایست که مجالی برای عرض اندام پارامترهای بسیط عددی نمیدهد. اتفاقا علم مارکسیسم وظیفه خود را بررسی جوانب گوناگون این مکانیزم و مرتبط نمودن حلقه های جداگانه دخیل در این امر، قرار داده است. در این مورد مشخص نیاز به اثبات ندارد که جمعیتی کم با تراکم منظم و ویژه میتواند نقشی بمراتب بیشتر از جمعیتی که از نظر تعداد افزونتر ولی پراکنده و بی ارتباط، ایفا نماید. ظاهرا رفیق توکل این اصل را برای اثبات موجودیت تشکل سیاسی خرده بورژوازی در جامعه ایران بکار گرفته که در این سطح نیز نمیتواند مقبولیت یابد. اولاد در شرایط تعمیق یا فتگی کنونی مبارزات طبقاتی در سطح جهانی و نیز جامعه ما، در پایه ای ترین سطح تمامی احزاب و سازمانهای سیاسی موجود در دو قطب بندی بورژوازی و پرولتاریا جای میگیرند. برعکس پرولتاریا، خرده بورژوازی بعلمت پراکندگی و عدم پایداری وضعیت خویش فاقد پایه ای مادی برای تشکل پذیری میباشند. پرولتاریا حزبیت و کار مشترک و هدفمند با هم زنجیرانش را بر بستر مادیت این امر در حیات واقعی خود بدست می آورد. فعالیت شخصی او در تولید تنها زمانی مفید واقع میشود که در انسجام و هماهنگی با دیگر کارگران انجام شود. عادت به نظم فابریکی در زندگی مادی، او را برآ حتی مطیع انضباط حزبی می گرداند. تنها با تشکل یابی است که پرولتاریا احساس قدرت خواهد نمود. اما خرده بورژوازی برای مصون ماندن از گزند دیگران مدام بدور خویش حصار میکشد. او فقط بر حسب انگیزه شخصی است که در هر گونه فعالیتی شرکت میکند. پراکندگی و تزلزل شاخص زندگی اقتصادی خرده بورژوازی است. او زمانی به فعالیت اجتماعی و جامع تن خواهد داد که شاخکهای حسی منافع شخصیش به ارتعاش درآید و قدرت خود را در ترقی کامل شخصی می بیند. بنا بر این با وجود اینکه طبقه کارگر و خرده بورژوازی دو جمعیت کثیرالعهده در جامعه هستند اما از چنین تفاوت ماهوی در زمینه سازماندهی برخوردار هستند.

ثانیا خرده بورژوازی لزوما از طریق یک حزب خرده بورژوازی روتین منافع خود را پاسداری نمی کند. حزب یک ابزار سیاسی برای دستیابی به یک هدف مشخص برآمده از منافع مشترک میباشند. انگلس میگوید: "درجائیکه منافع مشترک وجود ندارد، هدف مشترک و بطریق اولی عمل مشترک وجود نخواهد داشت." خرده بورژوازی بعنوان یک کل فاقد منافع مشترک و همگانی است، دستکم این منافع در دو قطب اساسی ما هیتا متفاوت قرار میگیرد که امکان ادعای یک هدف مشترک برای آنها را غیر ممکن میگرداند. آنچه مانع از تشکل گیری یک هدف مبارزاتی در زندگی سیاسی خرده بورژوازی میگردد، عدم پایداری وی در حیات اقتصادی است. خرده بورژوازی کما به ذات خود مانعند پاندول ساعت میان بیم و امید همیشگی اش در نوسان است قادر نیست یک افق سیاسی واحد بر پایه منافع مشترک را ترسیم نماید.

میدهد اماکن هرگونه شبهه و تعبیر دیگر را منتفی می‌گرداند. هنگامی که هویت طبقاتی پرولتاریا مشروط به اهداف سوسیالیستی گردد لاجرم اکنون که انقلاب مرحله دمکراتیک را از سر میگذرانند نباید تعجیلی در امر تشکیل کمونیست نمود. این بمفهوم دیکته نمودن سیاست انفعالی برای پرولتاریا درقبال مبارزات دمکراتیک است و یا دآور همان مسئله قدیمی میباید شد که هویت پرولتری فقط با وظایف سوسیالیستی تداعی می‌گردد. این ادبیات امروز دیگر به گذشته پوپولیستی تعلق دارد. گذشته‌ای که پیوند با آن را باید با کار د تیز مارکسیسم قطع نمود. باید گفت که پرولتاریا استقلال سیاسی و طبقاتی حزب خود را فقط به اعتبار وظایف سوسیالیستی حفظ نمیکند بلکه اکنون نیز احتیاج مبرمی به پالایش صفوف خود و استقلال آن دارد. دفاع از استقلال طبقاتی پرولتاریا بی‌شک گامی لازم در جهت طرد تمایلات پوپولیستی میباید شد ولی برای تعیین تکلیف نهایی و یکسره کفای نخواهد بود. این خود گواهی برای این امر است که پوپولیسم در چارچوب نظری رفیق توکل نیمه جان به حیات خود ادامه میدهد. حزب کمو - نیست برای انجام وظایف و مبارزات فردا، صف خود را متمم - ایز نمی‌گرداند زیرا آنوقت مجبور خواهد بود پاسخ معضلات و مسائل امروز را به دیگران واگذارد. پوپولیسم زمانی از دستگاه فکری کمونیستها رخت برخواهد بست که استقلال طبقاتی پرولتاریا تا تثبیت هژمونی او در مبارزات دمکراتیک دنبال شود. مشکل رفیق توکل در درک موضوع متحدین پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک که در برنامه شورای عالی ارائه شده از همینجاست ناشی میشود. ایشان از این مسئله که نیروهای دمکرات و انقلابی تحت هژمونی پرولتاریا در پیکار دمکراتیک شرکت می‌کنند، متعجب میشود، چرا که بزم نویسنده این هژمونی معادل انقلاب سوسیالیستی میباید شد. درجایی سؤال میکنند که "... چگونه وظیفه برانداختن "سلطه سرمایه داری" بر عهده خرده - بورژوازی مدافع مالکیت خصوصی قرار گرفته است؟" و درجایی دیگر می‌نویسد: "بخش وسیع خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی در نخستین مرحله انقلاب در زمره نیروهای محرکه انقلاب ایران قرار دارد." این تحیر ایشان ناشی از فقدان مقوله هژمونی پرولتاریا در مبارزات دمکراتیک در تحلیل از ماهیت و مرحله انقلاب میباید شد. اینجا آلودگیهای پوپولیستی بیش از موارد دیگر متجلی میگردد چرا که نه تأیید استقلال پرولتاریا بلکه تأکید بر هژمونی او در انقلاب دمکراتیک است که ضربه نهایی را بر پوپولیسم وارد می‌آورد یعنی اتحاد پرولتاریا با بخشهایی از خرده بورژوازی زمانی در تحولات عمیق اجتماعی جایگاه مطلوب میباید که تحت هژمونی طبقه کارگر برقرار گردد. در واقع معیار فرارویی خرده بورژوازی از چارچوب سرمایه داری و تثبیت آن در صفوف متحدین پرولتاریا تنها برسمیت شناختن استقلال سیاسی طبقه کارگر از سوی خرده بورژوازی نیست بلکه گردن گذاری این قشر به هژمونی نیروی محرکه تاریخ در انقلاب دمکراتیک نیز هست. بنابراین این رفیق توکل تا مارکسیسم لنینیسم عاری از حشو و زوائد پوپولیستی یک گام فاصله دارد. از لابلای تمامی مواردی از مقاله ایشان که مورد نقد ما قرار گرفت پوپولیسم سرک میکشد. در این مورد مشخص برخورد لنینی به متحدین پرولتاریا مبتنی بر حفظ استقلال طبقاتی و کسب هژمونی او در مبارزات دمکراتیک و تأکید بر ضرورت بلسوک چپ انقلابی میباید شد.

نکاتی که بطور مختصر در ارتباط با بحث، متدولوژیک ایشان مورد بررسی قرار دادیم نشان دادند که اشکال رفیق توکل به درک مغشوش از متدولوژی مارکسیستی پیرامون تعیین جایگاه طبقاتی نیروهای سیاسی محدود نمیشود و موارد دیگر را نیز شامل میگردد. این اشکالات

در ارتباطی سیستماتیک با هم قرار دارند که ضرورت یک نقد همه - جانبه از نظرات ایشان را طلب میکند. اما در ادامه این بحث لازم است که پیرامون جایگاه گذشته و شیوه های نقد آن و همچنین چگونگی برخورد رفیق توکل در این زمینه اشاراتی داشته باشیم. ایشان در ابتدای مقاله خود با اشاره به سوابق دیرینه بحث حول خصالت طبقاتی حزب غیر پرولتری، درباره مصوبات کنگره اول سازمان میگوید: "بدیهی است که این ارزیابی کنگره اول در محدوده شرایط تاریخی مشخص اعتبار داشت و ...". این شیوه بیان حاوی هیچگونه نقدی به گذشته و بخصوص مصوبات کنگره اول نیست. این آشکار میکند که سنن گذشته تا چه حدی در رفیق توکل ریشه داشته و متحجر گردیده است. بدون تردید مصوبات کنگره اول و بویژه در این زمینه آلوده به انحرافات پوپولیستی و فراتر از آن بود که اکنون باید آنها را از صافی مارکسیسم گذرانند. نویسنده قصد دارد با مصالح گذشته ساختمان آینده را بنا کند. ایشان بیش از آن وفادار به گذشته هستند که آنرا مورد نقد جدی قرار دهد.

در این بحثی نیست که گذشته جنبش کمونیستی ایران باید مورد نقدی همه جانبه قرار گیرد، در عین حال نمیتوان دستاوردهای انکار نکردنی آنرا مسکوت گذاشت. جنبش ماطی سالیان اخیر در فاصله زمانی نسبتاً کوتاهی تقریباً همه مراحل گوناگون مبارزه انقلابی، از اعتصابات گسترده کارگری، نظاهرات عظیم توده‌ای، مبارزه مسلحانه مبارزه پارلمانی و جنگ پارتیزانی تا پیکار با پلیس سیاسی و شیوه‌های دیگر کار مخفی را پشت سر گذاشت و از این بابت سرشار از تجارب گرانبه‌ای است. ما حاصل این پیکارها اکنون بی‌اعتبار گشتن پوپولیسم در عرصه‌های جداگانه و مراحت بخشیدن به برنامه و اهداف طبقه کارگر در انقلاب میباید شد. این امر به "نقد گذشته" مفهوم خاصی در راستای روند پالودن صفوف پرولتاریا می‌بخشد. این نقد شامل نقد روشها و سنن مبارزاتی نیز میشود چرا که پوپولیسم بر بستر زمینه‌های مساعد جنبش همگانی ریشه‌های عمیقی در این عرصه‌ها دوانده است. از جمله شاخصهای گذشته جنبش ما بروز نشعبات و پراکندگی در صفوف نیروهای انقلابی است و این به مصاف طلبیدن پوپولیسم و فرقه‌گرایی را در همه اشکال نمایاننش الزامی میکند. "نقد گذشته" امروز فصل مشترک همه نیروهای سیاسی جدی‌ای است که خواهان گام نهادن عملی در جهت ایجاد حزب مستقل پرولتاریایی میباید شد. برای آن نیروهایی که دیرتر در این عرصه قدم نهاده‌اند، اهرم "نقد گذشته" آنان را در صف پیشروان دستیابی به این هدف تاریخی جای میدهد. اما اینجا یک نکته نباید از نظر دور داشته شود و آن اینکه سخن بر سر نوآوری و ابداعات تئوریک پیرامون چگونگی روند تشکیل حزب کمونیست نمیباید شد، باید هسته مرکزی مباحثات حول پی‌ریزی و جای‌گیری سنن مارکسیستی حزبیت در زندگی مبارزاتی طبقه کارگر متمرکز شود. برای بزرگشیدن پوپولیسم در حوزه نظری، تاریخ جنبش جهانی کمونیستی مشحون از تجارب عملی است. اکنون هم برای ترسیم خطوط کلی مسائل مورد مشاجره باید آموزشهای پایه‌ای آموزگاران کبیر سوسیالیسم علمی را مبنی قرار داد. موارد جدید و بحث‌نشدنی که امروز در جنبش ما باید پاسخ علمی و قطعی خود را دریافت دارند، در جنبش جهانی کمونیستی سالها از عمر آن میگذرد. در مورد رفیق توکل دیدیم که سلاح ما برای مقابله با اشاعه خطای ایشان در موارد گوناگون چیزی جز اصول مارکسیستی نبود. در گذشته طبقه کارگر ایران در میدان جذب نیروهای قرار گرفته بود که با تعالیم مارکسیستی در زمینه حزب طبقه و جایگاه و رابطه آن دو با هم بیگانه بودند. ما به ازای عملی این عقب ماندگی فکری تثبیت سنن متحجر ایست که دنباله آن تا مقطع

اشتراک نظر رسید.

اما در طیف "اقلیت" مشکل اینجاست که همه و یا تقریباً همه گروه - بندیهای آن مدعی اعتقاد به یک برنامه واحد و خط مشی تقریباً واحد (فارغ از اختلافات جزئی) بوده هستند. و نه تنها در شرایط کنونی بلکه در قبل از انشعابات، در حین انشعابات و جدائی‌ها هم مدعی بوده و هستند که وحدت نظر لازم در این موارد وجود داشته است. این ادعا در اسناد و مدارک رسمی، کلیه نوشته‌ها و گفتارهای آنها هم مبین واقعیت است. کما اینکه هر گروه بندی به محض جدائی در تلاش آن بوده است تا خود را معتقد ترو پیاپی‌تر از دیگری به این مبانی وحدت نشان دهد و خود را نماینده این خط و مشی و دیگری را مرتد و عناصرونفونایدولوژی بورژوا شوخرده بورژوازی محسوب میکرد. (در این زمینه به ادبیات و سبک کار و مواضع این گروه بندیها مراجعه کنید).

پس تا اینجا به استناد اسناد و مدارک معلوم میشود که ظاهراً نه تنها انشعاق و انشعاب بر سر اختلافات در مبانی اساسی وحدت نبوده بلکه هم اکنون نیز از این بابت مانعی بر سر راه وحدت اصولی وجود ندارد. در مورد سبک کار و مناسبات حزبی و غیره هم حرفی نمیتوان زد، اگر از ادعاها و حرفهای روی کاغذ بگذریم هر فعال اقلیت بخوبی میدانند که تمام این گروه بندیها کم و بیش نه تنها حامل این انحرافات بوده اند بلکه در جریان چندین سال فعالیت عملی مستقل نیز بخوبی نشان داده اند که چقدر در درک از مناسبات و زندگی سالم حزبی و سبک کار کمونیستی در عمل با هم وحدت نظر داشته اند و تا چه حدی در نقد عملی و واقعی انحرافات مشترک سستی، محافظه کاری و ناتوانی از خود نشان داده اند و تا چه حد در برپائی یک مناسبات سالم و حداقل سالم حزبی در درون تشکیلات خود کوشش کرده اند. و از این بابت نسبت به گذشته اقلیت چقدر به قهقرا رفته اند. (۱) پس در شرایطی که جنبش کمونیستی از پراکندگی و فقدان رابطه ارگانیک با طبقه کارگر و توده هارنج میبرد، در شرایطی که نشئت و پراکندگی و تیره گی اصل سازمان ما را طی این سالها تشکیل میداده است و در شرایطی که فعالین اقلیت در داخل و خارج خواستار مبارزه متحد خود هستند و عملاً نیز متحداً به مبارزه خود ادامه میدهند و بیش از هر زمان دیگری به ریشه یابی انحرافات، علل انشعابات و خطاها و اشتباهات و مقدمه جانیه و مارکسیست لنینیستی آن پافشاری میکنند و به ضرورت وحدت و انسجام سازمان تا کید میورزنده از ظرفی تمام مباحث مربوط به انحرافات و اشتباهات گذشته برنامه اساسنامه مسائل تاکتیکی، چهار بهمن و غیره به بحث علنی گذاشته شده است، پس اشکال این گروه بندیها که رهبران آنها بخشی از رهبران

کنونی هم برجایی مانده است. اما امروز طبقه کارگر به آن بلوغ سیاسی و نوین دست یافته است که موجبات مادی بنیان نهادن سنن انقلابی متناظر با اهداف مشخص خود را فراهم آورد. در واقع تلاش ما باید در این راستا متمرکز گردد و هر گام عملی ما در عرصه های گوناگون مبارزاتی با یستی از این جهت نوین ما به بگیرد. باید نشان ها و افتخارات گذشته را با این معیار تازه سنجید و فرقه گرایی را به دور انداخت. ما نشان دادیم که رفیق توکل هنوز در مواردی به این سنن گذشته وفا دار مانده است. متدولوژی بکار گرفته توسط ایشان که قرار بود نیروهای برنامه حزب کمونیست را بر اساس شعائر نوین متمایز گرداند و در عین حال با اصطلاح خطای متدولوژیک را بیچ در جنبش را به باد انتقاد بگیرد، سرانجام به دور خود چرخید و بجز شمار اندکی از نیروهای مارکسیستی آنها هم در طیف نیروهای اقلیت که باید محور آنها هم خودش باشد، همه جریانات دیگر را حذف نمود. جنبش کمونیستی به دلان خلوتی بدون کشا کشا و مشاجرات سخت و عمیق تنزل یافت. در این روش تحلیل بیشتر بقایای گذشته مشهود و برجسته میباشند تا جوانه های آینده. با این شیوه رفیق توکل میباید هنوز مدت درازی در دشت بیگران مباحثات در انتظار سپیده دم وحدت باشیم. گامهای عملی برای تشکیل حزب را با یستی از متدولوژی مارکسیستی مستخرج نمود. آمل طبقه کارگر در سیستم نظری ایشان به سراب تبدیل میشود. حزب را باید با انتقاد جدی از این شیوه برخورد ایجاد نمود. ستاد رزمنده رهبری پرولتاریا را باید با متریال طبقه بنیان نهاد، حزبی که در تلاطمات اجتماعی عمیق آتی با حضور خود صفات درخشان آن را رقم بزند. با یستی در جهت چنان حزبی گام برداشت که استخوان بندی آن بتواند در محیط زیست و کار و حوزه های کارگری گوشه است و خون بخورد بگیرد.

محمد فردا د

این نوشته در اسفند ماه ۶۸ به کمیسیون وحدت رسید.

#### ۴ بهمن "رعندی در آسمان بی ابر" نبود

و اما، بجز تا خیراتی که در ادامه پیروسی این مباحثات بوجود آمده و حقا قابل سرزنش است و میتوان گفت قطعاً و حتماً بدون ارتباط با چشم انداز زلنیت در این باره نمیشد، سئوالی که به حق و مکرراً مطرح شده عبارت از این بوده است که آیا این وحدت، اصولی و در شرایط کنونی ما زون است؟ (البته ما در این باره با نظرات نهیلیستی و انحلال طلبانه نیز سروکار داریم که مورد بحث ما نیست.) اما جواب ما به این سئوال چیست؟ آیا وحدت اقلیت که در عین حال خود قدمی است در راستای وحدت جنبش کمونیستی درست است؟ آری درست است، فقط انحلال طلبان، فرقه گراها و آنها نیکه منافع فردی و گروهی را به منافع سازمان و جنبش ارجح می شمارند به آن پاسخ منفی خواهند داد - البته انحلال طلبان نیز در حرف و بطور کلی وحدت را می پذیرند. اما مسئله اینجاست که آیا هر نوع وحدتی و به هر قیمتی هم ما زون است؟ و ما میگوئیم نه، این زانه تنها تجربه جنبش بین المللی کمونیستی، بلکه تجربه جنبش کمونیستی - کارگری در کشور خودمان و بویژه تجربه ۲۰ ساله سازمان ما به آشکارترین وجهی نادرستی و زیانبار بودن وحدتهای غیر اصولی و سازشکارانه را به اثبات رسانیده است. این گفته دیگر نصبالعین هر فعال جنبش است که قبل از وحدت با یسب اختلافات صراحتاً دو حد اقل در مبانی اساسی برنامه ای و خط و مشی سیاسی به

(۱) قابل ذکر است که در این میان شورا یعالی که بعداً ز بهمن فعالتر از سایر گروه بندیهای اقلیت بود با توجه به تجربه دوساله خود بسیی زودتر از سایرین تبلور عملی و ماندگاری این انحرافات را لمس نمود و در کنگره خود بحث و ساسی و ریشه یابی با این سبک کار مرز بندی نمود به تجزیه و تحلیل و ریشه یابی و ارائه راه حل پرداخت و با اکثریت آراء تحت عنوان گزارش شورا یعالی به تصویب رسید این نقد واقعی قدم بسیی مهم و با ارزشی بود که جوانه های امید به نقدا ساسی انحرافات گذشته را گشودا ما تا کنون انتشار بیرونی نیافته و سند درونی تلقی شده است متاسفانه تشکیلات ما بعداً ز کنگره نتوانست این قدم مثبت را در تمامی عرصه ها گسترش و تعمیق داده و آنرا متحقق سازد بلکه بنا به دلایلی در همان مناسبات بسیی ر عقب مانده و ما قبل حزبی در جازده و بعضی جهت گیری برای اصلاح سبک کار و مناسبات درونی و بجای تداوم انتقاد از اشتباهات و انحرافات خود کماکان در همان انحرافات و عقب ماندگی خود در جازده.

بعد از ۶۱ عملکرده و مآل این نقد کمونیستی نوسازی و وحدت اصولی طیف اقلیت را علیرغم هر جریان و عناصراصلاح ناپذیر و مخالف ایمن نوسازی که وجود داشته باشد، تا مین خواهد کرد، تهدید میکند.

در اینجا به دومین مسئله برمی خوریم، آن جوهر حقیقت عبارت از چیست؟ آن جوهر حقیقت عبارت است از محافظه کاری در برخورد به انحرافات گذشته امتناع از روشن شدن حقایق، اشتباهات و خطاها، تمایل به سازشهای غیر اصولی و حفظ ابهامات و عدم تمایل به روشن کردن حدود صریحا مشخص، ایدئولوژیک... در یک کلام وجود سیاست جانی. انحرافات خرده بورژوازی حاکم بر یک دوره از حیات سازمان که باعثو بانی بحرانهای مداوم آن بوده هم اکنون نیروی محافظه کار این روند را تشکیل میدهد. هنوز هم مانع بزرگی در تجزیه و تحلیل انحرافات با زسازی تشکیلات و مانع پروسه اصولی تا مین وحدت، در کلیه ایمن گروه بندیها و در تک تک آنها عمل میکند اگر ساخت و بافت ایمن گروه بندیها و حضور دست اندکاران این گذشته را عمدتا در رهبری آنها مدنظر قرار دهیم این حقیقت بیش از پیش آشکار میشود.

اگر اپورتونیزم رفرمیسم و پوپولیزم همزاد آن بمثابه یک گرایش ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی اپورتونیستی در جنبش کمونیستی ایران تاثیرات ویران کننده خود را بر سازمان ما نیز برجای نهادن را به انواع انحرافات آلوده نمود و اگر انحرافات موجد بحرانها هنوز سخت جانی نشان میدهند ما حق نداریم و نمیتوانیم (کسی هم از ما نمی پذیرد) که این دمل های چرکین را قبل از شنا سازی و معالجه تحت عنوان وحدت و اردیپیکره بیمار در حال شفا ی جنبش کمونیستی بکنیم. این امر نه تنها مقدم بر هر چیز اعتراف به خطاها و انتقاد و نقد از خود کمونیستی در تمام عرصه ها را طلب میکند بلکه یک برخورد انتقادی عمیق و درگرون کننده ای را هم نسبت به تمام سیمای سیاسی ایدئولوژیک و سازمانی را در تمام جوانب منفی و مثبت فعالیت گذشته مان طلب میکند. حتی در این رابطه وظیفه کمونیستی ما حکم میکند که مرزهای سازمان را در نور دیده و در فضای جنبش کمونیستی کارگری قسدم گذاریم به همین ساق هم تجربه دست آورده ای مثبت ما و همچنین جنبه های منفی و انحرافی و خطاها و اشتباهات نکات منفی گذشته در بطن و متن جنبش کمونیستی کارگری که خود را متعلق بدان میدانیم روشن شده و به نتیجه میرسد. این البته با منافع فردی و فرقه ای سازگار نیست.

برای کسانی که بخاطر ملاحظات شخصی از برخورد انتقادی به گذشته میگریزند، منافع فردی را نسبت به منافع جنبش ارجح می شمارند - انتظاری نمیتوان داشت آنها منافع خود را در نهیلیسم و پراکندگی موجود جستجو میکنند.

معهدا نیروی اجتماعی اقلیت، کارها، اعضا و کلیه فعالیتها - هوا داران و علاقه مندان آن - صرف نظرا ز اینکه در حال حاضر با بخشهای متشکل آن همکاری میکنند یا نه و در داخل هستند یا خارج از کشور، تنها از این طریق است که وحدت و انسجام اصولی خود را با زیافته و با گسترش فعالیت عملی در جنبش کارگری و توده ای و با کارگیری تجربیات تئوریک و عملی و آموزشهای مثبت و غنی سالها مبارزه و بسا دست یابی به تئوری و تاکتیک حقیقتا پرولتاریائی و ابزارهای سیقل یافته تری از روش و سبک کارخواهندتوانست سهم خود را در پاره ریزی یک جریان کمونیستی کارگری و مآلا تشکیل حزبی که طبقه کارگر را تساهداف نهائی آن رهبری نماید، ادا کنند. و گرنه داستان، داستان آن بیخ فروش نیشابوری خواهد بود که هر روز تنگ یخی را در جوال می انداخت و آنرا بر پشت نهاده در سر کوچ و با زار میچرخاندا تا کسی آنرا نمی خرید و بیخ ذره ذره آب شده و از ته جوال میچکید تا شب هنگام با تن خسته لباس خیس و جیب تهی بازمیگشت.

و کارهای دیروز اقلیت را تشکیل میدهند، در کجاست؟ و موانع چیست؟ جریاناتی که با صدای بلند از ضرورت فائق آمدن بر تشمت و پیرا - کندی و تا مین وحدت جنبش کمونیستی و تشکیل حزب طبقه کارگر دم میزنند، نمیتوانند این سؤال را بی پاسخ بگذارند که چرا ابتدا خود که به مبانی و چهارچوبهای اصلی یک برنامه اساسنامه و خط مشی سیاسی مشترک اعتقاد دارند (صد البته اگر ادعای خود صادق باشند) و سابقا در یک تشکیلات فعالیت میکردند پای وحدت نمیروند؟ از نیرو هائیکه در چهارچوب یک برنامه و خط مشی سیاسی مشترک اما جدا از هم فعالیت میکنند و حاضر نیستند پای وحدت با همدیگر بروند، میتوان قبول کرد که ادعای آنها مبنی بر نفی، سکتاریسم، گروه گرایی و انفرادی - منشی و لزوم وحدت جنبش کمونیستی واقعی باشد؟ آیا میتوان باور کرد در اینجا گفتار را کردار منطبق است؟ ممکن است درکهای متفاوت از برنامه و سبک کار و غیره مطرح شود، اما این دیگر باورکردنی نیست، کسانیکه عمری را در کار سیاسی گذرانده و داعیه رهبری دارند از یک برنامه مشترک به آنچنان درکها و برداشتهای متفاوتی برسند که اساسا فعالیت مشترک و وحدت تشکیلاتی را ناممکن گردانند و انگهی کسانیکه قادر به حل مسائل خود نیستند و پای انتقاد از عملکرد خود نمیروند و به انحرافات و خطاهای خود بر خورد نمیکنند، چگونه میتوانند ادعیه وحدت بخشیدن به جنبش کمونیستی را داشته باشند؟ در اینجا بلافاصله ویژه گی این جریانات که در غیاب نیروی اجتماعی و توده تشکیلاتی اقلیت و بر فراز سر آن و بمثابه بخشی از آن، عمدتا در خارج از کشور (کردستان عراق نیز خارج از کشور است) به ناشنوده ترین شکلی دچار انشقاق شده و گروههای مجزائی را تشکیل میدهند مطرح میباشد. یعنی اشتباهات، خطاها و انحرافات و وقایع و فجایعی نظیر چهار ربه من ماه ۶۴ را آفریده است، اعمالی که هیچگونه سختی با روش و سبک کار یک جریان انقلابی نداشته و در نهایت به پراکندگی، سردرگمی و انشاقات بی بدیلی در میان این بخش از نیروی اقلیت منجر شده است.

آیا بدون تجزیه و تحلیل و ریشه یابی این انحرافات و روشن کردن حقایق امور و انتقاد از خود صادقانه و جدی و بدون بر طرف کردن ایمن موانع از طریق پاسخ روشن و صریح و بدون ابهام به این مسائل، اقلیت میتواند وحدت خود را با یابد و یافرا ترازان قادر است از فرازان پریده و مثلا وحدت دیگری را سازمان دهد؟ صد بار نه! و با توجه به انبوه تجربه و رشد سطح آگاهی جنبش نه تنها یک چنین وحدتی توأم با بدترین ابهامات ممکن نیست و بدتر به تشمت و پراکندگی دامن میزند بلکه بدون حل قطعی این معضلات و برخورد دیا لکتیکی با گذشته روشن کردن حقایق امور و پالایش خود از انحرافات گذشته حتی ادا مه کاری و انسجام صوری جریانات موجود نیز مدت زمان اندکی طول نخواهد کشید سرنوشتی جز مانند بپاسیفیسم، محفلیسم و جز تجزیه نهائی و از - هم پاشی محتوم نتیجه دیگری در بر نخواهد داشت.

پس اکنون که این ویژگی طیف اقلیت را در یافتیم و موانع اصلی را شناختیم، این حال و هوا را پیرامون وحدت جنبش کمونیستی، تشکیل حزب و حزبیت در عین حال عدم تمایل عملی به روشن شدن حقایق و زوایای اختلافات و بر طرف کردن موانع، از برای چیست؟ در اینجا جوهر حقیقتی نهفته است و هر فعال اقلیت و هر کمونیست و انقلابی مستولی که خود را به آرمان طبقه کارگر به سوسیالیسم و کمونیسم متعهد میدانند و به انسجام اقلیت بمثابه یکی از سازمانهای مارکسیست - لنینیستی و به وحدت جنبش کمونیستی می اندیشد، بدون درک جوهر واقعی این حقیقت خطر دنباله روی و عدم درک ضرورت بازبینی و یازنگری انحرافات در تمام عرصه های سیاسی ایدئولوژیک، تشکیلاتی و روشن کردن حقایق مربوط به ۴ بهمن و وقایعی نظیر آن که از سالهای

"بردوش یکی جوال یخ میگردید... یخ آبشدا زکون جوالش بچکید... واگردید"

لذا نباید گذاشت تا در جریان این پروسه سخت جانی انحراف در گروه‌بندی‌های فعلی "قلیت" - که جریان‌ها نسبتاً متشکلی در خارج از کشور را تشکیل میدهند - و سالهاست از شرایط عینی مبارزه طبقاتی در جامعه و جنبش توده‌ای و کارگری بلحاظ حد ضروری آن جدا مانده و این شرایط زمینه‌های بمراتب بیشتر وید ترا گذشته را در رشد انحرافات خرده بورژوازی فراهم نموده است. سه سدوما نعی در روند اصولی پروسه وحدت مبدل شود و مروحدت و انسجام نیروهای وسیع سازمان را - بعد از سالها پراکندگی میتوانند متشکل شده قدمی را در جهت وحدت جنبش کمونیستی و شکوفائی و رزمندگی سازمان بردارند، تا به تمایلات انفرادی منشانه خود ساخته و با موانع جدی مواجه نمایند.

باید از منصب کردن نیروی اجتماعی یک جریان سیاسی که فعالین آن بهترین نمونه‌های صداقتا، انقلابی، از خودگذشتگی و پایداری در راه طبقه کارگر، دمکراسی، سوسیالیسم و کمونیسم را از خود نشان داده اند در میان طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش مردم از اعتبار برخوردارند، را به این فرد و آن فرد و یا فلان و بهمان نظریه پرداز (که بحق و یا ناجق دارای فلان سابقه و بهمان تفکر و روش و منش است و اینکه گویا "فلان کس اصلاح نمیشود"، "تا بهمان کس هست امید به نقد و اصلاح و انسجام نخواهد بود" و... بدینوسیله به توجیه بی مسئولیتی خود پرداخته میشود) باید پایان داد.

ما یا از طرح وحدت، آشتی و وحدت این شخص و آن شخص را مدنظر داشته و داریم و اکنون که بتوافق نمرسیم و با این توجیه که گویا اشخاصی اصلاح نشده اند پروسه مباحثات و نقدها و انحرافات را بی محتوا میسازیم و مروحدت را منتفی میدانیم که این یک دیدگاه ایتنا انحرافی و غیرا انقلابی است و با اینکه از طرح وحدت حقیقتاً نقدها و انحرافات و اشکالات و خطاهای گذشته وحدت و انسجام هزاران نیروی سازمان را مدنظر داریم و در این پروسه اشکالات و انحرافات و خطاهای هم‌دریک بحث دمکراتیک آزاد و علنی مشخص تر خواهد شد و اگر اشخاصی در گذشته دچار انحراف بوده و مرتکب خطا و اشتباه شده اند نیز نخواهند به انتقاد از خود پرداخته و جهت تصحیح خطاها و انحرافات یا کل سازمان همراه گردند تنها در نظر عموم افشا میشوند بلکه بشکل دمکراتیک در کنگره نمایندگان نیز پاشخوی اعمال خود خواهند بود.

پس نه انگاریم که وحدت بین فلان کس و بهمان کس و یا فلان گروه و بهمان گروه - حال با هر برداشتی - مطرح است یا بدین چنین دیدی مرزبندی داشت و این حقیقت را در نظر گرفت که در برابر هزاران نیروی پراکنده و یا گروه‌های مجزا که با وجود وحدتشان تا مین شده و سازمان یابند، ما (گروه‌بندی‌های فعلی) تنها بخش اندکی از سازمان را تشکیل میدهم و بدلیل شرایط ویژه نیروهای بالنسبه متشکل آن نیز هستیم، یک چنین بینشی توجه نمیکند یا اینکه خود آگاهانه و یا نا آگاهانه آب به آسیاب آن تفکرات انحرافی میریزد که بظاهرم مدعی مرزبندی و مبارزه با آنهاست. نیروی فعالین و توده تشکیلات را به حساب نمی‌آورد، از پروسه وحدت نه انسجام و بازاری تشکیلات و وحدت طرازی لای آن، بلکه آشتی کنان این و آن را میفهمد و یا این گروه و آن گروه که در گذشته مقابل هم قرار گرفتند.

این دید عملاً به گرایشات انفرادی منشانه و انحرافات خرده بورژوازی همانهایی که مدعی مرزبندی با آنهاست و خواستار نقد و اصلاح آنان مییاشد، بیش از پیش دامن میزند، از طرفی از اصلاح نا پذیر و افرادی صحت میکنند از سوی دیگر انتظار دارند که خود بخود قضا یا اصلاح گردند. حقیقت این است که برخوردهای انفرادی منشانه و چشم امید بستن به

این و آن و این گروه و آن محفل و فراموش کردن مسئولیت و وظایف خویش و عدم تکاوت و توجه به توده‌های تشکیلات یا اندازه کافی لطمات خود را ببار آورده است. گذشته از مسئولیت سنگینی که بردوش نیروهای متشکل طیف اقلیت قرار دارند و دیگران نیروی توده‌ای بمراتب وسیعتری از آنان که سالها رنج این راه را کشیده اند و امروز حقیقتاً اعتقاد به نقد دیا لکتیکی گذشته، انتقاد و انتقاد از خود و به تصحیح اشتباهات و به ضرورت وحدت و انسجام نیروی سازمان رسیده اند، و در عمل شوند، تنها امکان دخالت گروه‌های هر چه بیشتر و توده‌های هر چه وسیعتری از فعالین و اتحادیه‌ها امکان از علنیت کاملاً برخوردار کردن مباحث است که هر گونه گرایش انحرافی و سخت جان را، در هر کدام از این گروه‌بندیها و در هر کس که به هر شکلی برجای مانده باشد به نقد کشیده و امکان تصحیح آنرا فراهم خواهد نمود و هر گونه مانعی را از سر راه انسجام و وحدت رزمنده سازمان که ضرورت بی چون و چرای این برهه از تاریخ جنبش کمونیستی کارگری میهنمان میباشد کنار خواهد زد.

اگر مباحث بیش از پیش از علنیت لازم برخوردار گردند و توده‌های هر چه بیشتری از فعالین سازمان در آن مشارکت و دخالت انقلابی، انتقادی و سازنده و هدفمندی داشته باشند با هم ممکن است کسانی یافت شوند که به رای و اراده جمع گردن گذاشته از برخورد به خطاهای خود و از نقد و اصلاح آنها استنکاف ورزند. برای این گرایشات بسیار مطلوب خواهد بود که برای جلوگیری از روند بین روشنگری تحت بهانه - های بظاهرم مردم پسندی یا ایجاد موانع مختلف و حتی نفی اساس وحدت، بطور کلی هر گونه گشایش دمکراتیک بحث‌ها و جدیت در برخورد انتقادی به گذشته را عقیم گذاشته و یا دیگر سازمان‌ها را در فرقه خود با اصطلاح به مبارزه ایدئولوژیک آنچنانی (که گویا تا کنون کافی نبوده) دست یازند و بسیار مطلوب خواهد بود تا بشکل سابق فرقه‌ها بجان هم بیافتند. این آنرا محکوم کند و آن یکی دیگری را اصلاح نا پذیر بنامد... بدون اینکه گوشه‌ای از مسائل گذشته روشن شده باشد یا به معضلی از معضلات جنبش پاسخ داده شده شود یا با سرپوش گذاشتن برای مسائل وحدت در پالو پشت درهای بسته را سازمان دهند، که این هر دو، دوروی یک سکه را تشکیل میدهند، امری که با هشیا زی و دقت باید از میان جمله پردازیها و ادعاهای تشخیص داده و با آن به مبارزه پرداخت و فعالانه به شرکت در پروسه مباحثات در سطح بسیار وسیع تری همست گماشت.

تو که اختر خویش را میکنی بد مدار از فلک چشم نیک اختری را خواستار نقد و اصلاحی انحرافات گذشته روشن نمودن خطاهای اشتباهکاریها، ترسیم چشم انداز آینده و تا مین وحدت و انسجام طراز بالای سازمان شدن، با کنار نشینی مغایرت آشکار دارد. باید فعالانه و مسئولانه و بدون زحمت بگریهای خرده بورژوازی به نقد دیا لکتیکی انحرافات و اشکالات پرداخت و با هدف وحدت و انسجام رزمنده کل نیروی سازمان در مباحثات و راهجوییها شرکت نمود.

آیا چهار بهمن رعدی در آسمان بی ابر بود؟ در بررسی اشکالات، انحرافات و بحرانهای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و بحران منجر به چهار بهمن و نظایر آن که طی سالهای ۶۱ الی ۶۵ در محیط و شرایط ویژه و در درون بخشی از این نیروی توده‌هاست، یک موضوع بسیار مهم را باید مدنظر قرار داد، آن موضوع عبارت است از قائل شدن مرز بین بحرانها و انحرافات و خطاهای اشکالات و اشتباهات اقلیت تا مقطع کنگره اول (ضربت سال ۶۰ بویژه در داخل کشور) و انحرافات و اشکالات، بحرانها و خطاهای منجر به چهار بهمن و اشتقاقات بعدی بخشی از آن در خارج کشور تا کید به رابطه دیا لکتیکی این دو، بدون ترسیم این مرزبندی هم درک علل ناتوانی

جریان سیاسی، اجتماعی و وسیع و توده‌ای و مورد احترام و اعتماد مردم تبدیل کرد، همانا اعتقاد به م - ل عشق پرشور به سوسیالیسم و کمونیسم و مبارزه صادقانه و ناپای‌ی جان در این راه و انتقاد و انتقاد از خود جسورانه از نواقص کاروانحرافات و اشتباهات خود بوده است و این امر با آنچه که اپورتونیسیم اکثریت طی سالها نمایندگی کردیم همسوزات درونی و هم‌نتایج بیرونی آن را مشاهده کرده و لمس نموده ایم و با آنچه که بخشی از تشکیلات سازمان ورهبری آن بویژه در کردستان نمایندگی کرده و پیش بردن تاج و بیرونی و بیرونی آنرا هم ملاحظه کرده و می‌کنیم فرق داشت و نمیتوان به یکسان مورد قضاوت قرار داد. دویا برای گریز از حقایق روشن و بعوض اعتراف به انحرافات و اشتباهات و خطاها، به کلی گوئی پرداخت و گناه خود را به گردن دیگران انداخت. در کنار انحرافات بینشی، سیاسی و سازمانی در گذشته که به حق باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد، اما در همین حدهم سازمان در برخورد به خطاها و اشتباهات خود در تلاش برای حل دمکراتیک و اصولی اختلافات و ایجاد شرایط مبارزه سالم نظری علی‌رغم ضعف و انحرافات و مقامات و تجربیات مثبت و دستاوردهای گرانقدری نیز داشته است، میشود گفت بجز مقطعی، هیچگاه در مقابل خطاهای خود ورهبری خویش سکوت نکرده. مبارزه ایدئولوژیک درونی و علنی، کار تئوریک و انتقاد و انتقاد از خود شجاعانه‌ای که طی سالهای اولیه بنیانگذاری سازمان با وجود محدودیت دید و انحرافات بینشی و حاکمیت سرکوب و خفقان پلیسی و نیز تجربه توان و سطح تکامل جنبش تداوم یافت، حتی در درون زندانها نیز تعطیل نگردید و تا جایکی ترکیب، ساختار و توان تئوریک اجازه میداد، بجای ایجاد فراسیون، دسته بندی بوروکراتیسیم رواج محفلیم و غیره (که بنا به خاصیت جریانات سیاسی که رابطه محکمی با توده‌ها ندارند نمیتوان ادعا کرد که قطعاً چنین انحرافات وجود داشت) اما تلاش میشد تا مجاری دیا لوگ های رفیقانه وجود داشته باشد و نقطه نظرات منتشر گردند، مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش گسترش یابد، نقطه نظراتی که نه صوری و نه هدف‌نوشتن، گفتن، اما عمل نکردن و یا تئوریزه کردن وضع موجود، بلکه آنچه که گفت می‌شد با اعتقاد عملی توأم بود. اسناد، مدارک و شواهد این دوره واقعیت این دستاوردها و نقاط مثبت و نیز منفی آنرا نشان میدهند. در دوره تسلط اختاپوس سوار اپورتونیسیم راست که در آن دوره، محفلیم، بانند با زی، بوروکراتیسیم و اعمال غیر اصولی ترین شیوه‌ها و روشها اصل بود و میزان توانائی و داناتی در شارلانا نیسم سیاسی معیار... باز هم تشکیلات سازمانی و نیروهای کمونیست و انقلابی آن سکوت را جایز نشمرند، در مقابل آن ایستاد و به نقد و مبارزه با آن همت گماشتند.

در دوره بعد از انشعاب اکثریت، اما اقلیت که گذشته از انحرافات معین آن، بویژه بخاطر عملکرد بخشی از آن در اوضاع و احوال خاصی، بیش از همه مورد حمله و انتقاد و ناحق دوست و دشمن قرار گرفته، تا کنکره اول و مدتی پس از آن، در کنار موارد منفی نقاط مثبت آن بسیار برجسته بود و دستاوردهای کمی نداشت، اکنون گذشت زمان و آشکارتر شدن روابط و مناسبات درونی و فعالیت بیرونی و بطور کلی نظرات و عملکردها در سایر جریانات ثابت کرده و به عینه هم میبینیم که هنوز متاسفانه دیگر جریانات سیاسی مدعی ما رگسیسم - لنینیسم - چه راست و چه چپ آنها در کلاس اول آن تجربیات درجا میزنند. و از تجربیاتی که نیروی اقلیت در دوره مورد نکرا ز سر گذرانیده درس لازم گرفته نشده در عین حال پایه اجتماع و توده تشکیلاتی اقلیت را هم باید در مدنظر قرار دهیم که انعکاسات عملی انحرافات آن که بصورت شکست و پیاپی روزی در عرصه‌های مختلف فعالیت بلافاصله خود را نشان میداد و عیناً توسط پائین در برابر منعکس میشد و آنرا با فشار اجتماع میساخت

و یا تعلق عامدانه این نیروها در ریشه‌یابی واقعی این بحرانها و هم موانع، سد راه پیرویه وحدت اصولی و نیز پیش از پیش چارنی ضرورت دخالت فعال توده‌های سازمانی را در سطح وسیع و با احساس مسئولیت بیشتری ناممکن یا بسیار مشکل خواهد ساخت.

بدیهی است که این امر نباید سوزنی در تجزیه و تحلیل بحران ریشه‌ای سازمان و رابطه دیا لکتیکی آن با سایر جنبه‌های انحرافات را کم رنگ و کم بها کند. معیناً هر آدم منصفی هم که بخواد تجزیه و تحلیل درست و واقع بینانه و علمی از وقایع این دوره بویژه ۴ بهمن ماه بعمل آورد، بنا گزیر این حدفاصل را در خواهد یافت و الزاماً آنرا در پیرویه حرکت عمومی سازمان، از اشکالات و انحرافات و نقاط ضعف و قوت و نیز سنت‌های انقلابی و مبارزاتی آن تفکیک خواهد نمود. تا داستان آن مسگری که بجرم دزدی آهن‌گری در شوستر گردن زده شد، تکرار نگردد. این راست است که سازمان با بقایای انحرافات اپورتونستی - فرمیسیتی و پوپولیسم همزاد آنرا در تمام دوره فعالیت وسیع خود بر کرده خویش حمل میکرد، این درست است که ما در مبارزه ایدئو - لوژیک و گسست قطعی از اپورتونیسیم سستی بخرج دادیم، دچار سکتاریسم شدیم و آنرا در سطح وسیع و توده‌ای گسترش دادیم و به پراگماتیسم در غلطیدیم و در مقابل دنباله روح و حادث گشتیم... تحت تاثیر انحرافات مختلفی بجای تعمیق خط پرولتری از آن منحرف شدیم... اما با وجود این ضعف و انحرافات، با توجه به سطح کیفی جنبش کمونیستی، سازمان نکات مثبت فراوانی هم داشت که آنرا از خطوط اپورتونستی راست و "چپ" متمایز میکرد. انکار حقیقت، تحریف تاریخ است که مبارزات و سنت‌های انقلابی و دست‌آوردهای مثبت اقلیت را با تحریفاتی نظیر آنچه که در خارج از کشور انجام گرفت آلوده ساخت، و به غیر منصفانه ترین شکلی به کل این سازمان و به آن رزمندگان خط مقدم جبهه و کمونیستهای پاک باخته‌ای که چه در مبارزه بیرونی و چه در روابط و مناسبات درونی سنت‌های درخشانی از خود به یادگار گذاشتند و خون خود را و شیفه پیروزی اهداف و آرمان کارگران و زحمتکشان نهادند، تعمیم داد.

گذشته از این واقعیت انکارناپذیر که اقلیت سنت و ارخط و موشی انقلابی و پرچم‌دار مبارزه علیه اپورتونیسیم - فرمیسیم در سازمان ما، بویژه تا زمانیکه فعالین کمونیست و کارگران پیشرو استخوانبندی اصلی فعالیت عملی آنرا تشکیل میدادند نمیتوان گفت که جزوا ولین سازمان‌های مارکسیست - لنینیست سراسری بود که تلاش کرد با تکامل جنبش کارگری و توده‌ای در بعد از قیام انقلاب حاصل کند و خود را از انحرافات اپورتونستی رها سازد، بلکه از جمله اولین سازمانها - ثی بود که در آن برنامه حزبی - (اعلام مبارزه ایدئولوژیک علنی - تحول تدوین برنامه و استراتژی و تاکتیکها در سال ۵۹) اشکال سازمانی - (هسته‌های سرخ، کمیته‌های ایالتی و ولایتی سازمانهای حزبی و...) روش و سبک کار و سنت‌های حزبی - (مسائل و مباحث مربوط به سازمانترالیسم دمکراتیک، انتخابی بودن از طریق هسته‌ها حوزه‌ها - کمیته‌ها و کنگره...) امری که توسط پایگاه هر روز گسترش یافته و بنسبده اجتماعی آن در بین کارگران و توده‌های مردم پشتوانه عملی بیشتری برای جا افتادن پیدا میکرد، شروع به جوانه زدن نمودند.

با پیدا زنده‌لیسم پرهیز کرد از مخدوش شدن مرزها اجتناب ورزید، با ییدبهار ری و خطاها را همانطور که بوده هست "بنا م واقعی آن نامید" نگاه می‌کرد به تاریخ پرفراز و نشیب سازمان طی بیست سال موجودیت آن، نشان میداد که علی‌رغم مقطعی که اپورتونیسیم راست و چپ بر آن مسلط شد و با وجود انحرافات بینشی که در جای خود بدان خوا هیسم پرداخت، آنچه که سازمان ما را از یک جریان سیاسی محدود به یک

دایره تفکر که هیچگونه همخوانی با روند تکامل سازمان نداشت دمکرا-سی درون تشکیلاتی نیز جایز میگرد، انتخابی کردن از طریق حوزه ها، کمیته‌های محلات، بخش‌ها و مناطق داشتجا یگزین اشکال انحصاری و محفلی میشد جلسات بمنظور تصمیم‌گیری جمعی در استخوانبندی و رده‌های پایه‌ای تشکیلات در سخت‌ترین شرایط امنیتی و با حداقل امکانات برگزار میشد. گزارش و گزارش‌دهی با وجود تمامی نواقص آن از لایه پایین و از پائین به بالا انجام می‌گرفت و تا غلبه کامل انحرافات بوروکراتیک و محفلیستی نداشت به سنت مثبت در سازمان ما تبدیل میشد. بحث‌های گسترده درونی و بیرونی درباره مسائل ایدئولوژیک مورد اختلاف، درباره سازمان‌های توده‌ای و حزبی، اصول سانترالیسم دمکراتیک، انتقاد و انتقاد زخود، درباره سیاست‌ها و تاکتیکها... علیرغم شرایط و موقعیت نامناسب و مقاومت و جان‌سختی انحرافات خرده‌بورژوازی تا مدت‌ها در سازمان ما ادامه یافت.

سرانجام زمانیکه این ابتکارات و دست‌آوردهای جوشیده از تشکیلات با موانع مواجه شد زمانیکه پایداری انحرافات به بحران نامزدولزوم برگزاری کنگره سازمانی احساس شد، علیرغم نقطه ضعف‌های بسیار و ناکارناپذیر، ما کسی از آن عدول نکرد و این کنگره در سخت‌ترین شرایط امنیتی برگزار شد و متناصب با کمیت و کیفیت اعضا با وجود ضعف‌های بسیار و بی‌موقعیت در ریشه‌یابی بحران و ارائه راه حل، یک سری مواضع خود را به تصویب جمع رسانده و سپس بمشابه مواضع سازمان اعلام کرد که چهارچوب‌های برنامه‌های، اساسنامه حزبی و علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک حول تدوین برنامه‌های و ریشه‌یابی بحران و نیز انتقاد زخود (هرچند که عملی نشد) از آن جمله است که در کنار نقاط منفی آن دوره بمشابه دست‌آوردهای مثبت سازمان نقش ارزنده‌ای در تکامل جنبش کمونیستی و پایه‌ریزی اصول دمکراتیک ایفا کرد.

امروزه مشاهده اسناد و مدارک و مباحث و درگیری‌های درونی اکثر سازمان‌های سیاسی، از جمله، عدم برگزاری کنگره‌ها و نشست‌های جمعی، اهمیت ندادن به نظرات توده تشکیلات رشد بوروکراتیسم، محفلیسم، لیبرالیسم و پیش‌برد غیردمکراتیک مواضع و مرکزیت‌های انحصاری که سالهاست بجای رای و اراده جمع فرمان میرانند... همین‌ایست واقعیت است که خیلی‌ها که ما را مورد انتقاد قرار میدادند و چه بسا خیلی از انتقادات آنها هم در مواردی درست بوده اما متأسفانه خود بعد از سالها هنوز حتی در تمرین این مبانی دمکراتیک و سبک‌کاری که از آن صحبت کردیم درمانده‌اند. در حالیکه هم‌گذشت زمان و هم شرایط فعلی بکلی با دوره مورد بحث ما فرق دارد، این واقعیات خودبیش‌از پیش ارزشمندی این دست‌اوردها و تاکتیک‌ها این نکات مثبت را و نه منفی نهیلیستی آنها را تا نایدونما کید می‌کنند.

تجربه خارج از کشور هم در این باره آموزنده است، علیرغم نقش باز-

حساسیت نسبت به تحولات درونی آن در سطح داخلی و بین‌المللی حکایت از این واقعیت دارد (در حالیکه جریان تکیه فاقده پایه اجتماعی توده‌ای بودند و پایه محفلی که رابطه زنده‌ای با جریان مبارزه طبقاتی ندارند و سیاست آنها ما به از اعطای موثر در جامعه ندارد طبیعتی است که انحرافات و خطاها و اشتباهاتشان هم انعکاس بیرونی وسیعی نمیباید و ولطعات زیادی هم ببار نمی‌آورد و با بقول معروف ممکن است اشتباه نکنند چون پراتیک ندارند (صد البته خود انحراف و اشتباه بزرگی است) و معمولاً انحرافات بدلیل فقدان پایه اجتماعی و فشار توده‌ای و سازشکاری و غیره تداوم مییابد، در اینجا دخیلی کوچکتر تصور کنید که سیاست و تاکتیک معینی در فلان کارخانه، شور و ای اتحادیه که از طرف ما پیش برده میشود موجب شکست مبارزه معین کارگران گردد، این امر بلافاصله در ارگان‌های سازمان منعکس می‌گردد، نمایندگان و کارکنان ما تحت فشار کارگران پاسخ مشخص خود را می‌طلبند، این امر در اینجا دوسیعتر مربوط به سیاست‌های عمومی سازمان بیشتر صادق است و بسادگی اختلافات درون کمیته مرکزیها و تشکیلاتهای جدا از توده و محافل روشنفکری که پایشان به هیچ‌جا بند نیست، قابل گذشت و سازش و پشت‌گوش انداختن نیست و با اخراج این یکی و دعوا و کناره‌گیری آن دیگری هم فیصله نمی‌یابد، باید به بررسی علل و نقد و اصلاح آن پرداخت و گرنه ممکن است تا مرز ناکجا آباد حتی مرز خیانت هم پیش رود و قاص علیهذا... که در این مورد نمونه کم نیست.

بحث ما بیشتر روی تشکیلات اقلیت در مقاطح فوق الذکر است، همانطور که بعدها در تشکیلات خود ما و تکیه بنا به دلائلی که بعداً به آن خواهیم پرداخت بخشی از آن بصورت تجمع افراد و عناصر روشنفکر جدا از پایه و استخوانبندی تشکیلات و طبقه و توده در کردستان و سیستان کردستان عراق گرد آمدند و دیگر از پایه توده‌ای خود جدا شدند و خود اقلیت را همان محدود و همان امکانات و امتیازات فرض نمودند، تداوم و تعمیق انحرافات را تا وقایع و فجایعی نظیر ۴ بهمن ماه ملاحظه میکنیم. با توجه به همین موقعیت‌ها بود که دیگر میشد هیچ‌اعتباری به توده تشکیلات به مردم... قائل نشد انحرافات و اشتباهات و خطاها را ندید و هیچ ترس و واهمه‌ای از ادامه انحرافات یا سخگونی به اشتباهات و خطاها و عاقبت کار خود نداشت و دو سه، اهرم تشکیلاتی و مالی با یک نام کافی بود تا تمام پرنسیپ‌های کمونیستی و همچنین دست‌آوردهای مثبت و مبارزات افتخار آمیز سازمان و مسئولیت در قبال مردم و جنبش بغیرا موشی سپرده شود.

بازگردیم به اصل مطلب، همانطور که گفته شد، اقلیت بعد از انشعاب با در دست‌ور قرار دادن مباحثات ایدئولوژیک علنی حصول تدوین برنامه و تعیین استراتژی و تاکتیکها و سازماندهی عملی این مباحث نشان داد که در جنبش چپ (م - ل) حداقل قبل از اکثر نیروها به درک مسئله اساسی هر حزب سیاسی، یعنی تدوین برنامه رسیده است که میبایست در ادامه خود به پالایش تشکیلات، انسجام شوریک و حدود صریحاً مشخص ایدئولوژیک دست مییافت و از گرایش‌ات انحرافی و بینش خرده‌بورژوازی پالایش میشد، یا تلاش جهت تدوین اشکال سازمانی متناسب با جهت‌گیری حزبی و نیساز مبارزاتی نظیر هسته‌های سرخ و حوزه‌های حزبی در محیط کار روزیست، نشان از تلاش برای فائق آمدن بر تضاد بین فعالیت توده‌ای - کارگری، گسترش مضمون فعالیت با اشکال عقب مانده داشت که بویژه با تجمع اعضا تا همگون‌محصول روندا نشعاب همخوانی نداشت.

محدودیت عضوگیری و شکل انحصاری محصول گرایش‌ات انحرافی به ارث رسیده از دوران قبل از انشعاب با وجود اینکه به اشکال مختلفی ادامه یافت و لطعات جبران ناپذیری ببار آورد و معهدا خارج از ایسن

\* تا قبل از آخرین ضربات (که متأسفانه هنوز بدرستی تجزیه و تحلیل نشده است) علیرغم درگیری مدام با پلیس سیاسی و نبود حداقل امکانات قابل ذکر است که جلسات کمیته کارگری هفته‌ای یکبار، کمیته‌های محلات هرده روز و کمیته‌ها هنگامی هر ۱۵ روز یکبار جلسات خود را بمنظور گزارش و گزارش‌دهی و اتخاذ تصمیمات جمعی برگزار میکرد گزارشات خود را نیز به کمیته مرکزی ارسال مینمود. اکنون ضرورت و یا عدم ضرورت برگزاری این جلسات... مورد بحث من نیست اما از نقطه نظر عا بیتا کیدموا زین دمکراتیک، تشکیلات داخل حقیقتاً از جان ما به میگذشت و هیچ عاملی از جمله خطرات جانی و فشار رشدیدانمنیتی مانع از برگزاری جلسات و اتخاذ تصمیمات جمعی نمیشد.

دارنده کمیته خارج از کشور طی یکدوره و بتبع سیرقهقراشی رهبری ، اسنادوشوا هدمیین آن است که این دستاوردها درتشکل های خارج از کشور سا زمان نیزکه زمانی عمده ترین نیروی متشکل و مبارز در خارج از کشور را تشکیل میداد وجود داشته ، برگزاری کنگره ها ، کنفرانسها بمنظور تعیین خط و مشی مبارزاتی ، انتخاب مسئولین ، انبوه مباحثات و دیالوگهای رفیقا نه درتشکیلاتهای خارج از کشور نیزعلیرغم نقساط ضعف و انحراف بسیار ، اما دستاوردهای است که نشان از سطح تکامل و درک و برداشت مجموع سازمان ما از م - ل ، سانترالیسم دمکراتیک و مسائل انقلاب و مبارزه دارد امری که به هیچوجه نمیتوان با عملکرد این مسئول خارج از کشور ، آن فردانتصابی و یا بهمان مشی انحرافی هم - ردیف و همسان شمرد .

اما وقتی این جوشها و این جوانه ها در نتیجه پاره ای انحرافات بینشی ، سبک کاری و سازمانی در مقطعی بعوض سیروربه تکامل متوقف شد و یا روبه قهقرا گذاشت ، وقتی آنچه که از رهبری سازمان باقی ماند با بخشی از نیروهای عمدتاً روشنفکری تشکیلات در کردستان عراق خود را کاملاً از تشکیلات جدا نمود ، و هر روز پیش از پیش با تشکیلات واقعی و نیروی آن و بویژه از جریان عینی مبارزه در جامعه بیگانه شد و از طبقه کارگر و توده ها گسست ، دیگر مسائل و مشغله های خاص خود و محیط خود را یافت و بجای برگزاری کنگره رجوع به تشکیلات ، تجزیه و تحلیل بحران انتقاد از انحرافات و اشتباهات و بررسی خطاها و ... تشکیلات بهمان خدا را شد و در غیاب یک رابطه ارگانیک با تشکیلات ، شناخت و بررسی نقاط ضعف و قوت آن و رسیدگی به مسائل و مشکلات ، تعریف یکجانبه و غیرواقعی از خود بجای رسید که هرگونه صحبت از بحران ، انحراف ایدئولوژیک ، تا کید بر عایت سانترالیسم دمکراتیک ، یک نظریه ضد - تشکیلاتی تفرقه افکنانه محسوب شد ، صحبت از اپورتونیزم ، درخواست مبارزه ایدئولوژیک علنی و برگزاری کنگره ، ارتداد و غیره نالک نامیده شد بوروکراتیسم ، محفلیسم ، لیبرالیسم ، آنارشیزم ، مسکوت گذاشتن ، چشم پوشی کردن ، خطاها و انحرافات ، سازشکاری الی ماشالله در این دایره محدود بجای سنتها و دستاوردهای مثبت سازمان نشست ، از طرفی تمامی شرایط زیست نظیر تجمع نا همگون روشنفکران در یک محیط بسته ، امتیازات مختلف ناشی از شرایط دمکراتیک و اوضاع مشخص منطقه و ... بمثابه شرایط عینی رشد این انحرافات بسه آن دامنه و عمق بیشتری بخشید و کار بجای رسید که وقایعی نظیر ۴ بهمن ماه آفریده شد .

روشن بود که از گذشته سازمان و از دستاوردهای عملی و نظری مثبت آن ، این انحرافات است که تعمیق میابد بدینوسیله گرایشاتی که نه تنها از دستاوردها و سنت های مثبت بلکه حتی از خود تشکیلات واقعی اقلیت نیز جدا میشده و بر علیه آن میشود دستاوردهای آنرا بنا بودی میکشاند امری که مسئولیت آن و پاسخ به آن قبل از همه به عهده همین بخشهای تشکیلات است ، چگونه است که بخشی از رهبری و اعضای سازمان در یک شرایط و محیط ویژه ای دچار خطاها و انحرافات مشخص و معین میگردد و ولطعات جبران ناپذیری را ببارمی آورد و بطوریکه جگانه آنرا به کل تشکیلات و به هزاران نفر فعال سازمان که چه بسا خود با این روشها و انحرافات مرزبندی داشته با آن به مبارزه برخاسته اند ، تعمیم میدهیم ، اما در عین حال سنتها و دستاوردهای عملی و نظری مثبت آنان را بر رسمیت نمی شناسیم از آنها بمثابه دستاوردهای مثبت درس نمیگیریم هرچند که هنوز افتخاراتی را که خلق کرده اند پشتوانه خود قرار میدهیم ، حتی علیرغم هزاران بدوبیرا به مشی گذشته سازمان آرم و نام آنرا آذین پرچمان میکنیم . آیا بدینوسیله گناه خود را بپای دیگران نمی نویسیم ؟ اعمال ضد دمکراتیک محفلیسم ، لیبرالیسم ،

آنارشیزم در بدترین اشکال آن که در موارد مشخص و بوسیله افراد معینی چه در رهبری و چه در میان اعضا عملکرد یافته را حق داریم بسه حساب سایرین بنویسیم ؟ (هرچند که ریشه آن و نطفه های آن در گذشته شکل گرفته باشد) نه ! رفقا ما بدینوسیله نه تنها به نهیلیسم در میغلطیم و نکات مثبت و دستاوردهای سازمان را که حاصل خون و رنج هزاران انقلابی کمونیست است بنا بودی میکشیم و انتقاد دلیکتیکی را بسه فراموشی میسپاریم ، بلکه بدینوسیله مبلغ بی ثمری بر خورد انتقاد بی انحرافات گذشته هم میشویم ، میخوایم از بارگناهان ، خطاها و انحرافات خود بکاهیم ، آنها را کم رنگ کنیم و ضرورت انتقاد از خود را منتفی سازیم . آری انحراف داریم تا انحراف ، بحران داریم تا بحران ، خطا داریم تا خطا و اشتباه داریم تا اشتباه اگر انحرافات و بحرانهای که سازمان ما در مقاطع مختلف حیات خود در بطن جنبش کارگری و توده های با آنها مواجه بود ، از مشخصه های برخورد بود که آن مشخصه ها چه در مسائل ایدئولوژیک - سیاسی و چه در مسائل تشکیلاتی و سازمانی ، در چهارچوب مسائل جنبش کمونیستی و انقلابی ایران و یا انحرافات دیرپا و بحرانهای حاکم بر آن همخوانی داشت و تاثرات خود را در جوانب مختلف فعالیت های درونی و بیرونی برجای مینهاد (که در جای خود به آن خواهیم پرداخت) اما ما چرا ها و وقایعی که از سالهای ۶۰ و ۶۱ به بعد در شرایط ویژه ای رخ داده و به فجایعی نظیر ۴ بهمن ماه منجر شده سختی با بحرانهای عارض بر جنبش کمونیستی و مسائل و معضلات جنبش کارگری و یا آنگونه که یک جریان کمونیستی میتواند با آن مواجه شوند داشته و نمیتوان به کلی گوئی درباره آنها پرداخت (۱) (مراجعه کنید به اسنادوشوا هدمیین)

آری هرکس و هر گروهی از اقلیت که این واقعیت را در دنیا بدآب در ها و ن میکوبد و هما نظور هر محقق و تحلیل گری که رابطه دلیکتیکی این دودوره و حداقل آنها را در دنیا بدآب زکار خود نتیجه مثبتی نخواهد گرفت . اما درک این دوگانگی در پاسخ به مسائل مطروحه و جنبه های عملی و فی الحال قضیه دارای چه نتیجه مشخصی باید باشد ؟ با درک واقعیت فوق ، سومین موضوع عبارت از این خواهد بود که با دریافت این نتیجه میفهمیم که چه مسئولیت عظیمی بردوش آن بخش از نیروهای اقلیت قرار دارد که خود در جریان این پروسه قرار داشته در آن ذینقش بوده و امروز در سطح رهبری و استخوانبندی اصلی جریان است با لنسبه متشکل اقلیت را تشکیل میدهند ، اگر سالها بر زمینه ضعف آگاهی سخت جانی انحرافات خرده بورژوازی محیط های مناسب رشد آن باعث شده تا هر گروهی از این بخش خود را " سازمان " اقلیت " و غیره نالک بنا مدو با انداختن گناه به گردن این و آن و کلی گوئی درباره بحران و غیره از زیر بار مسئولیت عظیم شانه خالی کند این تفکرات اکنون دیگر نتایج خود را بیا آورده است . ونگاهسی بوضعیت واقعی تشکیلات های موجود طی این چند سال مبین این واقعیت است و ناگهی بقول معروف " هرکسی که چشم پدرش را کور کرده باشد به او کورا و غلسی نمیگویند " امروز در شرایطی که بیشترین نیروی سازمان در پراکندگی بسر میبرد ، در شرایطی که هنوز نیروی اجتماعی اقلیت آن نیروئی که با ایمان و فداکاری پشتوانه اقلیت را میسازد پاسخ خود را نسبت به اعمالی که تحت عنوان اقلیت مرتکب شده و اشتباهات و انحرافات و خطاهایی که از ما سرزده دریافت نکرده است اولین قدم در نزدیکی به این نیروی پیگانه اجتماعی آن صداقت ، صراحت و واقعبینانه در نقد و اصلاح انحرافات و انتقاد شجاعانه از خطاها میباش ، این امر به هیچوجه وظایف و مسئولیت دیگر نیروهای اقلیت را کم نمیکند و وظایف آنها در جهت زدودن انحرافات و تلاش جهت تامین وحدت کل سازمان علیرغم اصلاح ناپذیران نمی کاهد ، مع هذا رفقای که مسئولیت این امر را بعهده



دارند و خود منشا اثر بودند و در جنبه‌ها مختلف از انحرافات و خطاها شریک و سهیم می‌باشند، مسئولیت اصلی را بعهده دارند بر خورده انقلابی حکم میکند که با این گذشته تصفیه حساب شود، جنبه‌های مختلف آنرا با تکیه به شواهد، سنا و تجربیات عینی بازشناسانند، مجموعه‌ای که با کمیت و کیفیت خود از سالهای ۶۱ به بعد روندا و ضاع رارقمزده است بویژه در سطوح رهبری و کادرها پاسخگوی آنچه که در این دوره اتفاق افتاده خواهند بود. \*

تردید نیست که هیچ تحلیل گری مسئله بر خورده و نقد گرایشات را به سطح بر خورده افراد تنزل نمیدهد معینا و اقمیتی است انکارنا پذیر که با توجه به شرایط و نوع خطاها و وقایعی که رخ داده در کنار بر خورده گرایشات و انحرافات و خطاهای این دوره، و در روشنائی بخشیدن به واقعیات ممکن است افراد هم مورد سؤال قرار گیرند و پاسخگوی اعمال و رفتار خود باشند. اما حقیقتا کدام فردی را میتوان سراغ گرفت که خود را انقلابی و مارکسیست - لنینیست و مسئول در برابر جنبش بدانند، معینا بجای انتقاد از خود کمونیستی و روشن نمودن خطاها و نقسایط ضعف خود، منافع جنبش، انسجام و وحدت یک نیروی انقلابی را دریای منافع فردی خود قربانی کند؟ آیا چنین فردی شایسته نام کمونیست و انقلابی هست؟

چهارمین موضوع مورد تاکید ضرورتی است که از بحث فوق حاصل میشود عبارت است از علینیت مباحث، مشارکت و دخالت انقلابی توده‌های تشکیلات، فعالین، هواداران و بطور کلی تمام نیروی اقلیت و کسانیکه تشقت و پراکندگی و هرگونه انحلال طلبی را در هر پویشی محکوم دانسته و به وحدت و انسجام سازمان و وحدت جنبش کمونیستی و پالایش آن از انحرافات می‌اندیشند و وحدت اقلیت را وحدت این فرد و آن فرد محسوب نمیکند، اما بقول لنین "در هیچ مسئله‌ای جدی بدون مقدار معینی کار مستقل کشف حقیقت ممکن نیست و هر کسی از این کار برترسد خود خویش را از امکان کشف حقیقت محروم میکند"

امروز هر کسی که خواهان روشن شدن ابهامات، رفع اشتباهات و انحرافات و تأمین وحدت اصولی اقلیت هست، مقدم بر هر چیز باید مستقلانیز در این راه کوشش کند و آنرا با تلاش و کوشش جمع پیوند زند، خوشبختانه پروسه‌ای که در مقابل ما قرار گرفته است بر خورده تمامی جوانب سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی در گذشته و حال را شامل میشود مسائل مربوط به بحرانهای گذشته، برنامه، اساسنامه، استراتژی و تاکتیکها، مسئله ۴ بهمن به بحث علنی نهاده شده است پیشبرد پیروزمندان این پروسه که بدون مشارکت فعال توده‌ای و به دمکراتیک - ترین وجه امکان پذیر نیست نه تنها افشا گروا قعیات ناروشن است بلکه

\* ضمن تاکید مجدد به علینیت در همین جا لازم به توضیح میدانم که کمیسیونهای پیشنهادی برای بررسی مسائل مربوط به ۴ بهمن مساه نظیر پیشنهادی در قیام هسته اگر قرار باشد از هبران و دست اندرکاران و یا حتی کسانیکه به هر حال نقشی در این ماجراها داشتند تشکیل شود، خود نقض غرض است و با توجه به ترکیب و مواضع موجود بسیار بعید بنظر میرسد که بتوانند به نتیجه مثبت دست یابند و انگیهی هیچگاه نمیتوان متهم را در هیات زوری نشانند! بویژه هنوز ابهامات در این باره زیاد است اما در صورت ضرورت چنین کمیسیونی تاکنگره نمایندگان، اعضای آن حداقل امکان باید منتخب تشکیلاتها و از میان شخصیتهای هوادار قابل اطمینان و اعتماد مورد قبول عامه انتخاب و در کنار علینیت مباحث که خود تضمین کننده کارکرد سالم و موفقیت آمیز این کمیسیونهاست به کار بررسی و تحقیق مفصل و مستقل حول آن برای نتیجه گیری نهائی سپردا زد و این امر هم اصولی و هم عملی و امکان پذیر است.

از طریق نقدا انحرافات و تکامل دیالکتیکی نظرات و دست آوردهای مثبت سازمان به انسجام نظری و وحدت تشکیلاتی در سطح گسترده‌ای میتوانند منجر شده و بیویائی و رزمندگی سازمان را تأمین و تضمین نماید، با یک کوشش کردنیروهای بیشتری به مشارکت فعال در این بحثها متقاعد شوند معینا این کوشش زمانی نتیجه بخش خواهد بود که کلیه نیروها بویژه نیروی تشکیلهای طیف اقلیت با شناخت بیشتری از تشکیلات های خود و بی شماری پراکندگی، بویژه اینکه عمده رهبری آنها در وقایع گذشته ذینقش بوده اند و با توجه ضرورت حضور و فعال بودن آنها در این مباحث، مسائل و مشکلات و موانع را دریا بند، همانطور که تجربه این چند سال ثابت کرده هیچ گروهی بتنهائی قادر به روشن کردن علل واقعی و علمی انحرافات و خطاها... نخواهد بود بدین ترتیب فشار نیروی تشکیلاتها برای متقاعد کردن رهبری به مشارکت در این مباحث و انتقاد از عملکرد خود که در مسائل و معضلات گذشته ذینقش بوده اند، اهمیت صدچندان مییابد. حال ممکن است کسی نخواهد صلاح شود بر خطاها و انحرافات خود فشاری کند بقولی که بما میگویند

"آنکه ناموخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد هیچ آموزگار" اما گذشت روزگار اگر چه در میان اصلاح ناپذیران ممکن است منجر به درس آموزی، تغییر و اصلاح نگردد، معینا گذر زمان رابطه تئوسوسی و پراتیک است، در گذر زمان گفته‌ها، نوشته‌ها طرح‌ها برنامه‌ها و ادعاها و عملکردها، درستی و نادرستی خود را آشکار میسازند، واقعیتها آنگونه که رخ داده از زیر گرد و غبار رساله‌ها پرده پوشی بیرون میریزد و مثل آئینه‌ای تمام نماست به زوایای تاریک روشنائی میبخشد، سره را از ناسره، حق را از باطل... قابل رؤیت، تشخیص میگرداند این است که میگوید "گذشت زمان واقعیتها را روشن خواهد کرد" یا پیدا ز گذشت زمان آموخت، گذشته چراغ راه آینده است و کسی که از گذر زمان و تجربیات دوران درسی کافی نگرفته باشد، آرموده را صدبار بیا زمانید، لاجرم چنین شخصی محکوم به شکست و عقب ماندگی است، اگر چه اندک زمانی از نقد خود بگریزد معذالک در پروسه این نقد تاریخ اورانه آنگونه که ادعا میکرد بلکه آنگونه که بود در بایگانی خود ثبت خواهد کرد. آری گذر زمان وجهی از آموزش است مکمل تئوری و تئوری خود را زیرا تیک سرچشمه میگرد و آنرا تصحیح و تکمیل میکند. چنین است که گذر زمان ضمن اینکه روشنگر واقعیات است در عین حال چراغ و راهنمای آینده نیز مییابد. عملکرد چنین تفکری حتی میتواند موانع متعددی در روندا صولی و سالم پروسه ایجاد نماید اما نیروی پیشرو اقلیت و انقلابیونی که در یک چنین شرایطی خواهان مشارکت فعال در میان رزات طبقه کارگر و توده‌ها هستند از ادامه اصولی این پروسه و از پالایش انحرافات، انسجام آید - ثولوژیک و تأمین وحدت صفوف خود استقبال خواهند کرد و وحدت آنها نه تنها امکان پذیر بلکه ضرورت پایان دادن به تشقت و پراکندگی و تأمین وحدت جنبش کمونیستی است.

رفقا! اگر ما نواقص کار، خطاها و انحرافات خود را نبینیم و از اعتراف صریح و شرافتمندانانه به اشتباهات خود بترسیم هرگز قادر به ایفای نقش پیشاهنگ نخواهیم شد و از حد محفلهای خود فراتر نخواهیم رفت و روز بروز به انحرافات بیشتر و تجزیه و از هم پاشی دچار خواهیم بود این سرنوشت محتوم جریان تاریست که با انحرافات و خطاهای خود سازش میکند. "انتقاد و انتقاد مداوم از خود، خصیصه انقلاب پرولتری بوده و قانون - مندی رشد این انقلاب است" مارکس. لنین میآموزد "حزب اگر از انتقاد و انتقاد از خود نترسد اشتباهات و نواقص خود را ماست مالمسی نکند و توانائی آنرا داشته باشد که اشتباهات خود را بموقع ببیند و آنها را اصلاح نماید شکست ناپذیر خواهد شد.

حزب اگر اشتباهات خود را از توده‌ها پنهان کند کمبودها و تنگناها

باشد.

در ادامه بطور خلاصه به عوامل و زمینه‌های بحرانها در عرصه‌های مختلف فعالیت سازمان اشاره خواهد شد. اما از آنجا که در مقاله "بحران رویزیونیسم و سرنوشت سرمایه‌داری در شرق" مسائل مربوط به گذشته سازمان از بدو تا سیس نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در این مقاله فقط از مقطع انشعاب ۵۹ به بعد بررسی شده تا خواننده با برخی زمینه‌های قبلی بحران منجر به ۴ بهمن آشنا شود. با این توضیح که بجز مقدمات و برخی تغییرات و تصحیحات، این دو مقاله (هم بحران رویزیونیسم ۰۰۰۰ و هم ۴ بهمن) بصورت یک مقاله در سال ۶۵ نوشته شده بود که بخش درکنگره دوم نیز در اختیار قرار گرفت، اکنون با توجه به تغییرات و فرم‌بافت ناگزیر بصورت دو مقاله جداگانه تنظیم شده است.

### زمینه‌های بحران اقلیت بعد از انشعاب

قدر مسلم آن است که مرزبندی ما با اپورتونیسم - رفرمیسم حاکم پر اکثریت کمیته مرکزی سازمان در سال ۵۹ عمدتاً حول محور تحلیل حاکمیت و برخورد به گذشته صورت گرفت هر چند که این مرزبندی از جوهر انقلابی و مارکسیست - لنینیستی برخوردار بود اما از آنجا که از موضع محدود پراگماتیستی - سکتاریستی صورت گرفت، با حفظ عناصر انحرافات گذشته در نهایت امر گرایشات مختلف و متضادی را در درون خود جمع آوری و متشکل نمود. به عبارت دیگر سازمان در یک چنین مقطع حساسی از تاریخ حیات خود (بویژه در شرایط بعد از قیام، بیداری توده‌ها و فضای نسبتاً دمکراتیکی که حاکم بود) در این مرزبندی اساسی دچار انحراف گردید. انحرافی که مسیر اصلی حرکت آنرا در ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر و دستیابی به خط و مشی، برنامه و سیاست واقع‌پرولتاریائی با اشکالات اساسی مواجه ساخت.

در شرایط فضای نسبتاً دمکراتیک، با رسنگین سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی انحرافات حاکم بر کل سازمان در گذشته و خنثی سازی لطمات عظیم آن بر جنبش کارگری و توده‌ای از یک طرف و ساخت عمومی تشکیلات و هجوم مداوم جریانهای روشنفکری جامعه بدرون آن، به مرزبندی‌های ضروری که در نتیجه تشدید مبارزه طبقاتی و در پرتو مبارزات طبقه کارگر صورت گرفته بود، هر چه بیشتری مییافت، خصلت کاملاً پراگماتیستی داده و زیر چتر سنگین فشارهای ناشی از آن به کجراه کشیده شد، مسئله در دستور قرار گرفتن مبارزه ایدئولوژیک حول برنامه و سپس توقف آن تا زیر پا گذاشته شدن تمامی پرنسپهای مبارزه ایدئولوژیک علنی مهربان چنین فشارهایی را بر پیشانی خود داشت. از طرفی پابرجائی انحرافات عموم خلقی و هجوم ایدئولوژیک خرده بورژوازی در مرزبندی صوری با انحرافات اپورتونیستی گذشته، برجسته شدن نقش خرده بورژوازی در عرصه جنبش خلق بعد از خیانت توده‌ای و اکثریتی‌ها و تاثیر آن بر جنبش کمونیستی زمینه‌های خارجی رشد این انحرافات را فراهم ساخت.

بدین ترتیب علیرغم زمینه‌های بسیار مناسبی که سازماندهی طبقه کارگر، استقرار در میان آن و ایجاد یک سازمان واقع‌پرولتاری را امکان پذیر میساخت، اما سازمان بنا به خصوصیتی که از آن یاد کردیم با وجود نفوذ و ارتباطات وسیع کارگری قادر به جهت گیری به سمت استقرار حقیقی در میان کارگران نشد.

کارکرد این ضعفها و انحرافات در جریان تحولات ایدئولوژیک - سیاسی که میبایست در حرکت تکاملی جریان رهبری کننده مبارزه ایدئولوژیک بعد از قیام بویژه در مقطع انشعاب، در این واقعیت خود را متبلور میساخت که با پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک علنی در پیوند عمیق

را پرده پوشی کند، تا کامیابی خود را با تظاهر در روغین به موفقیت‌ها بیوشاند، به انتقاد و انتقاد زخود تن در ندهد، سیر حس خود پرستی گردد و در بسترا فتخارات گذشته بپوشد، اعتبار و نفوذ خود را از دست میدهد، شیوه برخورد حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از عنده‌ترین معیارها و دقیق‌ترین ضابطه‌ها برای سنجیدن درجه جدی بودن آن حزب و اجرای عملی تعهدات آن در قبال طبقه خواهد بود و توده‌های زحمتکش است، اعتراف صریح به اشتباه، بیدار کردن علیل آن، تجزیه و تحلیل اوضاع و احوالی که آنرا بوجود آورده بررسی دقیق طرح و اصلاح اشتباه، این است علامت یک حزب جدی، این است نشانه صداقت آن حزب نسبت به اجرای تعهداتش، این است تربیست و آموزش طبقه و سپس توده‌ها " آری گذشت نسبت به انحرافات و خطاها و اشتباهات در هر سطحی که بوده باشد مغایر مواضع لنینیستی است اما با توجه به گرانجانی انحرافات و شرایط خودویژه آن در تشکیلات گذشته و حال ما، هیچ مکانیزی با اندازه مشارکت دادن کل نیروهای سازمان و علنیت مباحث و تکیه به توده‌ها در رابطه با مباحث جاری نمی‌تواند شمرشمر بوده و جلوی هرگونه محافظه‌کاری را بگیرد. در این رابطه باید مباحث ما به یک مبارزه ایدئولوژیک عمیقاً دمکراتیک و علنی و همه‌جانبه ارتقاء یابد، دیوارهای مصنوعی تا جایی که به مباحث و مبارزه ایدئولوژیک مربوط است باید شکسته شود و از طریق برگزاری کنفرانسهای مداوم و تماسهای همه‌جانبه فکری، همگرایی‌های نظری امکان پذیر گردد (با در نظر داشت شرایط) در باره مواضع و نقطه نظرات گوناگون باید گونه‌ای وسیع به بحث پرداخت و از هرگونه تحلیل نظری و کارگری شیوه‌های غیر اصولی پرهیز کرده و نگذاشت میان واقعیت و آنچه که گفته و نوشته میشود تضاد وجود داشته باشد ما باید همه نیروهای خود را که بدلائل مختلف از جمله عدم توانائی ما در نقد و اصلاح انحرافات و اشتباهات بصورت پراکنده و انفرادی فعالیت میکنند به همکساری انتقادی، سازنده و هدفمند دعوت کنیم و در باره نتایج مباحثات و تحلیل‌ها به توده‌های سازمانی متکی باشیم، با توجه به تجربیات گذشته و حال، درست و اصولی این است که همه با این چرخش انقلابی همراه گردند، اکنون همه نیروهای سازمان میتوانند و باید در پیشبرد این پروژه و تأمین وحدت اصولی صفوف خود شرکت کرده و با دخالت انقلابی، تصمیم گیری و برخورد خویش، در سرنوشت سیاسی خود و سازمان خود سهیم گردند، نفی دیاکتیکی انحرافات گذشته به معنی تجدید حیات انقلابی و رزمنده و سبک کار کمونیستی در تمامی عرصه‌ها و زود بودن آن انحرافات است که سد راه پیوندگان رهائی طبقه کارگر بوده و هست.

بگذار روشن تر بگویم، این پروژه در صورتیکه بطریق اصولی و انقلابی و بدور از هرگونه گروه‌گرایی سکتاریسم و انفرادمنشی با موفقیت پیش رود، باید به وحدت و انسجام کل نیروی سازمان منتهی تمام انحرافات سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی و منتهی تمام کج رویها و اشتباهات و خطاها و انتقاد دبیرحمانه از آنها و در راستای وحدت جنبش کمونیستی و تشکیل حزب و احاطه طبقه کارگر، به نتیجه مطلوب برسد، لکه‌های بینش و روشهای خرده بورژوازی از دامن آن زدوده شود، اکنون دیگر مدت‌هاست که جریان مبارزه طبقاتی خود بین انتقاد عمیق و همه - جانبه را در دستور گذاشته است و واقعیت این است که ما هنوز گام‌ها عقبیم و باید هرگونه مانعی را از مقابل آن برداشت و با روحیه‌ای انقلابی، انتقادی، جسورانه و بی‌پروا و هدفمند در باره انحرافات بحرانها و اشتباهات و خطاها و عدم اعتمادها به ریشه‌یابی و ارائه راه حل پرداخت این روند بویژه قبل از همه باید از خود رهبریها آغاز گردد و باید نحوه پراکتیک ما از هم اکنون متضمن جدی بودن و حقیقی بودن این گام

با جنبش کارگری خود را از زیر فشارهای پی در پی موج تملیلات خرد - بورژوازی و عموم خلقی خلاصی بخشد، زیر فشار واقعیات عینی تحولات سال ۶۰ در مجموع با یک عقب نشینی ایدئولوژیک، سیاسی هرگونه جهشی را متوقف کرد. از آن پس آثار و نتایج این عقب نشینی را در تمامی عرصه های تئوری، ارزیابی سیاسی و خط و مشی تاکتیکی و نیز در عرصه تشکیلاتی ملاحظه و مشاهده میکنیم.

تردیدی نیست که سازمان ما علیرغم انحرافات اپورتونیستی - فرمستی و پوپولیسم همزمان با توجه به نقش و جایگاهش در جنبش کمونیستی کارگری ایران، به همان اندازه که در مرز بندی دقیق و عمیق و مارکسیست - لنینیستی با انحرافات اپورتونیستی - فرمستی و پوپولیسم همزمان میتوانست قدمهای بلندی در جهت وحدت جنبش کمونیستی، سازماندهی و ارتقاء سطح مبارزه طبقه کارگر و تشکیل حزب کمونیست بر جای بگذارد، اما عدم مرز بندی و گسست قطعی از ایسین انحرافات، عقب نشینی در برابر امواج خرد بورژوازی جنبش که انعکاس خود را در عرصه تئوری و خط و مشی سیاسی بصورت تحکیم گرایشات عموم خلقی متجلی مینمود تا ثیرات منفی خود را بر سازماندهی جنبش طبقه کارگر، وحدت جنبش کمونیستی و تشکیل حزب طبقه کارگر بر جای گذاشت. سازمان ما در نتیجه این انحرافات و بسا توجه به جوای مع بعد از ۳۰ خرداد تنها امکان نیافت که به مرز بندی با گرایشات اپورتونیستی - فرمستی و عموم خلقی صراحت دهد و آنرا به کل جنبش کمونیستی در جهت وحدت آن تعمیم دهد بلکه در برخورد به انحرافات راست روانه بدون اینکه قادر به ترسیم خطوط صریح مشخص با آن گردید که دوره دچار انحرافات آنرا ریشیستی گردید و عملاً پایه های انحرافات مزبور را در سازمان برای یک دوره تحکیم بخشید. در این دوره ما علیرغم قدمهایی که برای پیوند با جنبش کارگری برداشته بودیم و با وجود اینکه امکانها بسیار وسیعی برای سازماندهی کارگران پیشرو و تبدیل سازمان به یک سازمان پیکارجوی پرولتری در دست داشتیم و با وجود اینکه اساساً ساخت تشکیلات ما در یک دوره نسبتاً دمکراتیک شکل گرفته و هنوز چفت و بستهای آن محکم نشده بود و از لحاظ تئوریک کارگری سازماندهی جدیدی پایا نرسیده بود و مهمتر از همه بدون توجه به سطح و عمق مبارزه طبقه کارگر و توده های زحمتکش مردم با دچار شدن به احساسات خرد بورژوازی و تحریکات ناشی از آن به دنباله روی افتادیم. بعد از ۳۰ خرداد که در اصلی ترین حوزه های سازمانی بحث حادی در باره اینکه قیام توده ای و سرنگونی رژیم کار امروز فرداست، در گرفته بود و میتوان گفت که همه جا غلبه احساسات و تملیلات خرد بورژوازی بر اتخاذ تاکتیکی صحیح میگذشت که امر آماده نمودن تشکیلات را برای مقابله با وضعیت پیش آمده و تحلیل و ارزیابی های واقع بینانه از اوضاع پیش آمده ناممکن میگردد. علیرغم اینکه توسط بخشهای امنیتی سازمان بر نامه دقیق سرکوب رژیم بدست آمده بود و حتی انتشار رگنسی نیز یافت، اما به تبع ارزیابی ذهنی از شرایط عینی و سطح مبارزات توده ها (موضع گیریهای اوایل ۵۹ و ۶۰ درباره تضادهای حاکمیت، بنی صدر و...) تلاش لازم برای تحکیم تشکیلات مخفی، سازماندهی شبکه های لازم و تدارک برای یک مبارزه زیرزمینی نیز صورت نگرفت، در حالیکه خرد بورژوازی حد اقل مدتی در تدارک حمله و یا مقابله با تهاجمات رژیم بود... طبیعی است که در چنین فضایی در صحنه نبرد صولا کار تئوریک و ایدئولوژیک تحکیم تشکیلات و تعمیق مارکسیسم - لنینیسم و نقد دیدگاههای فرمستی و عموم خلقی موضوعیت نداشت. سازمان ما در این دوره با درک پوپولیستی از مبارزه طبقاتی و با ارزیابی ذهنی از شرایط عینی و توازن قوا و سطح مبارزه، با تشکیلاتی که هیچگونه سازماندهی تدارک و آمادگی برای این مقابله نداشت، عملاً به میدان آمد و طبیعتاً

اولین نظرات مسلحانه و موضعی میتوان گفت در سرا سر کشور تشکیلات سازمان زمان زیر ضرب رفته و بخشهایی از آن ضربه خورد. بدین ترتیب به جز ارگانهای مرکزی تقریباً شیرازه و استخوان بندی تشکیلات در بیشتر مناطق از جمله در سرا سر آذربایجان، شمال، گرگان، خراسان، جنوب، اصفهان و مرکز ضربه خوردند.

روشن است که تا ثیرات تبعی یک چنین مشی سیاسی و سازماندهی بیشتر از خود ضربات فیزیکی بر ارگان تشکیلات بویژه حوزه های کارگری آن لطمه وارد میساخت. در حالیکه فضای خرد بورژوازی هرگونه امکان برخورد انتقادی و نقد و بررسی موضوع را منتفی میساخت، بویژه هراس از شبح راست که سردمداران آن کاملاً در موضع ضد انقلاب قرار داشتند هرگونه تفکری را مبنی بر تردید در صحت این سیاستها خود بخود منکوب و ایزوله مینمود. بدین ترتیب عملکرد مگانیزمهای مبتنی بر یک چنین تاکتیکی از الزامات زمینه جذب عنا صر خرد بورژوا و طرد عنا صر کارگری را ایجاد میکرد و بخودی خود ساختار سازمانی را هر چه خرد بورژوازی تر مینمود.

در این شرایط تمامی حوزه های کارگری ما و تشکیلهای که در اکثر صنایع ایجاد شده بودند در مقابل یک چنین فضای واقعاً آچمز بودند. از یک طرف سیاست سازمان مبنی بر چشم انداز نزدیک قیام (که عملاً آنرا کار امروز فردا میدانستیم) و سطح مبارزات کارگری که ضرورت حرکت متین آرایش قوا، تلفیق دقیق کار عملی و مخفی و اتخاذ شعارها و سیاستهای مبتنی بر سطح مبارزات و چشم انداز آن را در دستور قرار میداد، همگی بیانگرتا قضای بود که سازمان با کمبها در این شرایط عینی، موقعیت جنبش و سطح مبارزات طبقه کارگر، دچار ذهن گرازی شده و به تملیلات خرد بورژوازی پاسخ مثبت میداد. طبیعی بود که این عقب نشینیها بویژه از موضع طبقه کارگر به بحران جنبه سیاسی - ایدئولوژیک تشکیلاتی داده و بجای جهت گیری برای حل آن روز بروز برابعا در آن می افزود. زمانیکه بعد از ماها صرفاً نرزی و تحمل ضربات فراوان و در کنار سرکوب بلاوقفه و فاشیستی رژیم، چشم انداز نزدیک قیام توده ای و سرنگونی را تیره و تار کرد و نتایج عملی خود را بطور طبیعی به صورت سرخوردگی در بین عنا صر خرد بورژوا و وسوالات و مسائلم متعدد در بین کارگران نامزد، شور و شوق اولیه که بمدت کوتاهی پرروی بحران در حال تکوین سایه افکننده بود، اینک در باعدا ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی نتایج خود را بر جای میگذاشت.

با توجه به آنچه که بطور خلاصه ذکر کردیم، سازمان ما تا آستانه کنگره اول با پیشبرد یک پرا تیک وسیع و انقلابی ما بدون یک بر نامه و نقشهای بتواند بر اساس آن مبارزه طبقاتی پرولتاریا را سازماندهی و زمینه های هژمونی آنرا بر جنبش انقلابی فراهم نماید، در عمل دچار یک سری انحرافات گردید که محصول اجتنابنا پذیر انحرافات گذشته و عقب نشینی سیاسی ایدئولوژیک در مرز بندی مشخص با اپورتونیسم - فرمستی و انحرافات پوپولیستی بود، که برای یک دوره عوامل دیرپایی آنرا بشکل استتک از سمت گیری به سوی پرولتاریا، دنباله روی از سیاست، بی توجهی به استقلال طبقاتی کارگران و عوامل تکوین بحرانهای بعدی متبادر مینمود.

لازم به گفتن نیست که انحرافات پوپولیستی در سازمان ما به مثابه یک گرایش انحرافی خرد بورژوازی (که بر آن مکرر تاکید شده است) خود انعکاسی از جوای این انحرافات در کل جنبش کمونیستی ایران بوده و در یک رابطه ارگانیک با سلطه اپورتونیسم - فرمیسیم در جنبش کارگری و تحت تا ثیر انحرافات حاکم بر جنبش کمونیستی و کارگری بین المللی قرار داشته است، (ما در جای خود در بحث دیگری به آن خواهیم پرداخت) بعبارت دیگر انحرافات مزبور نه مختص سازمان ما

تجارب گذشته چشم انداز شد و تکامل آنرا نوید میداد.

### یک جمع بندی کوتاه

هما نظور که قبلا گفتیم سازمان ما که انعکاس بحران عمومی حاکم بر کل جنبش کمونیستی را بردوش خود حمل میکرد، بعد از یک دوره فعالیت، انحرافیه راست، با مضمون پوپولیستی در تشدید بحران آن تا مقطع کنگره اول نقش اساسی بازی کرده است، لذا ضرورتا انعکاس عینی و تاثیرات مشخص این انحرافات را در عرصه های مختلف مورد بررسی اجمالی قرا میدهیم، با این تاکید که تجزیه و تحلیل و برخورد به انحرافات و نقاط ضعف و اشتباهات سازمان به هیچ وجه دال بر نفی و یا حتی کم اهمیت جلوه دادن نقاط مثبت دست آوردهای انقلابی و درخشان سازمان در عرصه های مختلف مبارزه طبقاتی بویژه نقش آن در تکامل جنبش کمونیستی ایران نبوده و نیست، بلکه در خدمت تصحیح اشتباهات و انحرافات، طرد نقاط منفی و تکامل و تحکیم دست آوردهای مثبت آن میباشد.

انحراف به راست با مضمون پوپولیستی در عرصه تئوری و تاکتیک :  
 انحراف به راست با مضمون پوپولیستی در عرصه تئوری به صورت درک التقاطی از نظام سرمایه داری حاکم بر ایران کم بها دادن جنبه های شدیداً مذهبی حاکمیت جدید، گرایش تا و تمامیات قشری ارتجاعی و مانورهای عوام فریبانه آن، انحراف در تبیین مرحله انقلاب و صفت بندی طبقاتی و تعیین دوستان و دشمنان پرولتاریا خود را نشان میداد. در این دوره ماهر چند که سرمایه داری و وابستگی را در دو جزایلیفک نظام اقتصاد و اجتماعی ایران میدادند، ما در عمل و در شعارها و تاکتیکها، مبارزه علیه وابستگی را گاه تا به حد مبارزه علیه سرمایه داران منفرد وابسته و نه مناسبات و نظم سرمایه داری محدود مینمودیم. بدلیل عدم صراحت خط مشی، بناچار مرز بندیها در عرصه تاکتیکها و شعارها باقی میماند. مثلاً برای احتراز از یکجانبه نگری نسبت به شعار مبارزه علیه امپریالیسم و وابستگی و برای ترسیم مرز بندیهای خود با دیگر گرایشها انحرافی درون جنبش که شعارهای آتشین مبارزه علیه وابستگی به امپریالیسم را در زبان خود کرده بودند در عین حال به حمایت از رژیم حاکم می پرداختند، به اضافه کردن مطالبی نظیر "وپا یگانه داری خلیش" به آخر شعار معروف مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا، اکتفا میشدند بدون اینکه در اساس، در ایدئولوژی، در برنامه و تاکتیک پرولتری این مرز بندیها صورت گرفته و استقلال طبقاتی پرولتاریا حفظ و مرز بندی نسبت به اپورتونیسیم - فرمیسیم و حتی نسبت به عوام فریبیهای حاکمیت در بدست گرفتن شعار رصدا امپریالیستی و ضد وابستگی، صراحت و روشنی کامل دهد. در حالیکه ما به از ۶۰ سال سیاسی و مشی تاکتیکی منتج از این شعار میا نیست در تبلور دقیق سیاست پرولتری در ارزیابی از ساختار اقتصادی اجتماع نظام، مرحله انقلاب ایران، آرایش طبقاتی، تشخیص صحیح دوستان و دشمنان طبقه کارگر در سطح ملی و بین المللی و در درک روشنی از مسائل مربوط به دوران جنبش بین المللی کمونیستی را در گری آنترناسیونالیسم پرولتری بویژه درک گیج سری در مسائل و موضع گیریهای بین المللی مسائل مربوط به داخل انقلاب اجتماعی پرولتاریا ناشی میشد، شعارهای نظیر مرگ نه حزب جمهوری اسلامی در حمایت از جناح دیگر، پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان، کوتاه کردن دست سرمایه داران و وابسته امپریالیسم از اقتصاد جامعه، نامه سرگشاده و غیره... تبلورات بسیار جزئی از این انحرافات و تزلزلات هستند. این انحرافات همانطور که در عرصه مبارزه طبقاتی از تئوری و تاکتیک پرولتاریائی منحرف میشد به همان نسبت به سازمانیابی کارگران و پرورش آنان با روح مارکسیسم - لنینیسم کم بها میداد. مرزهای طبقاتی را دقیقاً تصویر نکرده و در جریان عمل

که انحرافی عمومی در کل جنبش کمونیستی ایران بوده است. لذا آنچه که در برخورد به این انحرافات حائز اهمیت بود اولاً بررسی این امر در کل جنبش کمونیستی و پیدا کردن ریشه های تاریخی - اجتماعی آن به مثابه (غزل عینی) و بررسی مسائل و تحولات ایدئولوژیک به مثابه غزل ذهنی در جنبش کارگری کمونیستی و سپس زمینه تکوین و دیرپایی آن را در جنبش کمونیستی ایران و سازمان ما بطور مشخص تشکیل میداد. اما میبینیم که جنبش کمونیستی و در رأس آن سازمان ما در سالهای بعد از قیام علیه رژیم برخورد به انحرافات اپورتونیسیتی در مهمترین عرصه های حرکت خود، از این انحرافات اپورتونیسیتی متأثر بوده و این امر را در برخورد به حاکمیت سیاسی و تضادهای درون آن، مناسبات طبقاتی، آنترناسیونالیسم پرولتری، امپریالیسم و وظایف عملی و غیره مشاهده میکنیم که بطور عمده ریشه در انحرافات پوپولیستی مذکور داشته است. هما نظور که تاریخ نشان داد تکامل این مشی فرمیسیتی خورده - بورژوازی اکثریت سازمان را بطور کامل به آغوش بورژوازی در غلطانید. سیطره بینش فرمیسیتی - اپورتونیسیتی طی چندین دهه در جنبش کارگری ایران، جنبش نوین کمونیستی ایران را با یک شکاف بزرگ تاریخی از پیشینه انقلابی خود جدا کرد، و بدون تردید این دوران طولانی حاکمیت فرمیسیم بینش خورده بورژوازی و انحرافات ایدئولوژیک ناشی از آنرا در جنبش نوین کمونیستی ایران برجای گذاشت، انحرافات اپورتونیسیتی، از درون مبارزه انقلابی با اپورتونیسیم - فرمیسیم و به تبعیت از شکل گیری همین جریان در سطح جهانی و تکامل یک چنین پیشینه ای از حاکمیت راست در جنبش کارگری ایران بوجود آمد. در حالیکه مرز بندیهای اپورتونیسیتی با همین انحرافات اپورتونیسیتی از یک سو و عدم گسست قطعی با دیدگاه اپورتونیسیتی - فرمیسیتی یکی از عوامل اصلی سخت جانی بینش تمام خلقی گردید. بنا بر این اگر بپذیریم که انحرافات پوپولیستی خود همزمان با انحرافات اپورتونیسیتی و ریشه های ایدئولوژیک و تاریخی در اپورتونیسیم - فرمیسیم چندین دهه حاکم بر جنبش کارگری داشته و اگر به آن ضعف و تشنگی ایدئولوژیک حاکم بر کل جنبش کمونیستی و یک سلسله ابهامات موجود در خود سازمان را اضافه کنیم و این واقعیتا نکارنا پذیر را در نظر بگیریم که به عکس اکثریت که در جریان انشعاب بیش از پیش در مسائل ایدئولوژیک به خط خود صراحت داد و جهت گیری خود را مشخص تر کرد، اما ما وارث التقاط سیاسی و گیجی تئوریک سازمان شدیم، آنوقت قادر میبودیم تا زمینه های عینی و ریشه های تاریخی اجتماعی و طبقاتی بحران را درک کنیم.

به فاصله یک سال و نیم بعد از انشعاب درک مبرمیت کنگره برای ریشه یابی بحران و تعیین خط مشی سازمان از جوجه همین بحران و تاثیرات آن در عرصه پرا تیک همه جانبه تشکیلات ناشی میشد. معهذا قطع مبارزه ایدئولوژیک برای ریشه یابی بحران و نیز رسیدن به یک برنامه و تئوری و تاکتیک پرولتری، سپس عقب نشینی ایدئولوژیک تحت سلطه سکتاریسم، نشان میداد که فهم بحران ناشی از تشدید تناقضات و اختلال در ساختار تشکیلاتی هنوز از درک سطحی به درک عمقی و همه جانبه نرسیده است.

کنگره اول سازمان نیز چه به لحاظ عدم تدارک کافی جهت بسط و گسترش مبارزه پیرامون بحران و چه به لحاظ ضعف تئوریک و پیچیدگیهای ناشی از تغییر و تحولات بعد از قیام، بویژه تحولات سریع سال ۶۰ در مجموع خود قادر به ارائه تصویری واقع بینانه و تحلیلی مارکسیست لنینیستی از بحران عمومی جنبش کمونیستی و انعکاس آن در سازمان نگردید. لذا به تبع یک چنین ناتوانی در ارزیابی از بحران، قادر به ترسیم چشم انداز راههای برون رفت از آن نیز نشدیم. هر چند که مجموعه مباحثات کنگره نسبت به وضعیت عمومی جنبش و با توجه به

استقلال طبقاتی پرولتاریا مخدوش و گاه نفی میگردد. در عرصه ایدئولوژی-ژیک مرز میان مارکسیسم-لنینیسم را با انواع دیگر ایدئولوژیهای غیر پرولتری در هم میریزد و از خود سازگار نشاء داده و به التقاط ایدئولوژیک دامین میزند.

مبارزه ایدئولوژیک به مثابه وجهی از مبارزه طبقاتی:

بدون تردید انحراف راست با مضمون پیوپولیستی نمیتواند بدون تزلزل و تمایل به نزدیکی و همگرایی گرایشات مختلف، مبارزه ایدئولوژیک را به مثابه جزئی از مبارزه طبقاتی پرولتاریا و به مثابه بخشی از وظایف سیاسی کمونیستی به پیش برده و مهر و نشان خود را بر آن بگذارد و یا درک محدود و غیر طبقاتی از آن ارائه ندهد. همگرائی گرایشات مختلف راست و چپ، سائترو غیره... در کنار هم بدون اینکه مبارزه ایدئولوژیک مداوم برای صراحت یافتن خط و مرزها صورت گیرد در سازمان ما از همین مقوله است. تمایل به عدم مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان کم رنگ نمودن انحرافات و آنها را به حذفیست رساندن، در همین رابطه توجه به اپورتونیستی ضعیفها، تحلیل آن بر اساس عوامل عینی و کم بها دادن به عنصر ذهنی که خود را در انداختن گناه بحران به گردن این فرد و آن فرد و توانی در درک م- ل از ماهیت طبقاتی انحرافات و... نشان میداد که بصورت سدوما نعی در راه اعتلای مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی و به مثابه عاملی در به انحسراف کشاندن این مبارزه و تبدیل آن به کشتی های فردی عمل مینمود (نمونه آن تعطیل مبارزه ایدئولوژیک علنی در جریان اشعاب پرچم اقلیت بود) چه قبل و چه بعد از زنگاره سازشهای غیر اصولی روی اختلافات مهمی که بعدها منجر به جدائی ها و انشعابات غیر اصولی تر گردید. به همین دلیل ما در سازمان شاهد یک مبارزه ایدئولوژیک طبیعی، فعال، زنده و پر شور که بتواند در برابر انحرافات به اعتلای خط پرولتری بیانجامد نبوده ایم، که خود این امر گذشته از تمامی آثار و تبعات درون تشکیلاتی که همگی از آن با خبریم، کلا با نفی یکی از اصول پایه ای سائترالیسم دمکراتیک به تخریب تشکیلات و اشاعه روشهای غیر-انقلابی در مقابل با نظرات مخالف و ضعف ها و اشتباهات منجر میگردد.

ضعف اساسی دیگر در این مورد که اکنون هم به مثابه یک انحراف پیوپولیستی در این عرصه در بسیاری از سازمانهای م- ل عمل میکنند، برخورد غیر طبقاتی و یا درک غیر طبقاتی از مبارزه ایدئولوژیک است. بدین مفهوم که مبارزه ایدئولوژیک عمدتاً در سطح یعنی از پیشرو چه در درون و چه در بیرون از تشکیلاتها جریان مییابد و عملاً همیتی به انعکاس این مبارزه در درون جنبش کارگری با هدف نمایندگی انحرافات، پرورش قشر پیشرو کارگری و درگیر نمودن آنها با مباحث جاری و مباحث سیاسی ایدئولوژیک جریانات نمیشد. حتی در مقابل (نظریه) دوران مباحث ایدئولوژیک با اکثریت قبل از انشعاب و علنی شدن آن (مبارزه ایدئولوژیک از محدوده نخبگان فراتر نمی رفت. به همین سبب هم صف بندیهای سیاسی ایدئولوژیک و یا ساخت و یا خت ها هم در همان محدوده جایگاه و زمینه عملی مییافت. نیروی توده ای و پیشرو آنها تیکه ای-سین سیاستها و مواضع را عملاً پیش میبردند و گاه با مواضع صدو هشتاد درجه ای و یا با انشعابات یکبارگی مواجه میشدند این انحراف به مثابه جلوه های از انحرافات پیش گفته شده هنوز هم در بین سازمانهای سیاسی در سطح وسیعی عملکرد دارد.

عوارض و تبلورات بینش تمام خلقی با مضمون راست در عرصه مناسبات تشکیلاتی همواره تا زمانیکه بحران ارکانش را بلرزه در نیابوده است، مماشات و سازش در سیاست و تاکتیکیها را به حد سازش در ایدئولوژی ارتقاء میدهد. همزیستی گرایشات مختلف را بدون حداقل تمایز

و تکلیف دنیال میکند، اما زمانیکه اختلال در کارهای تشکیلاتی بوجود آمد آنوقت بجای تقابل نظرات، مبارزه ایدئولوژیک و دیا لوگهای رفیقانه در جهت تصفیه، پاکیزه گی تکامل و شکوفائی تشکیلات به روشهای ناسالم و به تصفیه های مکانیکی متوسل میشود. رکود ایدئولوژیک، مماشات و سازش - های غیر اصولی همانقدر که اعمال سائترالیسم را ناممکن میگرداند در اعمال اراده توده ای نیز خلال ایجا دکرده، دمکراسی درون تشکیلاتی را نقض و زمینه رشد بوروکراسی و بوروکراسی بوروکراتیک را فراهم نموده و به هرج و مرج و لیبرالیسم تشکیلاتی دامین میزند. مارد پای ایسن انحرافات را نیز در کنار تلاش و کوشش سازمان در پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و ارتقاء سطح کیفی آن مشاهده میکنیم. و بعدها دیدیم که بوروکراسی-تیسیم بعنوان یکی دیگر از وجوه ضعف و انحراف هر چند که در آن مقطع عملکرد ضعیفی داشت اما پرورش یافت و به مانع مهمی تبدیل شد. این انحراف بویژه زمانیکه امکان عملکرد مییابد همواره با ذهنی گرائی سیاسی توأم شده به صورت ولنتاریسم و اعمال اراده بدون توجه به شرایط عینی و ذهنی تاثیرات خود را بر جای مینهد. تاکتیک تظاهرات مسلحانه بدون انطباق آن با شرایط مبارزه طبقاتی پرولتاریا، سازماندهی و تدارک کافی از آن جمله است که با ضریب تخریب کننده ای توأم گشت.

در امر تبلیغ = زمانیکه درک مغشوشی از مبارزه طبقاتی پرولتاریا و استقلال آن وجود داشته باشد، در حوزه تبلیغ نیز به مثابه یکی از عرصه های عملی تاثیرات خود را بر جای مینهد. درک آلوده به انحرافات غیر پرولتری از شرکت پرولتاریا و اهداف آن در انقلاب دمکراتیک به آن منجر میگردد که مرز بین دمکراتیسیم پرولتاریائی در صحنه سیاست و عمل و تبلیغ و ترویج از دمکراتیسیم خرده بورژوازی تفکیک نگردد و درک درستی از ضرورت استقلال طبقاتی پرولتاریا، بورژوازی و خرده بورژوازی وجود نداشته باشد. مسلماً این امر در نحوه تبلیغ درک اهمیت آن، سازماندهی و پیشبرد آن تاثیرات خود را بر جای میگذارد. عدم درک مشخص و معین از اهداف به عدم درک از بزرگی پیشبرد آن منتهی میگردد. در این باره مارد پای گرایشات رفرمیستی و عموم خلقی را هم در مضمون و هم در شکل و ابزار پیشبرد آن حداقل در دوره مورد نظر در سازمان میبینیم.

نداشتن برنامه و نقشه معین از پیش تعیین شده برای پیشبرد تبلیغات و سیستم تیزه کردن آنها حول محورهای مشخص برای سراسر کشور، عدم کوشش در سازماندهی ابزارهای تبلیغی و عملی، حاکمیت گرایش عموم خلقی بر مضمون و روح تبلیغات و کم بها دادن به مضمون طبقاتی و پرولتری آن، از جمله محورهای است که ضرورتی به ذکر نمونه نیست. نگاهی به سیر تبلیغات در این دوره مبین این واقعیت است. ترویج: ترویج نیز به مثابه یکی دیگر از وظایف عملی و بسیار مهم کمونیستی در امر پرورش کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی با روح م- ل برای تأمین پایه های مادی حزب طبقه کارگر دارای اهمیت اساسی در رابطه با وظایف کمونیستها است.

اما انحراف مذکور در این رابطه نیز، و لا فاقا قدرنامه و تئوری روشن است که از کم بها دادن به ضرورت حرکت جهت تأمین هژمونی پرولتاریا ناشی میگردد، ملزومات عملی و تاکتیکی ترویج را فرا هم نمینماید و اساساً پیش از آنکه به فکر تهیه نقشه و برنامه و ملزومات و محملهای این پیوند بوده باشد در جریان خرده کاری و مطالبات دمکراتیک فرق میگردد. یک چنین نگرشی هم در شکل و هم در مضمون تبلور خود را بصورت لاقیدی در تربیت مروج و سازماندهی مناسب و از مضمون تهی کردن ترویج از روح طبقاتی م- ل و غیره... نشان میدهد. سازمان ما نسبت به این موضوع در همان دوره های بعد از انشعاب اگرچه تا حدودی اهمیت داد ولی بعد - ها کاملاً فراموشی سپرده شد، بعد از این دوره در نشریات نیز به اندازه کافی و با هدف تربیت کارگران پیشرو برنامه ای سیستماتیک

اهمیت یک چنین سازمان پرولتری و ملزومات تئوریک و تشکیلاتی آن واقف نبودند. نمونه های بسیاری بویژه در سالهای پرتلاطم ۵۹ - ۶۰ میتوان ذکر کرد که بیا نگر ضعیف بودن این درک و تاثیر آن در سازمان - دهی کمونیستی کارگری و سازمانهای توده ای آن دوره است. همین ضعف در ایجاد و تحکیم روابط و مناسبات و وظائف درون تشکیلاتی بطریق اولی، زندگی حزبی نیز به انحرافات متعددی نظیر کم بها دادن به اصل سانترالیسم دمکراتیک، پرورش کارها بجا به رهبران عملی جنبش، دلخوشی به رشدی رویه ویا دکنکی تشکیلات بدون توجه به مضمون طبقاتی و کیفیت آن، عدم توجه لازم به مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی از طریق ایجاد مکانیزمهای ضرور بمنظور هدایت آگاهانه آن در جهت انسجام ایدئولوژیک و تکامل تئوریک تشکیلات، عدم توجه به آموزش سیستماتیک کارگران پیشرو رهبران عملی جنبش کارگری به مثابه یکی از نیازهای اساسی جنبش و قابل نشدن تفاوت بین خرده - بورژواها و کمونیستها و حتی دادن راجحیت به عناصر خرده بورژوا در جلب و جذب آنها به روابط سازمان، بویژه در شرایطی که جنبش کمونیستی علی العموم و سازمان ما علی الخصوص از ترکیب عمدتاً روشنفکری و خرده بورژوازی رنج میبرد، که انعکاس خود را بشکل ناتوانی در کار کمونیستی در میان طبقه متشکل کردن و متحد نمودن کارگران کمونیست و سازماندهی متشکل - های توده ای - که تا مدتها بعداً ز قیام امکان واقعی آن وجود داشت - نشان میداد.

در این دوره اگرچه سازمان نفوذ قابل توجهی در میان کارگران و توده های مردم داشت، اما این نفوذ و ارتباطات از اصول و روابط تشکیلاتی پرولتری برخوردار نبود. گرایشات انحرافی عموم خلقی با مضمون راست و چپ بر این رابطه ها حکم میراند و این تاثیرات در شاخه - های مختلف فعالیت عیناً به ازای سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی خود را داشت. ایجاد تشکیلاتهای نظیر، سازمانهای پیشگام، کارگران پیشرو، کانونهای فلان و بیهمان و... که گاه نه تنها از هیچ رابطه سازمان توده ای دمکراتیک و یا حرفه ای برخوردار نبودند بلکه چه بسا بر سازمان ما در نیز حکم میراندند، بدون اینکه مضمون فعالیت، اهداف و راستای حرکت، اشکال سازمانی و... آنها بروشنی تصویر و خط و مسیر دقیق بین سازمانهای توده ای و تشکیلاتهای حزبی کاملاً روشن شده باشد. این ضعفها و انحرافات که مرتب در حال تعمیم و تاثیر گسترده بودند همانطور که قبلاً اشاره کردیم بصور مختلف از جمله گسترش بی رویه، بی توجهی به ارگانها و وضعیت کیفی آنها، عدم متابعت از یک سیاست واحد سر در کلیه شاخه های فعالیت... خود بخود در امر تشکیلات نیز تا شمر میگذشت. دنباله روی پائین از بالا، سازش در روابط تشکیلاتی، نشستن روابط بجای ضوابط و دهها مورد دیگر که بطور خود بخودی و توما تیکمان سانترالیسم دمکراتیک را مخدوش و امکان برقراری یک نظم آهنین و روابط و مناسبات حزبی را در تکامل تشکیلات از بین میبرد، تهی شدن ارگانها از مضمون واقعی وظائف و حقوق و اختیارات خود، گاه دمکراتیسم را مخدوش کرده و نظرات توده سازمانی آنطور که لازم بودند نمیتوانست بطور موثری در تدوین نقطه نظرات بکار گرفته شده. تاثیرات خود را در سیاست تشکیلاتی نیز بصورت تضاد میان محدودیت کار و گسترش پایه توده ای سازمان بروز میداد که در عمل به دنباله روی سازمانی منجر شده به محتوا و مضمون ارگانهای سازمانی در رابطه با عناصر مسئول و مسئولین منتخب لطمه وارد میکرد. این امر تکامل دیا لکتیکی و آگاهانه و سازمان یافته به همراه طرح و نقشه را مانع میشد چه بسا عدم پیوند توده ای مسئولین، قابل تعویض بودن، حق عزل و نصب آنها (البته به سختی و در مقاطع گاه کاملاً محدودی) به بحران محدودیت کار در سازماندهی ارگانها بشکل تضاد بین مضمون

ارائه نگردید که خود گواه ضعف اساسی در این زمینه است. صد البته انکار نمیتوان کرد که برای پیشبرد اصولی امر ترویج وجودی برنامه و تئوریک پرولتاریائی، از ضروریات حتمی است. بویژه زمانی که جنبش برنامه و تئوریک نمیتواند در خدمت امر ترویج به نتیجه مطلوب برسد که خود آن برنامه، انطباقی خلق م - ل بر شرایط مشخص جامعه بوده باشد، که بدون این ملزومات سخن گفتن از ترویج مشکلی را حل نمیکند. ترویج تنها زمانی میتواند خصوصیت زنده و پویائی داشته باشد که به تئوریک را همزمان متکی باشد. این امر یکی از پایه های اصلی برخورد م - ل به ترویج است که بدون آن هرگونه چشم انداز از نقشه و برنامه آگاهانه، تهی خواهد گردید. چیزی که سازمان ما علیرغم پیشقدم شدن در این رابطه نتوانست به موازات وظائف دیگر خود به پیش برد، لذا زمانیکه نقشه و برنامه ای که بتواند مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رهبری نموده و همزمانی آنرا بر جنبش تا مین نماید وجود نداشته باشد و یا کوشش آگاهانه در این جهت بکار نرود، آنگاه ترویج نیز مثل سایر عرصه های فعالیت عملی به هرج و مرج و خرده کاری، ناشی از پراگماتیسم و فقدان تئوریک را همزمان تبدیل میگردد. نیمنگاهی به امر ترویج در طی این دوره نشان میدهد که ما چقدر از این درک انحرافی متاثر بوده ایم و سازمان ما و جنبش کمونیستی از کم بها دادن به آن که در کنگره اول نیز مورد انتقاد قرار گرفته تا چه حد زیان دیده است. میتوان گفت حتی میان نظری و تحلیلهای و مسائل مربوط به سازماندهی در بین خود اعضاء هم به جز در دوره کوتاه مدتی بعد از نشاء بطور کامل ترویج نکردید. این ضعف بویژه در امر ترویج سوسیالیستی و پرورش قشر پیشرو کارگری به مثابه یک نیاز زمزمیر این دوره با توجه به فضای نسبتاً مناسب درون جامعه و ارتباطات وسیع کارگری، مهر و نشان انحرافات غیر پرولتری و کم بها دادن به تشکیلاتی تشکیلاتی پرولتاریا را به مثابه یک طبقه اجتماعی برخوردار داشت.

#### سازماندهی و تشکیلات

مجموعه وضعیتی که بطور خلاصه از آن سخن گفتیم بی شک در مسائل مهمی نظیر سازماندهی و تشکیلات نیز آثار و عوارض خود را برجسای میگذاشت.

نگرش از موضع انحرافی خرده بورژوازی نسبت به سازمان انقلابیون حرفه ای و تشکیلات کمونیستی - کارگری، روابط و مناسبات درونی آن، (هرچند محدود و حتی موقتی هم که بوده باشد) میتواند عوارضی بسیار منفی در امر سازماندهی و تشکیلاتی و توده ای کارگران برجای بگذارد. انحرافاتی که در جنبش کمونیستی ایران علی العموم وجود داشت اما در سازمان ما بنا به دلایلی که بر شمریم و با توجه به پراگماتیسم توده ای که از آن برخوردار بودند معینی تری داشت و تاثیرات بلاواسطه ای بر جای نماند. زمانیکه درک از مبارزه طبقاتی پرولتاریا، اهداف و وظائف آن سطحی و آلوده به تمایلات غیر پرولتری بوده باشد و از استقلال طبقاتی کارگران درکی خرده بورژوازی ارائه گردد و از کوشش جهت دستیابی به یک برنامه و تئوریک انقلابی استنکاف ورزیده شود، در آن صورت درک اهمیت متشکل شدن کارگران کمونیست در حزب واحد طبقاتی خود، متحد شدن کارگران به مثابه یک طبقه اجتماعی، در برابر بورژوازی، بسیار مشکل خواهد بود.

مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیازمند سازمان حقیقتاً انقلابیون حرفه ای و تشکیلات کمونیستی منضبط آهنینی است که از روابط، مناسبات و زندگی حزبی کمونیستی بهره مند بوده و آمادگی سازماندهی و هدایت نبرد طبقاتی کارگران را در هر مرحله و هر سطحی از مبارزه طبقاتی و آرایش قوا، داشته باشد.

اما مجموعه گرایشاتی که در این مقطع حساس بیداری توده ها و روی آوری آنها به سازمانهای سیاسی در سازمان ما عمل میکرد، به

جهت گیری اپورتونستی رفرمیستی اکثریت کمیته مرکزی را دریافته و تا مقطع انشعاب ضربات زیادی از عملکرد این خط و مشی اینجا و آنجا خورده بودند. به همین دلیل از مواضع اقلیت استقبال کرده و در همان اوائل ترکیب نیروهای فعال اقلیت را عمدتاً تشکیل میدادند. بنا بر این تا اینجا به رغم عدم انسجام اقلیت قبل از کنگره، فعالیت آن در مضمون جلو بود. لذا زمانیکه مسئله طرح برنامه و استراتژی و تاکتیک اساسنامه و طرح سازماندهی حزبی در دستور قرار گرفت حقیقتاً چشم انداز زبونی در برابر کارها و کارگران پیشرو گشوده شد. اما در نتیجه عقب نشینی که از آن صحبت کردیم و در نتیجه انحرافات عموم خلقی یا مضامین راست و چپ که در گروه پایه‌ای اقلیت نمایندگی میشد و با توجه به اوضاع سیاسی جامعه به امر شکل پرولتاریا، سازماندهی کارگران کمونیست و تحکیم تشکیلاتهای توده‌ای بها داده نشد.

این امر نشان داد که ما هنوز درک درستی از طبقه کارگریمثلاً به یک طبقه اجتماعی که رها می‌آید و بدست خودی انجام خواهد گرفت نداریم. بدین ترتیب میبینیم که تا آستانه کنگره اول انحراف به راست (هرچند تحت پوشش چپ) با مضمون عموم خلقی خود که به اشکال مختلفی تجلی مییافت چگونه در عرصه‌های مختلف حرکت سازمان مهرخویش را برجای مینهاد و حرکت آنرا دچار اختلال مینمود.

طبیعی است که هرگاه در کارکرد دعای یک ارگانیم اختلال بوجود آید آن ارگانیم دچار بحران شده و فعالیت آن در هر سطحی که بوده باشد در غیاب ریشه‌یابی بحران و برخورد مارکسیست - لنینیستی با آن خصوصیت بحران زائی خود را حفظ کرده و آنرا به شاخه‌های مختلف فعالیت تعمیم میدهد تا جایی که به مانع اساسی حرکت و رشد تگامل و پویائی آن مبدل میگردد.

بنا بر این ریشه‌یابی علل بحران، شناخت تاریخی، اجتماعی، و طبقاتی از آن اولین قدمی بود که میبایست توسط کنگره اول سازمان انجام میگرفت امری که بدون آن ترسیم چشم‌انداز آینده تعیین وظایف آینده ممکن نبود.

### بیراهمون برنامه

توضیح:

در اجلاس مشترک رهبری دوسا زمان که در تاریخ... به منظور تنظیم برنامه و اساسنامه مشترک تشکیل شده بود، برنامه مشترک تنظیم و تصویب رسید و قرار شد انتشار علنی یا بدین قبلاً نیز انتقاداتی به طرح برنامه سازمان داشتیم در کنگره ۶۶ نیز به برنامه اصلاح شده رای ندادیم و خواستار اصلاحات اساسی در آن بودیم، در اجلاسهای مشترک فوق‌الذکر نیز پیشنهادها تا صلاحی خود را طرح و از اصلاح برنامه بر آن مینادفای نمودیم و علیرغم مشارکت در تنظیم برنامه مشترک در مجموع اصلاحات را کافی ندانستیم، اکنون با توجه به تجربه گذشته و مباحثات کنونی انتقاد خود را طرح و پیشنهادها تا صلاحی را بشکل چهارچوب کلی طرح پیشنهادی برای بحث حول آن ارائه میدهم. با شدت با دامن زدن به بحث‌علنی حول آن در سطح جنبش، به برنامه‌ای عاری از اشکالات ابهامات دست یابیم.

\* \* \*

از دیدر با زک کنگره اول سازمان چهارچوب برنامه‌ای مشخصی را ارائه داد و سپس طرح برنامه‌ای در سطح جنبش منتشر شد، همواره سؤالاتی از این قبیل در برابر ما قرار میگرفت و هنوز هم قرار میگردد که با لایحه جایگاه ایمن خط مشی در عرصه جهانی‌به عبارتی انترناسیونالیسم پرولتری در کجاست؟ یا میگفتند برنامه شما حاوی التقاط و انحراف پوپولیستی است. ما را به داشتن خط وسطی که ممکن است هر دم از آن خط توده‌ای هم "سوسیال امپریالیسم" "تروتسکیسم" و... بیرون آید متهم میکردند و هنوز هم میکنند. حال اصولی بودن و یا غیراصولی بودن انتقادات آنها بکنار ما، مابراستی قضیه از

فعالیت عملی و عینی و اشکال عقب مانده منجر میشد، که در کنگره اول تنها به یک وجه آن یعنی عدم توجه به کارسازي انتقاد شد. بدین مفهوم که محدودیت کار برای سازماندهی ارگانهای که از ضرورت گسترش پایه سازمان در بین طبقه کارگر و توده‌ها ناشی میشد به بحران دامن میزد. صد البته تا توانی در حل این تضاد خودبیا نگر درک از سازماندهی و نیز حدود عملکرد انحرافات خرده بورژوازی در آن مقطع از فعالیت سازمان ما را نشان میدهد. البته بعدها در این مورد راه‌حل‌های عملی ارائه گردید و قدم‌های بسیار مثبتی برداشته شد. بهر حال عدم تناسب سیاست سازماندهی با نیاز جنبش توده‌ای کارگری بصورت محدودیت دامنه ارتباط و نفوذ عمقی در طبقه و توده‌ها را موجب میشد، به همین سبب ما دمی که این انحرافات زبوده و این تضاد و تناقضات حل نمیشد این سیر باروا لغزین منطقی خود دامنه یافته و باندازه خود بردامنه بحران میافزود. بطوریکه در پی سیاست دنباله‌روانه‌ای که از ۳۰ خرداد ۶۰ پیچید تشدید گردید تا زمینه‌های رشد این تناقضات در حال فراهم شدن بود، اتفاقی نبود که ما در سازماندهی خود به خصلت طبقاتی آن دیگر بهیای لازم را نمیدادیم علیرغم تدوین اصول سازماندهی که در پاسخ به تضادهای پیش آمده تدوین شده بود و قدم بسیار مثبتی در جنبش کمونیستی - کارگری محسوب میشد، اما انحرافات پیش گفته بصورت سدومانی در مقابل آن قرار میگرفت. سیاست سوبژکتیویستی حاکم بر این دوره نه تنها کار اصلی ما در بین کارگران صنایع استراتژیک را محدود میکرد بلکه با ایجاد سدومانی در رفع انحرافات پیشین که عملی کردن سیاست سازمانی و اصول تدوین شده گام نخست آن بود بحران این بخشها را بویژه به حالت انفجار میرساند. کارها پاسخگوی معضلات تشکیلاتی و نیز نیازهای مبارزاتی ارگانها و بخشهای خود در صنایع و مراکز استراتژیک نمیتوانستند باشند، در عوض با توجه به ملزومات سیاست دنباله‌روانه‌ای که مدوما تحت شرایط موج خرده بورژوازی جنبش بعد از سال ۶۰ زمینه‌های جذب عناصر روشنفکر جدا از توده و فاقد پایگاه اجتماعی را بیشتر فراهم میکرد، کارها که وارد نبرد تحمیل شده، زودرس و در شرایط فقدان آمادگی شده بودند برای جبران ضعفهای تدارکاتی و تمامی ملزومات عملی یک درگیری زودرس را با جذب چنین عناصری که از تمام مسئولیتهای اجتماعی... آزاد بودند جبران میکردند. عدم درک واقعی اهمیت کار در میان کارگران و تحکیم پایه‌های یک سازمان پیکارجوی پرولتری که بتواند با شرایط متحول انطباق حاصل کند، بیانگریبش تمام خلقی بود که اینجا و آنجا خود را با شرایط لحظه جور میکرد و عوارض خود را نه تنها در مسائل ایدئولوژیک سیاسی بلکه در امر زمانی و سازماندهی نیز برجای میگذاشت.

درک این ضعف و انحراف هنگامی روشنتر میگردد که انحراف در امور سازمانی منبعث از انحرافات حاکم بر کل سازمان در یک مجموعه بهم پیوسته، امر بیوندا رگانیک و تحکیم کمونیسم در جنبش کارگری را که یکی از ضعف‌های اساسی جنبش کمونیستی در این دوره بشمار میرفت، بگونه‌ای با موانع جدی مواجه میساخت و این ضعف خود بخود در تحکیم انحرافات در عرصه‌های مختلف بویژه در ارگانهای رهبری و سیاست گذاری سازمان تا ثیرات بلاواسطه‌ای برجای مینهاد.

ردپای این انحرافات را ما در امر تشکیلهای توده‌ای کارگران و مبارزات صنفی و اقتصادی هم ملاحظه میکنیم. سازمان بعد از انشعاب بطور پیگیر در سازمانهای توده‌ای کارگران از جمله شوراهای بیشتر صنایع بشکل نسبتاً فعالی مشارکت و در رهبری آنها نقش بازی میکرد. در این رابطه سطح فعالیت ما نسبت به کمیت و کیفیت سازمان (منظور اعضا و کارها) از سطح نسبتاً خوبی برخوردار بود. علت آن هم روشن بود، کارگران پیشرو اکثر صنایع بیش از روشنفکران درون سازمان ما

واقعیات بین است که ریشه این مبهما تحتی بدفهمی ها ، کج فهمی ها و اختلاف برداشتهای صدو هشتاد درجه ای . . . را با پیدر جایی دیگری جستجو کرد . در این مورد میشود گفت که ما به مصوبات کنگره اول سال زمان و فسادار نما ندیم . کنگره اول سال زمان وقتی که بعد از تصویب اسانما ، چهار رچوب برنامہ و رسمیت بخشیدن به سایر مواضع ، مبارزه ایدئولوژیک علنی را حول مسائلی انقلاب ایران و وظایف پرولتاریا ، انترناسیونالیسم پرولتری و . . . را در در اس و ظایف سال زمان قرار داد به عبارت دیگر تدوین برنامہ و استرا - تژی و تاکتیکیها و نیز اسانما را به بحث علنی گذاشت ، فیلوایق با درک از اهمیت برنامہ نشان داد که آنچه که به تصویب رسانیده است قانع نیست . از نظر کنگره اول برنامہ میبایست از گران مبارزه ایدئولوژیک علنی وسیع و همه جانبه و در ارتباط نزدیک با جنبش انقلابی گذر کرده تا بتواند به برنامہ مبارزه انقلابی طبقه کارگر و توده های انجذیده مردم تبدیل شود ، امری که در عین حال ناظر بر تحلیل و ریشه یابی بحران جنبش کمونیستی به تبع آن بحران درون سال زمان نیز بود که کنگره اول در این باره به نتیجه مشخصی نتوانسته بود ، دست یابد .

عدم توجه به این امر و عقب نشینی در این مورد نه تنها منجر به ادامه ساختن انحرافات گذشته به اشکال دیگری شد و شرایط خارج نیز زمینه های بیشتری تحکیم آنرا فراهم آورد و این مباحث با آن هدفی که کنگره در دستور قرار داده بود پیش نرفت ، بلکه خود طرح برنامہ نیز قبل از انتشار علنی بدکا فیلوایق به بحثها ده نشد ، کما اینکه به محض انتشار آن و قبل از تصویب بصورت برنامہ سال زمان تبلیغ و ترویج شده و از آن مداخله بعمل آمد . در حالیکه اگر مقدم مبارزه ایدئولوژیک در کار بود ، این اقدام خود نقض فرض محسوب میشود هر گونه مخالفت با آن ، مخالفت با برنامہ سال زمان تلقی میشود . همین نیز طرح برنامہ سال زمان را در فقدان یک بحث همه جانبه و در فقدان ارتباط با جنبش کارگری و . . . به یک برنامہ مبارزه و حزب مبارزه طبعی تبدیل نکرده ، بلکه آنرا به برنامہ گروهی از انقلابیون عمدتاً خارج از کشور که رابطه عینی با جنبش در داخل نداشتند تبدیل نمود ، اینکه بغافل از آنکه برنامہ بسیار کمی به نظرخواهی گذاشته شد و حتی پیشنهاداتی که چه بسا اکثر آنها بدلیل ضریب اتوارده چه به پیکها و چه به خود راگانه در داخل به دست تنظیم کنندگان برنامہ نمیرسید و مبارزه ایدئولوژیک که طی این سالها حول آن صورت گرفته است ( اما کافیلوایق ) قابل انکار نیست .

اما سال زمان ندهی و هدایت یک مبارزه ایدئولوژیک ، نامزدن آن و برنامہ ریزی برای آن مرعلیهده ای است که متاسفانه عمل نگردید و شکال - تدوین برنامہ ماباقی ماند . و اکنون در عمل خود را بصورت مختلف نشان داده و به این چپ و راست زدن نامیزند . پس اکنون که در پی ریشه یابی و زدودن همه انحرافات گذشته و تاملین وحدت و انسجام سال زمان هستیم ، روشن کردن این اشکالات و گشایش مباحث در جهت تصحیح و تکمیل آنها در کنار سایر مباحثیکه امر عاجل و ضروری محسوب میگردد . در اینجا آنچه که بنظر میرسد با ختصاصاً توجه به سیاق بندی برنامہ ذکر میکنم با این امید که بدین وسیله با بحرکت جهت زدودن انحرافات و اشکالات برنامہ ای با هدف تصحیح و تکمیل آن گشوده شود و برنامہ ما در تمام جنبه ها از انحرافات و اشکالات رایج میرا و شرایط جامعه و وضع بین المللی و اهداف و وظایف طبقه کارگر ایرانیان نطابق بیشتر حاصل کند و برانسجام خط و مشی ما مادیت بخشد .

لازم بذکر میمانم که جز توضیحات ضرور در اطراف پیشنهادات اصلاحی مباحث دیگری را نمی گشایم . ادامه دارد

تاریخ دریا فت مقاله اسفندماه ۶۸

مقالات خود را برای نشر در بشیر به آدرسهای زیر ارسال نمائید:

POSTFACH 302921  
1000 BERLIN 30  
WEST GERMANY

KAR  
POSTFACH 359  
1061 WIEN  
AUSTRIA

چه قرار است؟ آیا ما علیرغم اصولی دانستن خط برنامہ ای خود در کل و مارکسیست - لنینیستی دانستن آن ، تاکنون پاسخ مناسب و کافی به ناکدان خود داده ایم؟ و در عمل نیز حقایق آنرا به اثبات رسانیده ایم ( البته در همان حدمورد ادعای خودمان )؟ من میگویم نه ، ما نه فقط پاسخ لازم ، کافی و واضح . کننده به ناکدان خود نداده ایم ، بلکه اگر نیک بنگری و ( از پذیرش و دفاع های ظاهری هم بگذری و به تمام مباحثات ایدئولوژیک - یک و پیرسش پاسخهای تا کنونی هم ارجح نهی و بسیاری از مواردی که حتی کل آنرا هم بپذیری ) اما میبینیم که در درون خود تشکیلات نیز با مبهمات کا ملا حل نشده ، اختلافات گاه از موارد جزئی شروع میشود و به مابانی اساسی منتهی میگردد آیا تجربیات تا کنونی نشان دهنده این حقیقت نیست که نوسان به چپ و راست در چهار رچوب همین خطوط برنامہ ای و در میان مدافعین سرسخت آن کاریک با رودیاری نبوده است؟ من چون قصد بحث تفصیلی در این باره را ندارم ، نمیخواهم بوجود این گرایشها تدرگشته بپردازم ، اما آخرین آن در سفت و سخت ترین هسته مداخله برنامہ یعنی کمیته مرکزی سابق میبینیم واقعیات است ( ما رجعه کنیده مباحث کمیته اجرایی و کمیته خارج از کشور که هر دو با استناد به همین برنامہ و در مداخله از آن دیگری را مورد حمله قرار داده است و یا برداشته ، استنتاجات و نتیجه گیریهای کاملاً متغایر و متضاددی که هم اکنون بخشهای مختلف مداخله این برنامہ منظر هسته ، شورای عالی ، کمیته اجرایی از آن بعمل آورده اند . در یک مورد چند موضع گرفته میشود ، این جریان آنرا به راست روی و عدول از برنامہ متهم میکند ، آن یکی این دیگری را بخاطر عدم درک برنامہ و ارتداد از آن به چپ روی ، آنرا رشیسم و غیره و نالک متهم میکنند .

شاید گفته شود که خوب ، هر کس ممکن است برنامہ را کاملاً درک و فهم نکرده باشد ، یا نظرش عوض شده باشد و یا بین تقصیر خودی است ، به برنامہ بر نمیگردد . با لآخره ممکن است جنبه معرفتی داشته باشد . یعنی نفهمیده حصر فزنده . اگر جنبه های از این پاسخها هم در مواردی درست بوده باشند ، اما علت اصلی قضیه را توضیح نمیدهند . و لامسئله اینجاست که در سفت و سخت به استناد و در دفاع از زمان برنامہ ، این چپ و راست زدن ها و گاه برداشتهای صدو هشتاد درجه ای توجیه میشود . دو مابین چه برنامہ ای است که بعد از سالها حتی اعضا کمیته مرکزی آن و کسانی که سالها از آن بعداً مداخله پرچم عقاید و بینش خود بشمار آورده اند نیز درک کاملی از آن نداشتند و نتوانستند مثل سایر مدافعین ، آنرا هضم و جذب کنند؟ آنوقت تکلیف آن توده اعضا و هواداران ، آن کارگر و زحمتکش آگاهی که قرار است در شرایط و وضع عمومی فعلی آنرا درک نموده و تبلیغ و ترویج کنند و حول محور آن مبارزه را سال زمان دهند چیست؟ آیا نمی توان فعلاً این توجیهات را کنار گذاشت و اشکالات را در خود برنامہ جستجو نمود؟

چرا . من معتقدم آری ، اشکالاتی در خود برنامہ ما وجود دارد و برای این که به استناد آن هر روز گرایشهای مختلفی از آن بیرون نزنند و برای اینکه تلقی یا ت ، برداشتهای و استنتاجات صدو هشتاد درجه ای بعمل نیاید و حداقل از سطح اختلافات قابل قبول و منطقی فراتر رفته به اختلافات اساسی ( که عمدتاً هم ابتدا دارای بروز تشکیلاتی داشته ) و به جدایی و اغتشاش منجر نگردد و وانطیاق واقعی عملی و کاملاً تری با شرایط مشخص جامعه و مبارزه طبقاتی داشته باشد و با شد لزوماً باید پیرو سهای را در نظر گرفت که پیرامون بنیادی ترین مسائل آن اندیشه ها و نظرات ، صراحت بیشتری پیدا کند و اشکالات و مبهمات آن ، چه در بنیادها ی ایدئولوژیک - تئوریک و چه در سایر جنبه ها اصلاح و تکمیل گردد . بیاید تعصب را کنار بگذاریم و همانقدر تعصب نسبت به اینکه این خط هویت ما را تشکیل میدهد و هر گونه شک و تردید دست زدن به ترکیبش مواضع ما را خدشه دار میکند و غیره و نالک را به تعصب نسبت به تلاش جهت رفع نا روشنی ها ، اشتباهات ، انحرافات و موارداً لتقای آن تبدیل کنیم .